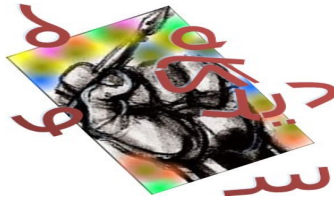


از ویژگیهای نیروی سرنگونی طلب

- صفت سازش ناپذیر با تمام جناح های رژیم
- صفا آرایی منسجم در برابر دشمن
- بهره گیری از تمام ابزارها و روش ها
- گسترش پایگاه اجتماعی
- ارتقاء فرهنگ مبارزاتی
- احترام به آزادی اندیشه، بیان و مطبوعات
- باور عملی به گفتمان سازنده و فعال
- تشکیل جبهه وسیع آزادیخواهان



دیدگاه سوم
برای ایمیل به دوستان
در داخل و خارج از ایران
دانلود فایل پ.د.اف

مهر 1393، اکتبر 2014

iran crises@gmail.com

دیدگاه سوم، شماره 9

سررسخن
شماره نخست
صفحه 31

5 سوال از
سلام زیجی

صفحه 2

دیدگاه ها

نگارنده	ص
سعید اطلس	10
محمود خادمی	13
مازیار رازی	16
بهرام رحمانی	17
کوروش طاهری	24
عزیز فولادوند	25
علی فیاض	27
علی ناظر	29

دین و دولت بخش (6)

مفهوم سوسیالیسم (3)

صفحه 30

کلیه مطالب ویژه ماهنامه دیدگاه سوم نوشته شده، و شامل قوانین کپی رایت می شوند.
مسئولیت هر مطلب منتشر شده با نویسنده آن می باشد! و "ماهنامه دیدگاه سوم" هیچ نوع مسئولیتی در برابر انتشار آن به عهده نمی گیرد.
"ماهنامه دیدگاه سوم" در انتخاب و انتشار مطالب ارسالی کاملاً آزاد می باشد.

وای به حال شما، از بلاهایی که خبر می دهد!

آغاز سال تحصیلی بسیاری از خانواده ها را با مشکلات عدیده از جمله هزینه سرسام آور آن روبرو می کند.

همزمان، بسیاری از کودکان کار و خیابان، به علل بسیار مشخص و روشن از ورود به مدارس و آموزش محروم می شوند. بنا به گفته وزیر بهداشت جمهوری اسلامی، میزان شیوع ابتلا به ایدز در بین کودکان کار 45 برابر کل جامعه است، و بنا به گفته مسئولان وزارت کار، 24 درصد کودکان کار خیابانی هرگز مدرسه نرفته اند و تنها 34 درصد آنان در حال حاضر مشغول تحصیل هستند. مینو محرز در تحقیق خود نتیجه می گیرد که بیشترین راه ابتلا، تجاوز به کودکان، هم بین دختران هم پسران بوده است و در میان کودکان سنین بالاتر هم اعتیاد یکی دیگر از راه های انتقال ویروس است.

در سالهای 60، داستان متفاوت بود. بسیاری از کودکان و نوجوانان راهی جبهه جنگ می شدند، تا در نقش مین روب، راه را برای رسیدن به قدس از طریق کربلا صاف کنند. در همان زمان و در اعتراض به جنایات خمینی، جوانان و دانش آموزان که در 5 مهر، با شعار "مرگ بر خمینی"، تندیس خیالی خمینی را در هم شکسته بودند به جوخه های اعدام و تخت های شکنجه سپرده می شدند.

موضعگیری سیاستمداران در آن زمان شایان توجه است، بخصوص شخصیتهایی چون محمد خاتمی که این روزها خود مورد غضب قرار گرفته و حتی نامه فدایت شوم و چاق سلامتی او به رهبر همیشه بیمار، مورد تمسخر و نقد کیهان قرار می گیرد.

مهدی بازرگان پس از 5 مهر 1360، در اعتراض به کشتار بی رویه مجاهدین خلق، به مجلس رفت و سعی کرد نظر خود را از تریبون نمایندگان مجلس ادا کند که با برخورد شدید متحجرین روبرو شد و سخنانش ناتمام ماند. محمد خاتمی در سه مقاله سلسله وار در کیهان، ناجوانمردانه به بازرگان تهمت زد. در اینجا بخشی از آن اتهامات سخیف، و بخشی از پاسخ مهدی بازرگان، منعکس می شود.

بخشی از نقد محمد خاتمی از مهدی بازرگان (16 مهر 1360)

"وقتی که دولت موقت در اثر بینش ناسازگاش با محتوای انقلاب اسلامی و با سوءاستفاده از نام و اعتباری که به برکت اسلام و عنوانی که از رهبر انقلاب گرفته بود، راه آشنی دادن انقلاب سازش ناپذیر اسلامی با آمریکا را برگزید، وقتی طعن ها و لعن ها به جای اینکه متوجه آمریکا شود، نهادهای انقلابی و جوانان پرشور و دلسوزان به حال مستضعفان را هدف قرار داد، وقتی که فریاد برآمد که انقلاب به پایان رسیده است و امروز باید با آرامش و متانت!! و منطق دوراندیشی! به سازندگی بپردازیم و ملاقات با برژینسکی نشان داد که کدام سازندگی و نظامی مورد نظر است، بسیار بودند جوانان پرشور ولی کم تجربه و اطلاعی که این مواضع را به مواضع اصلی انقلاب و رهبری عوضی گرفتند و گروهک های مفسد انحصار طلب ملحد یا التقاطی، با هیاهو چنان وانمود کردند که جمهوری اسلامی و دولت موقت عین یکدیگرند، و بدین وسیله توانستند بسیاری از این جوانان ساده دل را به سوی خود جلب و باکار مداوم، آنان را برای چنین روز تلخی آماده سازند."

بخشی از پاسخ مهدی بازرگان به محمد خاتمی (26 مهر 1360)

"من در آن روز يك حرفي زدم، درست يا نادرست، به قول آن مرد مومن آل فرعون که درباره ي حضرت موسي به درباريان نصيحت کرده، مي گفتم: چرا مي خواهند کسی را که مي گوید ارباب من خدا است بکشيد، بگذاريد حرفش را بزند، اگر دروغ مي گوید زبان آن را خودش خواهد چشيد، اما اگر راست مي گوید، وای به حال شما، از بلاهایی که خبر می دهد!"

من بیچاره که بعد از شش هفت ماه انتظار کشیدن نطق قبل از دستور و فرض کردن وقت از آقای صباغیان، به قول شما سکوت را شکسته، به حرف ادمم. نه زور و اسلحه ای در دستم بود، نه افسوس و سحر کلام داشتم و نه قدرت دولتی و مقامی در اختیارم قرار داشت که به فرض سوءنیت و قصد خیانت کسی را وادار به خرابی و فساد کنم یا آتش و کشتاری به راه اندازم. پس این خشم و پورش ده بیست نفر نمایندگان و سکوت خاکي از رضای جناب آقای رئیس برای چه بود؟ مردم را هم که می فرمایید اکثریتشان با شما هستند و راه خود را یافته اند. با تمام کردن نطق که مچم بهتر باز می شد و رویم سیاه تر می شد! حرف هایم دامنه و بردی بیش از حدود امواج صوتی حنجره ام یا اف ام رادیویی دولتی نداشته، بدون آنکه سروصدايي در مملکت و در دنیا به راه بيفتد، به زودي باد هوا مي شد! آیا حق نبود همانطور که خواهش کرده بودم تا آخر گوش می دادند....."

در این 34 سال، اسلام عزیز هزاران هزار کودک و نوجوان را به قربانگاه برده است. در مهرماه 60 تمام طعن و لعن ها می بایست متوجه آمریکا می شد، و با برژینسکی سخن گفتن حرام بود؛ اما در مهرماه 93، کار بجایی می رسد که وزیر خارجه جمهوری اسلامی با کمال دست و دلبازی به او بامام اعتماد کرده، و می گوید "ما با دولت آمریکا معامله می کنیم" و "اگر باراک اوپاما رئیس جمهور به ما وعده ای بدهد، قول او را می پذیریم و آن را محترم می شماریم."

گویی کسی در رژیم نیست تا بپرسد چرا جواد ظریف "مشت آهنی در دستکش مخملی" و این هشدار خامنه ای را عمدا نادیده می گیرد و در حال بازی در زمین چه کسی است؟ "ما دولت ایالات متحده آمریکا را دولتی غیرقابل اعتماد می دانیم؛ دولتی خودبرتربین، دولتی غیرمنطقی و عهدشکن، دولتی سخت در پنجه تصرف و اقتدار شبکه صهیونیسم بین المللی که به خاطر رعایت خواسته ها و منافع نامشروع شبکه صهیونیستی بین المللی مجبورند با رژیم غاصب و جعلی اشغال کننده فلسطین مماشانات کنند، در مقابل او نرمش نشان بدهند، اسمش را می گذارند منافع آمریکا، در حالی که به کلی منافع ملی آمریکا با آنچه امروز اینها در حمایت از رژیم جعلی انجام می دهند، منافات دارد؛ از همه دنیا دولت ایالات متحده آمریکا باج می گیرد و به رژیم جعلی صهیونیستی باج می دهد."

ماهنامه دیدگاه سوم

مهر 1393

اکتبر 2014

آزادیخواهی
استوار بر آگاهی سیاسی



5 سوال ماهنامه دیدگاه سوم از سلام زیجی

ماهنامه دیدگاه سوم: پیش از آغاز سوالات، لطفا خود را معرفی کنید

سلام زیجی: در نیمه اول دهه چهل شمسی در حومه شاهین دژ، در استان آذربایجان غربی، متولد شده ام. در سن نوجوانی و به عنوان یک فرد چهگرا متأثر از جریان فدائی آندوره، در همان شهر با شرکت در انقلاب سال ۵۷ علیه نظام استبدادی پهلوی وارد عرصه سیاست شدم. از اواسط سال ۵۸ تا سال ۷۸-۷۹ شمسی با سازمان کومه له و همچنین با تشکیل حزب کمونیست ایران، با آن سازمان و حزب فعالیت متشکل داشته ام. در پروسه فعالیت هایم در کومه له و حزب کمونیست که مصادف بود با پورش جمهوری اسلامی به انقلاب کنندگان و همچنین حمله مسلحانه به مردم از جمله به مردم کردستان، زندگی سیاسی من نیز وارد یک دوره حرفه ای تر و متشکل تر مبارزاتی شد. به ویژه با سازماندهی و شرکت در مقاومت توده ای و مسلحانه علیه جمهوری اسلامی، مرحله جدیدی از مبارزه سیاسی و نظامی آغاز گردید. در کومه له و حزب کمونیست آندوره مسئولیت های مانند عضویت در کمیته ناحیه بوکان، فرمانده گردان ۲۱ بوکان، و در دو سال آخر فعالیت خود همزمان مسئولیت یکی از دو تیب منطقه ای نیروی مسلح آلمان کومه له و حزب کمونیست، تیب شمال، را بر عهده داشتم. بعد از تحولات اوایل دهه نود که با یورش آمریکا به عراق و از مجرای آن "نظم نوین" و "دمکراسی" امریکائی اعلام و متأسفانه به اقصی و قطب نمای خیلی ها تبدیل گردید، و به کل جهان و احزاب از جمله کومه له و حزب کمونیست ایران نیز تأثیر مخرب گذاشت و ناسیونالیسم کرد در آن میداندار شد، من هم به همراه جریان کمونیسم کارگری، که بیش از ۸۰ درصد رهبری و نیروئی کومه له و حزب کمونیست آن دوره را در بر میگرفت، به منظور ادامه فعالیت کمونیستی خود از کومه له و حزب کمونیست آلمان جدا شدم. بعد از آن جدائی، فعالیت های سیاسی من همچنان به عنوان یکی مارکسیست و فعال جنبش کمونیسم کارگری ادامه پیدا کرد. با شروع مجدد فعالیت متشکل با حزب کمونیست کارگری ایران و بر عهده گرفتن مسئولیتهای در خارج کشور و همچنین از کانال اجرای پروژه "رهبران کمونیست" در داخل کشور به فعالیت خود تا اواسط سال ۲۰۰۴ با حککا ادامه دادم. بعد از مرگ نابهنگام منصور حکمت بحران سیاسی و حزبی در حزب کمونیست کارگری به وجود آمد و در اواسط سال ۲۰۰۴ انشعاب در حککا رخ داد. در این کشمکش به دلیل توسل بخشی از رهبری آلمان حزب به سنتها و ابزارهای ضد حزبی و بیگانه با سنتهای کمونیسم کارگری و انتخاب سیاسی و فکری جدید از سوی آنها، من هم به همراه اکثریت کمیته مرکزی و بخش وسیعی از کادر و اعضا مجبور شدیم انتخاب دیگری را بکنیم و از حککا جدا شدیم و حزب کمونیست کارگری-حکمتیست را ایجاد و اعلام کردیم. در حزب کمونیست کارگری - حکمتیست به عنوان عضو کمیته مرکزی، دفتر سیاسی، هیئت اجرائی دفتر سیاسی حزب فعالیت داشته ام. اکنون به عنوان عضو هیئت اجرائی دفتر سیاسی، علاوه بر داشتن مسئولیت مشترک در پیشبرد امورات سیاسی و سازمانی حزب، عمدتاً درگیر امورات دفتر مرکزی حزب و گارد آزادی و پاره ای فعالیت سیاسی و حزبی دیگر هستم.

ماهنامه دیدگاه سوم: چندیست که کردستان عراق در خطر درگیری سرنوشت سازی با داعش و حامیانش شده است. این موقعیت را چگونه ارزیابی می کنید؟

سلام زیجی: نه فقط کردستان عراق که کل عراق و منطقه با عروج داعش در خطر افتاده است. آنچه که باید برای همگان روشن باشد این است که لجن داعش محصول و بخشی از یک لجن بزرگتری است که امریکا نظم نوینی و "دمکراسی خواه"، بعد از صدام حسین، به ویژه بعد از حمله سال ۲۰۰۳ به آن کشور تحمیل کرد و زمینه هایش فراهم گردید. جنگ نیابتی امریکا و جمهوری اسلامی و عربستان و بقیه در عراق، علم کردن و ایجاد سناریو فدرالیسم قومی و اسلامی، تحمیل جنگ و خونریزی بی وقفه به آن مملکت حاصل سیاست امریکا و همپیمانانش در عراق و منطقه است. در همین راستا، بدون تردید جنایتی که در سوریه نیز بیش از دو سال است ادامه دارد و یکی از "دستاوردهایش" مسلح کردن داعش و "ارتش آزاد" و نیروهای مشابه از جانب همپیمانان امریکا و ناتو از یکسو و حمایت روسیه و جمهوری اسلامی از رژیم اسد در سرکوب مردم از سوی دیگر نیز حاصل سیاست و اهداف ضد انسانی قدرتهای بزرگ و کشورهای منطقه بوده است. چنین روندی که در آن اعمال عنصر استیصال به مردم هدف محوری قرار میگردد، امکان برای عروج نیروهای که در چنین فضائی رشد میکنند فراهم خواهد گردید. حمله داعش به کردستان، و همچنین به مناطق دیگر عراق، بخشی از کل این سناریو سیاه اعمال شده به جامعه و بی اراده کردن مردم و محصول سیاست و اقدامات ریاکارانه امریکا است. سناریو سیاه را به جامعه تحمیل میکنند و بعدا میخواهند در سیستم فدرالی قومی - اسلامی برای "حل" معضلاتی که خود به وجود آورده اند در مقام "فرشته نجات" مجدداً برگردند! راه حلی که جز شکست و تداوم سناریو سیاه و کشمکش ضد انسانی قومی و مذهبی هیچ حاصلی نداشته و نخواهد داشت.

واقعیت این است که عراق را بعد از منکوب کردن مردم و گشتن صدها هزار انسان بی گناه از راه محاصره اقتصادی و با بی اراده کردن مردم یک دیکتاتوری را به اسم صدام حسین از بالای سر مردم کنار زدند، اما دمکراسی امریکائی و سیستم فدرالیستی آن دیکتاتورهای متعددی را به دنیا آورد و از خود بیرون داده است که بعضاً به مراتب از صدام حسین جنایتکارترند. نظام قومی و اسلامی فدرالی کنونی به مراتب از نظام بعث عقب افتاده تر، ضد انسانی تر و برای کل مردم عراق و منطقه پر مشتقتر بوده و هست. چنین سناریویی را در یک قالب "مردم پسند"، در واقع ارتجاع پسند، به مردم آن مملکت تحمیل کردند تا در پوشش "حق کرد و سنی و شیعه" بر سر چپاول بیشتر ثروت آن مملکت و با ابزار مذهبی و قومی هر یک گوشه ای را به تحت کنترل خود در بیارند و دست به جنایت بی انتها بزنند. و البته همه این جنایتکاران نیز حلقه به گوش امریکا یا یکی از دولت های منطقه هستند. در چنین جامعه ای و تحت پوشش چنین سیستمی روشن است که جنایتکاران چون داعش عروج میکنند و نیرو میگیرند و به بازیگر اصلی صحنه سناریو سیاه تبدیل می گردند. در این گرداب و روند بی اراده کردن توده مردم و بازار معامله و جنگ و آدمکشی طبقات بورژوازی حاکم و دیگر دستجات ارتجاعی تحت پوشش "سنی و شیعه و کرد" گرم می گردد و این امر ضد انسانی را نیز به هویت و زندگی و احساس و نفرت بخش وسیعی از مردم تبدیل



جای کودکان کار در مدارس خالیست





میکند. در این بستر است که مجدداً معامله حکومت بازرانی "کرد" و مالکی "شیعه" و اوج گیری کشمکش "سنی و شیعه و کرد" و همچنین جا برای دخالت و حضور مجدد و مستقیم آمریکا و جمهوری اسلامی و عربستان و بقیه در عراق ویران شده فراهم می شود. علل و ریشه اصلی تحمیل اوضاع درد آور امروز مردم عراق بر میگردد به اشغالگری آمریکا و باد زدن فاشیسم قومی و مذهبی در سایه نظم نوین آمریکا در اوایل دهه ۹۰ میلادی. درست مانند بن لادن، که آن نیز دست پرورده آمریکا و غرب بود، برای پیشبرد اهداف دیگری در آن زمان، غرب و کشورهای همجوار چون عربستان و ایران به داعشی نیاز داشتند که به بهانه آن بتوانند آن اهداف و سهمی که قبل از آن مشکل بود به آن دست یابند یا در سیاستهای پیشین خود شکست خورده بودند و سهم بری کمتری نصیب شان شده بود، مجدداً به آن نائل گردند و تناسب قوا را به نفع خود عوض کنند. داعش امروز با وجود تمام وحشی گری و رفتار حیوانی و اسلامی اش با مردم و مخالفین، که جز نبود کردنش هیچ راهی مقابل بشریت نیست، اما نفس عروج و در واقع کمک به عروج داعش از جانب همین آمریکا و دولتهای درگیر، نعمت الهی شده برای آمریکا و ایران و عربستان و گانگسترگای شیعه و سنی و کرد در عراق و غیره که حول آن و به بهانه داعش هم سهم بیشتری بگیرند، هم به ادامه اعمال حاکمیت سیاه خود "مشروعیت" بدهند، و هم در بعد جهانی و منطقه ای و جنگ نیابتی که مردم عراق و سوریه قربانی آن هستند قدر قدرتی جهانی و منطقه ای خود را به رخ هم بکشند. همزمان مردم کشورهای خود را از مبارزه واقعی علیه خود و کوهی از ستم و نابرابری و تبعیض و جنایت منحرف و سرگرم "جنگ با تروریسم" و "دشمن خارجی" و "امنیت" و "خطر تمامیت ارضی کشور و ملت" کنند. بحران و مشکلات درونی خود را دور بزنند، برای اعتراضات و مطالبات وسیع مردمان کشور متبوع خود شانه بالا اندازند و آنها را سرکوب کنند. و اسلام "معتدل" حامی خود را نیز از دست اسلام واقعی که داعش صادقانه و با طبیعت کامل از قرآن دارد اجرا می کند، نجات دهند.

اگر چه "شایعاتی" مبنی بر توافقات اولیه حکومت بازرانی و حتی ترکیه با داعش مبنی بر عدم دخالت در مناطق همدیگر یا یورش نکردن به هم مطرح بود، اما با یورش داعش به موصل و فراری دادن "ارتش عراق" و در ادامه با اتفاق سنجان (شنگال) و پیشروی داعش به طرف اربیل نگرانی جدی در کل کردستان عراق به وجود آورد. با فراری دادن "ارتش عراق" در منطقه نه تنها داعش که نیروهای احزاب کرد نیز از فرصت استفاده کردند و مناطق زیادی که تا آن مقطع تحت کنترل نیروهای مرکزی و مالکی بود و مورد مناقشه حکومت "کردها" با آنها بود، بدست نیروی پیشمرگ افتاد، و با یورش داعش به این مناطق "توافقات" احتمالی و تناسب قوا به هم خورد و آتش جنگ شعله ورتر گردید. وقوع تراژدی "شنگال"، که با فرار نیروی پیشمرگ راه برای پیشروی داعش فراهم شد، معادله را یکلی عوض کرد و از این مقطع، ۲ اوت توجه جهان به کردستان جلب می گردد.

با حمایت جهانی از اورگان "شنگال" و هنگامی که امنیت و منافع مالی و پرسنال آمریکا در اربیل با خطر روبرو میگردد آمریکا "حس انسان دوستی اش" گل میکند و وارد صحنه میگردد. با سرازیر شدن کمک مستقیم نظامی، نیروی هوایی و تسلیحاتی آمریکا و چند کشور دیگر به "اقلیم کردستان" و بعداً عراق، مهمتر از آن از آنجا که بخش وسیعی از مردم کردستان به جنگ علیه داعش رفتند و کل جهان علیه این جریان ضد انسانی بسیج شده بود، طی چند هفته گذشته روند شکست و عقب نشینی داعش شروع می شود. بنظر نمیرسد که داعش دیگر توان اولیه نظامی و خطری که ایجاد کرده بودند داشته باشند، حداقل برای جامعه کردستان عراق امروز خطری نمی تواند ایجاد کند.

اما عمر داعش چه در شکل و قدرت کنونی ادامه پیدا کند یا نه بنظر من سناریو سیاهی که بیش از یک دهه است به آن کشور تحمیل شده است تا زمانیکه سیستم حاکمیتی فدرالی و دست ساز آمریکا و جمهوری اسلامی و بقیه در راس تحولات سیاسی عراق باقی بماند هم داعش ماندگار خواهد بود هم میتواند انواع جریانات تروریست و بمب گذار مشابه را در شکل و نام دیگری باز تولید و وارد صحنه کند و دامنه کشتار و آدمکشی در مقطع زمانی دیگری مجدداً شعله ور گردد. از نظر من آمریکا و کل جریانات شریک در قدرت مافیایی عراق و کردستان عراق مسئول جنایتها در عراق و بانی عروج جریانات مانند داعش هستند. تنها راه انسانی پایان دادن به اوضاع اسفناک عراق پایان دادن به حضور و دخالت آمریکا، جمهوری اسلامی، عربستان، قطر، ترکیه و همچنین پایان دادن به حاکمیت ضد انسانی سیستم فدرالی قومی و مذهبی در آن مملکت است. جز این هیچ راه و آلترناتیو دیگری برای پایان دادن به درد و رنج و محنت کارگر و زن و کودک و مردم ستم دیده عراق نه در کوتاه مدت و نه در میان مدت قابل تصور نیست.

ماهنامه دیدگاه سوم: اخیراً گارد آزادی فعالیت هایی در سنجند ، شاهیندژ و مریوان داشته است. در یک ارزیابی واقعی، نقش آفرینی گارد آزادی را چگونه بررسی می کنید؟

سلام زیجی: به نظر من جمهوری اسلامی با زبان خوش هرگز کنار نخواهد رفت، باید با زور انداختش، هم به دلیل حاکمیت سیاه ۲۵ ساله اش که تبعیض و نفرت و زمینه سازی جنگ و درگیری مذهبی و قومی را بیشتر فراهم کرده است و هم به دلیل اوضاع جهان امروز و در همسایه ما در خاورمیانه، از لیبی تا سوریه و افغانستان و عراق که جز سلب اراده نوده مردم از طرف غرب و دولتهای ارتجاعی منطقه و گانگسترهای مذهبی و قومی هیچ فاکتور مثبتی متاسفانه دست بالا را ندارد، و همچنین به دلیل کمک غرب به شکل گیری بخشی از اپوزسیون قومی و پان ایرانیست و مذهبی و ناسیونالیست ، دقیقاً مشابه پروژه رژیم پنج واپوزسیون سازی برای نظام حکومتی شبیه لیبی و سوریه و عراق در صحنه سیاسی ایران، امکان خطر تحمیل سناریو سیاه به جامعه ایران یک پدیده به شدت نگران کننده و محتمل است.

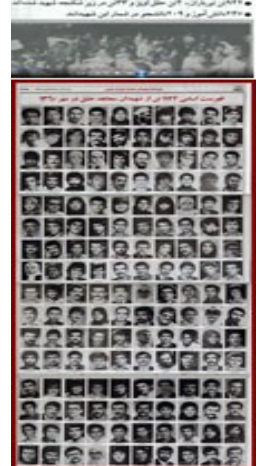
همه این عوامل به ما مردم ایران هشدار می دهد که اگر از هم اکنون سنگر مقاومت توده ای خود را نسازیم، اگر گارد آزادی را در ابعاد میلیونی در اقصی نقاط ایران سازمان ندهیم، این جنایتکاران سرنوشت ایران را به لیبی و سوریه و عراق و افغانستان بدل خواهند کرد. اگر طبقه کارگر، مردم آزادیخواه و اپوزسیون کمونیست و انقلابی و مسئول، ظرفیت و عکس العمل جدی تر و هوشیارتر و متحد کننده تری از خود نشان ندهند، حقیقتاً من آینده چندان

جای کودکان کار در مدارس خالیست





جای کودکان کار در مدارس خالیست



روشنی برای ایران نمی بینم. سازماندهی گارد آزادی بخش مهمی از تلاش ما است برای ممانعت و مقابله با عاملین تحمیل آینده ناروشن و سیاه و جنگ و خونریزی فرقه ای به جامعه ایران است. گارد آزادی می تواند ابزار مهمی برای تامین یک سناریو سفید و آینده روشن و کم مخاطره آمیزی که در آن امنیت و آزادیهای همه آ تامین میگردد، باشد.

با این نگاه به موقعیت و مخاطرات جمهوری اسلامی و ضرورت مبارزه ملیتانت و مسلح توده ای با این رژیم، و همچنین با درس گرفتن و جدی گرفتن مخاطرات سناریو سیاه که عملا در چندین کشور همسایه شاهدش هستیم، پدیده گارد آزادی قابل درکتر و قابل فهمتر است. به عنوان ارکان و محمل اتحاد و سازمانیابی مستقیم مردم تشنه آزادی به ویژه جوانان و کسانی که حاضر نیستند و نمی خواهند سرنوشتشان مانده مردم عراق و سوریه بدست بازیگران سناریو سیاهی و وحشی اسلامی و قومپرست و گانگسترهای مسلح به افتد اهمیت به سزائی دارد و تحقق آن یک ضرورت اجتناب ناپذیر است. عدم وجود احزاب پیشرو و مسئول به همراه عدم وجود چنین نیرو و سازمان مردمی و انقلابی مسلح که ضد عاملین جنگ افروزی ارتجاع قومی و مذهبی در لیبی، سوریه و عراق و غیره باشد و به موقع خود را آماده میکرد، این امکان را به جنایتکاران جهانی و محلی داد این موقعیت دشوار و درد آور را به مردم آن کشورها تحمیل کنند. از نظر من گارد آزادی میتواند یکی از ارکان و ابزار مهم توده مردم برای ممانعت از چنین روندی و مخاطراتی از یکسو و از سوی دیگری نیروی توده ای باشد که به عنوان بازوی مسلح و ملیتانت طبقه کارگر، زنان و جوانان و مردم متنفر از جمهوری اسلامی به میدان بیاید و از امنیت مردم و آزادیهای سیاسی آنها حمایت و حراست کند.

اما واقعیت این است با وجود پیشرویهایی که در این عرصه داشته ایم اما هنوز در اول راهی هستیم که باید پیمود. راه را نشان داده ایم، ممکن بودن سازماندهی یک نیروی ملیتانت و مسلح انقلابی در محل و کار زیست اثبات شده است، این نیرو تا جایی که صدایش به گوش مردم رسیده در جامعه مقبولیت پیدا کرده و مورد استقبال قرار گرفته است. هنوز موانع زیادی سر راه هست که باید کنار زده شود. در این مسیر با فاکتور جدی کنترل و سرکوب و توحش رژیم روبرو هستیم. اما مانع اولیه و جدی سر راه گسترش فوری این نیرو در گام نخست نبود امکانات مادی، تسلیحاتی و مدیانی کافی است. اگر چه قرار است و باید در محل کار و زیست و با اتکا به امکانات خود مردم گسترش پیدا کند اما برای تحقق آن نیز به این نیازمندیها نیاز مبرم داریم. توجه داشته باشید اگر ما یک صدم آن امکاناتی که یک جریان بی ریشه ارتجاعی قومی یا اسلامی که امروز به وسیله امریکا و همپیمانانش یا دیگر کشورهای منطقه در اختیارشان گذاشته اند، در اختیار داشته باشیم به جرئت میتوانم به شما بگویم که بسیار فراتر از آنچه شما میگوئید امروز شاهد "نقش آفرینی" گارد آزادی می بودیم. با وجود همه این موانع ما راهی جز اتکا به توده مردم و همراهی آنها در طی کردن مسیری که پیش روی خود و مردم مبارز و سرنگونی طلب و متنفر از جمهوری اسلامی و جریان ارتجاعی پا گرفته قومی و مذهبی نداریم. پیشرفت گارد آزادی در گرو پیوستن و حمایت بیشتر مردم و جوانان به این ابزار مهم مبارزاتی جنبش آزادیخواهی در ایران است. همچنین از مردم و نیروهای سرنگونی طلب و مخالفین جریانات ضد مردمی اسلامی و قومپرست میخواهیم به گارد آزادی کمک مالی کنند، به آن بپیوندند، در تقویت و گسترش آن کوتاهی نکنند، گارد آزادی مال آنها است و این خود آنها هستند میتوانند در محل کار و زیست خود واحدهای گارد را ایجاد کنند و خود را به رهبری گارد وصل نمایند.

ماهانامه دیدگاه سوم: آقای بارزانی چندی پیش از همه پرسى در کردستان عراق صحبت مى کردند. نظرتان پیرامون کردستانی مستقل در عراق، و سپس در ایران چیست؟

سلام زیجی: آقای بارزانی و حکومتش در همین کردستان عراق کمونیستهای که طرفدار رفاندم بودند و برای پایان دادن به نزاع درد آور قومی و مذهبی در عراق کمپین راه انداختند و ...مورد سرکوب و تعقیب قرار دادند. امروز اما ادعای همه پرسى و استقلال آقای بارزانی و دیگر شرکا در "حکومت اقلیم" قبل از اینکه در راستای پایان دادن به کشمکش دیرینه نزاع ملی در عراق باشد اساسا به هدف فشار آوردن به دولت مرکزی و گرفتن امتیاز دردل بحران و تقسیم قدرت در سیستم ورشکسته و ویرانگر "فدرالی" کنونی در عراق و کردستان طرح شده است؛ پلنیکى بیش نیست. امروز حربه رفاندم بارزانی در دل بحران عراق و جنگ و خونریزی داعش و شعیه و سنی چیزی جز استفاده ابزاری و استفاده کردن از آن به عنوان کارت بازی برای سهم خواهی نیست. نمیشود همزمان خواهان رفاندوم و استقلال بود و حامی و شرکت کننده فعال در بازسازی ساختار ورشکسته فدرالی قومی و مذهبی دست ساخت امریکا و جمهوری اسلامی و دیگران در بغداد بود.

سیاست اینها در درجه اول تابعی از سیاست و خواست و بازی سیاسی امریکا و در درجه دوم تابعی از سیاست و منافع ترکیه و جمهوری اسلامی ایران است. هر چه را دیکته کنند احزاب حاکم کرد همان راه را خواهند رفت. امروز تشکیل دولت مجدد فدرالی و تقسیم قدرت بین سر دسته های شعیه و کرد و سنی که پروژه امریکا و همچنین دولتهای ذینفع ایران و عربستان و غیره است، حزب بارزانی و بقیه احزاب ناسونالیست و اسلامی حاکم در "اقلیم کردستان" با تعیین شرط و شروطی دوباره وارد شراکت در دولت حیدر عبادی (جانشین مالکی) شده اند. پذیرفته اند که مجددا در حکومت مرکزی عراق حضور داشته باشند. در نتیجه رفاندوم بارزانی برای کسب امتیازات بیشتری بود که بنظر میرسد بخش عمده آنها تا این لحظه بدست آورده است. همچنانکه شاهد آن هستید دیگر سخنی از رفاندوم و استقلال از آنها نمی شنوید، حداقل تا پیچ و بند و بست سیاسی بعدی. در مورد ایران بعدا اشاره میکنم اما در مورد رفاندوم و استقلال کردستان عراق حزب ما موضع رسمی گرفت که همینجا بخشی از آنرا میآورم:

"دخالت مردم در تعیین تکلیف آینده سیاسی جامعه کردستان در شرایط بحران جاری عراق، از کانال برگزاری یک رفاندوم آزاد در مناطق کردنشین با نظارت مراجع بین المللی میگردد که در آن ساکنان مناطق کردنشین امکان یابند با آراء خود مانند در چارچوب کشور عراق و یا جدائی و تشکیل دولت مستقل را انتخاب کنند. این یک راه حل سیاسی کارساز در جواب به بلا تکلیفی و سیاسی و حقوقی و نابسامانی امروز جامعه کردستان است. با بحران جاری عراق، آینده سیاسی کردستان عراق بیش از پیش به یک مساله مطرح جامعه تبدیل شده است.



جای کودکان کار در مدارس خالیست



احزاب ناسیونالیسم کرد در کردستان عراق که بیست و سه سال است بر آن منطقه حاکمیت میکنند، همواره مانع برگزاری referendum و مراجعه به آراء مردم بوده اند. سال ۲۰۰۳ بعد از سقوط رژیم بعث، در حالی که منطقه کردستان بیش از یک دهه استقلال دفاکتو داشت، بدون مراجعه به مردم، در تعقیب منافع خود منطقه کردستان را به حکومت مرکزی الحاق کردند و در قالب فدرالیسم به تعینت حکومت قومی مذهبی حاکم بر عراق در آوردند. فدرالیسمی که نه تنها شکاف قومی را حل نمیکند بلکه چنانکه تجربه هم نشان داد آن شکاف و تفرقه را نهادینه و ابدی میکند. احزاب حاکم کردستان سال ۲۰۰۵ هم پیام ۹۸ درصد رای کسانی که در referendum غیررسمی رای به استقلال داده بودند را نشنیده گرفتند و به توافق با حکومت مرکزی از بالای سر مردم ادامه دادند. بر خلاف سیاست احزاب حاکم کردستان عراق، کمونیستهای کارگری در ایران و عراق طی دو دهه اخیر همواره بر ضرورت برگزاری referendum آزاد به عنوان یک راه حل سیاسی کارساز برای این معضل حل نشده تاکید داشته اند، همواره راههای بینابینی خودمختاری و فدرالیسم و بندوبست احزاب حاکم با حکومت مرکزی از بالای سر مردم را مردود دانسته اند و از خواست استقلال کردستان عراق و برپایی یک دولت غیر قومی در کردستان دفاع کرده اند. در حال حاضر حزب دمکرات کردستان عراق (پارتی)، حزب اول حاکم در کردستان، با اعتراف به شکست تلاش ده ساله شان در دفاع از فدرالیسم، پروژه برگزاری referendum و گزینه جدائی را طرح کرده است و احزاب دیگر شریک در حکومت کردستان نیز آن را تایید میکنند. پروژه این احزاب نه برای حل معضل سیاسی جامعه و پایان دادن به نابسامانی و بلاتکلیفی موجود، بلکه برای کسب امتیاز بیشتر از حکومت مرکزی و گرفتن سهم بیشتر از قدرت سیاسی و اقتصادی است. به همین دلیل به موازات پروژه referendum، از طرح واهی و ارتجاعی "کنفدراسیون سه دولت شیعه و سنی و کرد" هم حمایت کرده اند. در یک کلام پروژه referendum آنها، منافع هیات حاکمه کردستان را تعقیب میکند که در جامعه طبقاتی کردستان نقطه مقابل منافع طبقه کارگر و اکثریت جامعه است. احزاب حاکم در کردستان عراق سالهاست از بالای سر مردم کردستان در قالب فدرالیسم با حکومت مرکزی بندوبست کرده اند و اعتراف امروزشان به شکست فدرالیسم، اعتراف عیان به شکست سیاسی خودشان است.

دیدگاه طبقه کارگر و مردم جامعه، متمایز از دیدگاه احزاب طبقه حاکم، برگزاری referendum جدائی برای پایان دادن به بلاتکلیفی و نابسامانی سیاسی و حقوقی منطقه کردستان است. حزب حکمتیست از نتیجه چنان referendumی، خواه رای به جدائی و یا به ماندن در چارچوب کشوری عراق باشد، حمایت میکند و در صورت رای به جدائی، در برابر هر تعرضی به این تصمیم سیاسی، از حق جدائی مردم کردستان و از نتیجه referendum دفاع خواهد کرد...

اما در باره کردستان ایران، مسئله کردستان ایران با کردستان عراق هم از نظر تاریخی، هم ابعاد کشمکش ملی، هم از نظر بافت اجتماعی جامعه و همسرنوشتی طبقه کارگر و اکثریت مردم کردستان با دیگر نقاط ایران و همچنین از نظر موقعیت تناسب قوای سیاسی و اجتماعی بین جنبش کمونیستی و ناسیونالیستی در خود کردستان ایران با عراق و کردستان عراق بسیار متفاوت است. در نتیجه راه حل یکسانی هم نمیتواند داشته باشد.

تاریخ مشترک مبارزه مردم کردستان ایران با بقیه مردم در ایران علیه رژیم استبدادی شاه و سر انجام انقلاب مشترکی که منجر به سرنگونی نظام پادشاهی شد، تاریخ مبارزه مشترک کارگری، زنان و جوانان علیه جمهوری اسلامی، قوانین مذهبی، نابرابریهای اعمال شده، اعدام و سرکوب و غیره، باعث شده است که یک تاریخ و رابطه ناگسستنی مبارزاتی و همسرنوشتی را میان کرد زبانان و بقیه مردم ایران ایجاد کند که به آسانی کسی نمی تواند این پل محکم همسرنوشتی سیاسی و انسانی را تخریب کند. علاوه بر آن، رابطه اجتماعی، خانوادگی و غیره نیز چنان در هم ادغام شده است که حتی فاصله فرهنگی و زبانی و آداب و رسوم طرفین را نیز کاهش داده و در شهرهای زیادی در هم تنیده شده است. امروز کسی نمی تواند حتی تهران را شهر "فارسها" بداند چه رسد به شهرهای متعدد و همجوار کردستان ایران. میخواهم تاکید کنم اگر چه ستم ملی و ممنوعیت استفاده از زبان مادری و غیره یک داده واقعی، به شدت ظالمانه و تلخی است که همواره دو رژیم مستبد و شونیستی و اسلامی حاکم بر ایران، نظام پادشاهی و جمهوری اسلامی، بر مردم ایران و مردم کردستان ایران تحمیل کرده اند، و همین زخم بانی شکل گیری جنبش و احزاب قومی و ناسیونالیستی و مذهبی شده است، اما از نظر من هنوز جامعه ایران، مشخصا جامعه کرد زبان کردستان ایران خود را در آن موقعیتی که مثلا مردم کردستان عراق و رابطه شان با عرب زبانان تعریف میکنند نمی بینند و نیست. یا حتی رابطه ای که کرد زبانان ترکیه با حکومت و ترک زبانان در ترکیه تعریف میکنند که در هر دو، به ویژه در عراق، متاسفانه دره نفرت و فاصله عمیقی در آن ایجاد شده است و پرچم این نفرت پراکنی صد ساله در دست احزاب و نیروهای به شدت عقب افتاده قوم پرست و مذهبی است. در ایران و کردستان ایران به هیچ وجه در این ابعاد شاهدش نبوده و نیستیم، بخشا هم بر میگردد به نقش و همسرنوشتی جنبش کارگری و کمونیستی در صحنه سیاسی ایران و بخشا هم به همان فاکتورهای که ابتدا به آن اشاره کردم. در نتیجه نه من و نه حزب ما امروز خواهان هیچ جدائی و referendumی در کردستان ایران نیستیم و فکر میکنیم نه زمینه ای دارد و نه ضرورت و مشروعیتی. ما فکر میکنیم باید برای اتحاد و همسرنوشتی طبقاتی و سیاسی و اجتماعی کل طبقه کارگر و مردم ستم دیده و آزادخواه ایران، با تمام تفاوتهای زبانی و فرهنگی آن، تلاش و مبارزه کرد. من فکر میکنم همسوئی ها و همسرنوشتی ها و وجود دشمن طبقاتی مشترک ما بسیار واقعی تر و اجتماعی تر از تفاوتها فی مابین است. سرنگونی جمهوری اسلامی، پایان دادن به فرهنگ و سیاست شونیستی غالب دوران خاندان پهلوی و دستیابی به یک نظام حکومتی آزاد، برابر، غیر قومی و غیر مذهبی و سوسیالیستی که در آن همه شهروندان از هر نظر و در تمام زمینه های سیاسی، اقتصادی، اداری و زبانی از حقوق و امکانات برابر برخوردار باشند، واقعی ترین، انسانی ترین و پیشروترین راه حل برای پایان دادن به ستم و استثمار و نابرابری از جمله ستم ملی در ایران میدانیم.

اما با وجود همه این تلاشها و سیاستی که دنبال میکنیم، به هر دلیلی زمانی مردم کردستان ایران خواهان referendum باشند، یا نه علیرغم نیت و تلاش مسئولان ما فضا سیاسی ایران را جمهوری اسلامی و امثال داعشی ها و فاشیستهای ایرانی بتوانند به مسیر امروز عراق سوقش دهند ما بنا به شرایط و تناسب قوای آن زمان و موقعیت



ویژه پیش آمده حول چگونگی حل مسئله ملی اتخاذ سیاست و تصمیم گیری میکنیم. ما تلاش میکنیم نه کردستان ایران نه هیچ بخش دیگری از ایران به این روند منفی سوق پیدا نکند. آنچه که امروز روشن است ما همواره اصل حق رفراوند را به منظور حل مسئله کرد در ایران را به رسمیت شناخته و می شناسیم. اما همچنانکه گفتم حمایت یا مخالفت ما با برگزاری رفراوند و نتیجه آن تنها زمانی که این موضوع اکتویل میشود و روی میز میاید از زاویه منفعت طبقه کارگر و همبستگی و منفعت مردم نسبت به آن اقدام و اعلام موضع خواهیم کرد. در این رابطه در برنامه حزب ما، "برنامه یک دنیا بهتر" اظهار نظر شده است میتوان به آن نیز مراجعه کرد.

ماهنامه دیدگاه سوم: کردستان عمریست که درگیر مبارزات مسالمت آمیز و قهرآمیز علیه نظامهای سلطنتی و اسلامی بوده، و در این مسیر بسیاری جانباخته اند. بخشی هم در درگیری های بین نیروها و جریانات گرد جانباخته اند، به نظر شما، چگونه می شود اتحاد بین نیروهای گرد را سامان داد؟

سلام زحی: جامعه کردستان هم مانند آذربایجان و تهران و هر جای دیگری در این کره خاکی به هیچ وجه جامعه ی یکدست، فرا طبقانی و هم منفعت و دارائی اهداف مشترکی نبوده و نخواهد بود. در کردستان ایران هم طبقات، جنبشها و آرمانهای متفاوت و متضادی عمل میکند و مهر خود را بر سیاست و زندگی روزمره مردم میگذارد. به همین دلیل ساده و روشن نمیتوان توقع داشت همه "نیروهای کرد" متحد شوند. برای چه هدفی باید متحد شوند؟ این نیروها مخلوق و متاثر و نماینده همان طبقات و جنبشهای متخاصمی هستند که گفته شد. یکی دنیال سرمایه و ثروت اندوزی از قبل کار و بدبختی کسی دیگری است یکی هم تلاش میکند دست این طمع کار و مفت خور و حقه باز را کوتاه کند، هر دو هم "کرد" هستند، یکی میخواهد سر به تن جمهوری اسلامی نماند، دیگری بر عکس جمهوری اسلامی را دولت خود میداند و در سایه برکت جمهوری اسلامی به سرمایه دار گردن گلفت یا به یک عنصر مستول و همه کاره و همکار و مزدور جمهوری اسلامی تبدیل شده است، این دو طیف متفاوت هم "کرد" هستند! یکی مذهب را جانیبار، وحشی و اقیون توده ها می داند، دیگری مذهب را نور و امید و بهشت و راه تبدیل مردم به برده و گوسفند میداند که در سایه آن به ثروت افسانه ای و قدرت دولتی یا حزبی نائل میگردد، این دو جنبش نیز "کرد" هستند، و... (این حقایق ابتدائی را دقیقا در باره "فارسها"، "ترکها"، "عرب ها" و بقیه را نیز میتوان بیان کرد). باید پذیرفت که اساس جامعه از جمله جامعه مدرن سرمایه داری بر سر منفعت های متفاوت افراد، طبقات و جنبشها و احزاب آن استوار است نه "ملیت" و "مذهب"، که خود آن ساخته و پرداخته همین نظام طبقاتی و زورگویان، عواریبان و دولتها و طبقات حاکم بر جوامع کنونی بشری است که از این طریق اتفاقا میخواهند همین حقیقتهای ساده که اشاره کردم زیر خاک کنند و به مردم دروغ بگویند.

شما اگر بطور واقع بینانه به تاریخ، نقش و حتی سیاستها و منافع امروز همین نیروهای "کرد" نیز بنگرید، متوجه خواهید شد که "اتحاد نیروهای کرد" غیر ممکن و چنین انتظاری از آن غیر منطقی است. حتی در صفوف نیروهایی که هم جنبشی نیز هستند به آسانی نمیتوان در صفوف آنها اتحاد به وجود آورد. در ایران دیزوز و امروز شاهد جنبش ناسیونالیستی و بورژوازی حامی بخشهای از پیکره رژیم هستیم و یا بخشی از آنها دنباله امریکا و ناتو و طرفداران سیستم خونینی که امروز در عراق جاری است، میباشند. اگر خطر مشترک آنها را تهدید نکند، اگر ثروت جامعه و قدرت دولتی و ملیشایی به درستی در بین شان حل و فصل نگردد خود نیروهای که متعلق به ناسیونالیسم کرد هستند شکم همدیگر را پاره میکنند، بارها اینکار را کرده اند. فراتر از اینها آن دسته از "نیروهای کرد" که اکنون در عراق در قدرت هستند و آنها هم که در ایران در لبه مرز زندگی اردوگاهی میکنند در برخورد به آزادیهای سیاسی، به مخالفین خود، به کارگران و زنان، و بطریق اولی به کمونیستها و چپها همان سیاست و رفتار را کرده اند و ادامه می دهند که مثلا رژیم بعث یا شاه و جمهوری اسلامی انجام داده است. حتما خبر دارید که آمار کشتار زنان در کردستان عراق با جمعیت ۵ - ۶ میلیونی از آمار کشتار و سرکوب زنان در ایران ۷۰ - ۸۰ میلیونی تحت حاکمیت ارتجاعی جمهوری اسلامی بسیار بیشتر است. چگونه ممکن است جنبش رادیکال و آگاه زنان را با کل "نیروهای کرد"، یعنی بخشی از قاتلین خود، متحد کرد؟ کارگران هم به همین شکل. نیروی "کرد" کمونیستی که به خاطر نظر و فعالیتهايش با یورش مسلحانه و سرکوب نیروی کرد قومی روبرو گردیده است چگونه میتواند با سرکوبگر کرد زبان خودش متحد گردد؟ در جامعه کردستان نیز درست مانند کل جامعه ایران و همه جا ما شاهد حضور جنبشها و احزاب متفاوت هستیم. تاریخ گذشته و حال آن شاهد حضور جنبش کارگری و سوسیالیستی و چپ ی است که در هیچ زمینه ای با آن بخش ناسیونالیستی و همچنین اسلامی آن، همسو و هم استراتژیک نه تنها نبوده و نیستند بلکه همواره در نقطه مقابل هم قرار دارند.

قابل درک است که مسئله حل نشده ستم ملی و نبود یک دولت مستقل کرد زبان در منطقه و جنگ و جدالی که حول آن در جریان بوده و هست این سوال شما را موجه جلوه گر میکند که چرا "کردها" متحد نمیشوند برای رسیدن به اهدافشان! اما نه تاریخ جوامع بشری، حتی مبارزه برای رفع ستم ملی و، نه حقایق امروز ناشی از وجود سیاستهای متفاوت برای حل چنین کشمکش و معضل دیرینه ای از کانال اتحاد صرف نیروهای درگیر در آن معضل یا جغرافیای معین یا یک "ملت"، مستقل از سیاست و منفعت طبقاتی و یا برتری سیاست و قدرت و تاکتیک یکی از نیروهای درگیر نتوانسته به نتیجه برسد. در دنیای امروز، و در گام نخست، فاکتور "اتحاد نیروهای کرد" نیست که میتواند معضل اجتماعی مردم کرد زبان را حل کند، بلکه بر عکس، واقعی ترین و ممکن ترین و کم هزینه ترین راه دست بالا پیدا کردن قدرت و توان نفوذ توده ای یک جریان رادیکال و آزادیخوا و کمونیست در جامعه کردستان و سطح سراسری کشور است، که نه از زاویه نژاد پرستی و مذهبی بلکه از زاویه پایان دادن به ستم بر بخشی از شهروندان دوش به دوش کل صف آزادیخواهی در کشور به مضاف حاکمیت سرکوبگر بود، آنرا سرنگون کند و جامعه آزاد و برابر و متساوی الحقوق ایجاد نماید.

راه دوم، طرح و منفعت قدرتهای امپریالیستی یا منطقه ای است. همانطوری که در یک دوره تاریخی همین مردم کرد زبان را به چند کشور تقسیم کردند، شاید در یک تلاطم سیاسی دیگر از کارت "کردها" دوباره در جنگ و تقابلهای جهانی و محلی خود استفاده کنند، همچنانکه امروز دارند میکنند، همه یا حتی بتوانند بخشهای از آنرا



جای کودکان کار در مدارس خالیست





جای کودکان کار در مدارس خالیست



مجدداً به یک کشور تبدیل کنند. اما مسیر و راهی که با اراده و دخالت و تصمیم مستقیم خود مردم و با اتکا به یک سیاست و افق روشن و پیشرو به سر انجام نرسد، عوارض و مشقات و تداوم نابرابری و سرکوب برای مردم باقی می ماند و محصول به سر انجام رساندن چنین پروسه ای را آنها خواند چید که از بالا سر مردم و در راستای منافع طبقه بورژوا و رقابتهای جهانی و منطقه ای دنبال میکنند. در عین حال چنین مسیری بدون تردید پر دردسزتر و پر هزینه تر خواهد بود. از مسیر جنگ و خونریزی قدرتها و دولتهای ارتجاعی خواهد گذشت. راه حلی که عاملین تجزیه و سرکوب و تحقیر تاکنونی مردم کرد زبان جلو جامعه میگذارند هرگز نمی تواند و نباید قابل اتکا و قابل اعتماد مردم کرد زبان باشد.

یک ستم و یک مسئله حل نشده و دیرینه به اسم ستم ملی در کردستان به عنوان یک واقعیت تلخ اعمال میشود که همین زخم و تبعیض عامل به وجود آوردن ناسیونالیسم و قومپرستی و نیروهای متعلق به آن نیز شده است. اما این واقعیت تلخ تنها بخشی از کل ستم و تبعیضات و زخمهای دیرینه تر، تلختر و پایه ای تر اعمال شده از جانب سرمایه داران و دولتهای مرکزی و جنبشهای بورژوائی متکی به ایدئولوژی مذهب یا شوینسم و ناسیونالیسم است. ستم بر زن و کارگر، وجود فقر و نابرابری و تفاوتهای فاحش طبقاتی در آن جامعه چنان گسترده و عیان است که وجود ستم ملی، به عنوان یکی از ستمها و تبعیضات، نمی تواند و نباید بر آن ستم و نابرابری و تبعیضات که هویت و مبانی نظام طبقاتی حاکم امروز را تشکیل میدهد سایه بیندازد. هر جریان و فردی این حقایق و عامل شکاف طبقاتی و اجتماعی را به بهانه ستم ملی نادیده میگیرد یا قربانی ناآگاه نظام سرمایه داری است یا پرچمدار ایدئولوژیک جنبش ارتجاعی قومپرستی است که به بهانه وجود چنین ستمی و به منظور شراکت طبقه بورژوا "تحت ستم" خودش، عرق ملی را چنان برجسته میکند که مردم ستم عمیق طبقاتی و ستمهای زننده دیگر که خود همین بورژواها و ناسیونالیست کرد نیز علیه مردم اعمال میکنند را نادیده بگیرند، تا نیرو بگیرند و طبقه حاکمه بورژوا در دولت مرکزی را وادار کنند در قدرت دولتی و سیاسی و اقتصادی کشور سهیمش کند. برای تحقق این هدف بخش زیادی از مردم را قربانی اهداف ارتجاعی خود خواهد کرد. امری که هم به نفع دولت مرکزی و هم احزاب افراطی و ناسیونالیست است. نباید چون در آن جامعه ستم ملی هست، باعث شود همه تبعیضات و ستمها و وجود جنبشها و نیروهای متخاصم و متفاوت حاضر در صحنه جامعه کردستان را نادیده گرفت و همه این واقعیت را تحت عنوان "کرد" یا نیروهای کرد" تئوریزه کرد و بخورد جامعه داد.

برای مثال ما از سال ۵۷ به این سو به عنوان یک جریان سراسری و کمونیست یکی از نیروهای درگیر در جدال طبقاتی در کردستان و همچنین فعال و سازمانده مقاومت مسلحانه علیه رژیم بوده ایم و پیگیرترین جریان برای رفع ستم ملی نیز بوده ایم. همزمان به عنوان نماینده سیاسی و بخشی از جنبش سوسیالیستی طبقه کارگر و جامعه راه حل های احزاب کرد ناسیونالیست را برای "رفع ستم ملی" و مردم کردستان و "حل مسئله کرد" را نپذیرفته ایم و آرامش و ارتجاعی دانسته و میدانیم. به عنوان یک نیرو و یک جنبش کارگری سوسیالیستی و همسرنوشت با مبارزه کارگری و آزادیخواهانه کل ایران برای سرنگونی کلیت جمهوری اسلامی نیز مبارزه کرده و خواهیم کرد. نیروهای چپ و کمونیست کرد زبان یک مسیر و سیاستی دارند که اساساً حول تامین حقوق برابر شهروندی و همزیستی همه شهروندان یک کشور، در اینجا ایران، یا نه در صورت اجبار برگزاری رفراندوم و ایجاد کشور مستقل، فرموله شده است، در حالی که بخشی از همین جریانات، جریانات ملی گرای کرد، چنانچه به هدفشان برسند، یعنی شرکت در سیاست دولتی و حکمرانی و سهم بری از اقتصاد طبقه بورژوا کرد(آنها انرا به اسم مردم کرد فرموله و بیان میکنند) دیگر مشکلشان حل شده است، اینها یک روز از راه "خودمختاری"، روزی دیگر با طرح فدرالیسم" یا فدراتیو"، زمانی با رژیم و جناحی از آن همراه و زمانی دیگر دنبال حمله امریکا به ایران و در روئای عراقیزه کردن ایرانند، و یا تلاش برای اتحاد حول آن شعارهای ارتجاعی و مورد پسند امریکا و ناتو در حال جست و خیزهای بی ثمر هستند. کسی آزادی زبان مادری و "فرهنگ ملی" و چند روزنامه و مدیا را برایشان حل و فصل کند پرونده سیاسیشان بسته میشود و اتحادشان هم بی معنی خواهد گردید. با دست یافتن به این اهداف و شراکت در سیستم های موجود دولتهای مرکزی حاضرند همراه سیستم حاکم دولتی بلانی که حکومت مرکزی تا کنون یک تنه بر سر کل شهروندان از جمله شهروندان کرد زبان آورده است همراه آنها در اعمال آن ستم و سرکوب سهیم خواهند شد. هیچ تردیدی در آن نباید داشت!

در نتیجه از نظر من، جز موارد معینی حول پاره ای اقدامات و همکاری مشترک سیاسی یا امنیتی موردی علیه دولت مرکزی، نمیتوان بین نیروهای چپ و کمونیست و کارگری با دیگر نیروهای ناسیونالیست و قومی "اتحادی" صورت بگیرد. امکان اتحاد پایدار و استراتژیک بین یک نیروی کمونیستی و کارگری و چپ، حتی به بهانه "ستم ملی" و "مسئله کرد"، با یک نیروی دست راستی قومی و مذهبی هرگز اتفاق نخواهد افتاد. اگر اتحاد خوب است که من هم مثبت می دانم. از نظر ما چنین اتحاد و همبستگی و همکاری و همفکری باید بدو بین نیروهای صفوف جنبش طبقاتی و پیشرو و سوسیالیستی جامعه چه در بعد کردستانی و چه سطح سراسری ایران و منطقه صورت بگیرد و آنرا بسیار لازم و مفید می دانیم. پدیده ای به اسم "اتحاد نیروهای کرد" یا "نیروهای فارس و ترک و عرب"، مانند شعار "ایران مال همه ایرانیان است" شعار فریبنده ای است. علاوه بر تصویری به شدت قومی و ناسیونالیستی از مسئله، چنین شعارهایی با واقعتهای سیاسی و اجتماعی جامعه نیز خوانای ندارد و از نظر عملی نیز با توجه به توضیحاتی که داده شد غیر ممکن و منتفی می دانم.

اتحاد یا همکاری طبقه کارگر و کمونیستها و احزاب و جنبشهای آزادیخواه و غیر قومی و غیر مذهبی و سکولار و طرفداران آزادی و برابری با هم از یکسو و احزاب بورژوا، قومی یا اسلامی هم با هم از سوی دیگری به عنوان نمایندگان جنبشهای متفاوت طبقاتی ممکن تر، عملی تر و معنی زمینی و واقعی تری دارد.

ماهنامه دیدگاه سوم: راندمان یکساله حسن روحانی را چگونه ارزیابی می کنید، و آینده او را چگونه می بینید؟
سلام زحی: تلاش مستمر برای تداوم عمر حکومت اسلامی، نجات دادن این حکومت از دست دریائی از نفرت اجتماعی و بحرانهای سیاسی، اقتصادی و فرهنگی و کلا عبور جمهوری اسلامی از خطر سرنگونی که همواره جمهوری اسلامی برای برون رفت از آن دست و پا زده است، سر لوحه پلاتفرم "دولت اعتدال" روحانی و کابینه اش



جای کودکان کار در مدارس خالیست

بوده است، درست مانند همه دولت‌های پیشین جمهوری اسلامی. بنظر من بنا به دلایل متعدد دولت روحانی نیز تا این مقطع مانند بقیه دولت‌های پیشین این رژیم جنایتکار توانسته است به این اهداف برسد و جمهوری اسلامی را از گزند مردم و تعرض جنبش‌های انقلابی و رادیکال کارگری، زنان و جوانان به درجه زیادی دور نگاهدارد و از آن خطرها عبورش دهد. در قالب فریبنده "اصلاحات"، "اعتدال"، "گشایش فرهنگی"، "حق اقلیتها"، یا حتی ادعای شرم آور "آزادی بیان"، موفق شده اند اهداف محوری خود که نجات جمهوری اسلامی و به بازی گرفتن طیفی از مردم و روشنفکران آخوند مسلک درون و بیرون ایران است به سر انجام برسانند. با در پیش گرفتن شیادانه این شگردها و دروغ های شاخ دار، دولت روحانی نیز همانند بقیه دولت‌های پیشین خود با اتکا به همان دو ابزار و ترفند شناخته شده جمهوری اسلامی و توانست است بزرگترین خدمت به حکومتی بکند که میبایست مدتها قبل سرنگون میشد و خود روحانی و کابینه اش به عنوان سازندگان اصلی جمهوری اسلامی و سیستم سرکوب محاکمه و مجازات میشدند.

ایجاد جو رعب و وحشت و سرکوب آشکار و پنهان از یکسو و فریب و تحمیل فقر و تحمیل فقر و سیه روزی به اکثریت مردم از سوی دیگر ابزارهای موثر تاکنونی رژیم برای تداوم حاکمیت ننگینش بوده است. این کابینه تمام عیار امنیتی روحانی نیز در پوشش فریبکارانه اعتدال و با لیخندهای بر گرفته از خاتمی با تمام قدرت در این مسیر جلو رفته است و متأسفانه توانسته است که بخش قابل توجه ای از اپوزسیون بی مایه و همچنین بخشی از مردم را به خود متوهم و جلب کند.

"راندان دولت روحانی" در یکسال گذشته عبارت بوده از: تداوم سرکوب، افزایش لیست اعدامها، تحمیل حداقل دستمزد بردگی به کارگران، گسترش بیکاری، تشدید سرکوب فعالین کارگری و ممنوعیت تشکل یابی مستقل کارگری و مراسمهای آنها از جمله تجمعات اول ماه مه، روز جهانی کارگر، سرکوب مداوم زنان و میداندار شدن مجدد ابوابش حزب الله علیه زنان، اعمال ریاضت کشی اقتصادی به اکثریت مردم، تحمیل دستمزدهای چند برابر زیر خط فقر اعلام شده توسط مقامات رسمی دولتی، گسترش آمار مرگ و میر در محل کار، گسترش یاس و نامیدی و آمار خودکشی ها، آمار مبتلایان به بیماریهای روانی، گسترش اعتیاد، بزهکاری، و تداوم تبعیض جنسیتی و تحقیر و سرکوب مداوم مردم در کنار تروت اندوزی های کلان سرمایه داران، بالا کشیدن میلیاردها تومان از جانب مقامات دولتی و بانکها، هزینه کردن و اختصاص میلیاردها دلار برای حماس و اسد و حزب الله و جریانهای دیگر شیعه در عراق و دهها مسائل و معضل دیگر حاصل تداوم حاکمیت جمهوری اسلامی در قالب دولت "اعتدال" روحانی، متعهد به خمینیتی و نظام و قوانین فاسد و جنایتکارانه این سیستم است.

از نظر ما و از نگاه کارگران، زنان، جوانان و مردمی که خواهان آزادی و رفا و امنیت هستند، دولت روحانی و کارنامه اش جز سرکوب، بدبختی، فریب کاری، دودوزه بازی، زندانی کردن کارگران و فعالین سیاسی، گسترش اعدام و سرکوب آزادیهای زنان و ایجاد جو رعب و وحشت، و خدمت صادقانه به حاکمیت ننگین و آدمکش اسلامی هیچ ماحصلی برای مردم ایران نداشته است. کمونیستها، طبقه کارگر و زنان و آزادخواهان ایران، به عنوان قربانیان اصلی این حکومت در طول ۳۶ سال گذشته بر عکس "نخبگان" بورژوا و روشنفکران پرورش یافته در مساجد و مراکز آکادمیک و دنبالچه های اصلاح طلبی دولتی نه هیچ انتظاری از دولت روحانی دارند و نه دنبال هیچ اصلاحاتی در چنین رژیمی هستند. ما جزو آنها نیستیم که در پی "سیاست خارجی" دولت روحانی "دلمان قند شده باشد. روحانی و دولتش هر کاری کنند، هر سیاست و ترفندی بزنند، راهی جز رفتن و سرنگونی در مقابلشان نیست! اینها باید بروند! باید با زور سرنگونشان کرد و تک تکشان را به محاکمه کشاند، اینها هیترهای دوران نازی و داعشهای ایرانی عصر جدید هستند. ماندن جمهوری اسلامی ننگ است برای بشریت. حمایت و امید بستن به امثال روحانی از جانب هر نیرو و فردی که سر سوزنی به حقیقت پایبند باشد ننگین و شرم آور است.

تحقق هر درجه گشایش سیاسی و اقتصادی و فرهنگی واقعی که در شان جامعه ایران باشد، و همچنین تنها راه رسیدن به حداقلی از آزادیهای سیاسی و مطالبات رفاهی و برخورداری از امنیت اجتماعی در گرو سرنگونی جمهوری اسلامی همراه با این دولت ریاکار و شیاد روحانی است. ما نه تنها "کارنامه یکساله" که همواره نفس موجودیت این نظام و کارنامه همه دولتهای بر آمده از دل این نامشروع دانسته و جز سرنگونی قطعی کل این سیستم هیچ امید و آینده ی روشن، مرفه و آزادی را نمیتوان برای ایران تصور کرد. نه اپوزسیون بیرون از حکومت، بطریق اولی اپوزسیون چپ، و نه هیچ بخشی از کارگران و زنان و مردم آزادخواه نباید اجازه دهند دنبالچه بازی های سیاسی حول اختلافات درونی جناحهای جمهوری اسلامی شوند. نباید این توهین به خود را پذیرفت که گویا با معدل گیری و ارزیابی از کارنامه این و آن دولت جنایتکار داریم علائم های پیشرفت یا پس رفت را تشخیص یا ارزیابی میکنیم. این افتادن در دام تله جناحهای رژیم و علیه جنبشی است که حکم به سرنگونی این رژیم را داده است. جمهوری اسلامی با تمام قدرت از این نوع حربه های درون جناحی و تقابلها و "تفاوت"های دولتهای "جدید و قدیم" خود برای بقای خود بهره برداری زیادی کرده است. در این رژیم، چه به عنوان روبنا و ایدئولوژی اسلامی آن و چه به عنوان یک حکومت سرمایه داری، هیچ جناح بندی خوب و بد و کمتر بد و اصلاح طلبی در مقابل مردم و در جریان سرکوب و گرفتن حق کارگران و زنان و جوانان تشنه آزادی واقعی نیستی ندارد! همه آنها یکدست و چون یک جناح واحد علیه این جنبشها و مطالبات عمل کرده و خواهند کرد. خوب و بد کردن جناح بندیهای جمهوری اسلامی برای آنها که دنبال سهم بری وسود بیشتر در اقتصاد کشور از راه تحمیل بردگی بیشتر به طبقه کارگر هستند، یا برای جریانهای و طبقات شکم سیر "حقوق بشری" و "دموکراسی" خواهان ممکن است معنی داشته باشد اما نه برای اکثریت مردم.

جنگ جناحهای رژیم واقعی و انعکاسی از بی ربطی آنها به جامعه و ترس و وحشت شان از فوران خشم دهها میلیون کارگر و زن و جوان و مردم زحمتکش و آزادخواه منتفر از این رژیم در ایران است. ناشی از کشمکش آشتی ناپذیر طبقاتی و اجتماعی و فرهنگی است که طبقه کارگر و زنان و جوانان با آن نظام دارند. ناشی از پروسه وحشیانه به قدرت رسیدن خونین این حکومت اسلامی و به شکست کشاندن انقلاب ۵۷ ضد سلطنتی با حمایت دولتهای غربی است، که با خمینیتی و لاجوردی و رفسنجانی و روحانی و موسویها و خلخالی و سپاه و اطلاعات و ۲۰ خرداد و شهریور ۶۷ و خاواران و سرکوب و کشتار دهها هزار انسان در ایران و کردستان قابل تعریف است. بر





عکس امید بستنها و ادعاهای پوچ که حول دولت روحانی و مذاکره باغرب به بهانه هسته ای و غیره در جریان هست، این رژیم حتی توان و امکان تبدیل شدن به یک رژیم سرمایه داری نیمچه متعارفی که بتواند با جهان مدرن سرمایه داری رابطه داشته باشد و توان حل معضل اقتصادی خودش را بر طرف کند ، ندارد. جناح روحانی ، رفسنجانی و خاتمی هم نمیتوانند این مسیر را طی کنند. آنها با وجود رنگ عوض کردنی هایشان، خود بخشی از مانع و جزئی از پیکره رژیمی هستند که جامعه خواهان سرنگونی آن است. تاریخشان، ایدئولوژییشان و ضدیت و کشتار مشترکشان علیه مردم در داخل و سازماندهی صدها ترور در خارج و غیره طی کردن چنین مسیری را به آنها به عنوان بورژواهای حاکم بر ایران نخواهد داد. حتی اگر غرب هم این راه را برایشان هموار کند باز نمیتوانند از چنگ نفرت عمومی و از تاریخ ننگینشان جان سالم بدر ببرند. جانبداری یا امید بستن به جناحی از این رژیم، امروز که قرعه به اسم "دولت اعتدال روحانی" در آمده، مسیری نیست که گویا میتوان جمهوری اسلامی را "اصلاح" کرد یا به طرف سرنگونی برد. برعکس، امید بستن به این روند خودکشی سیاسی و کمک آشکار به ادامه بقای رژیمی است که دقیقه برای عبور از بحران هایش به چنین حمایتها و امید بستن های کور سرمایه گذاری زیادی کرده و میکند. خلاصه کنم، کارنامه دولت روحانی برای حراست از جمهوری اسلامی و کمک به تداوم عمر آن بسیارخوب و مفید و موفقیت آمیز بوده است، اما از منظر و منفعت طبقه کارگر و زنان و مردم آزادیخواه ایران کارنامه اش به شدت مضر، شایدانه، شکننده و جنایتکارانه است.

۱۹ سپتامبر ۲۰۱۴

ایمیل تماس با سلام زیجی:
S_zijzi@yahoo.se



جای کودکان کار در مدارس خالیست





سعید اطلس: سونامی داعش (خلافت اسلامی) و راه بند های آن

با اینهمه اخبار و گزارشاتی که طی چند ماه گذشته از طریق رسانه های ارتباطات جمعی از گروه داعش یا خلافت اسلامی در سطح جهان انتشار یافته است، بسیاری از مردم جهان با اندیشه و نوع نگرش انسان ستیزانه، انگیزه و اهداف مخرب و همچنین روحیات و شخصیت بیمار گونه گردانندگان اصلی این گروه، شناخت کافی پیدا کرده اند. لذا تکرار



دوباره مطالب منتشر شده مد نظر این نوشتار نیست. بلکه مهمتر از آن درس هایی است که باید از چگونگی پیدایش، پروسه رشد و همچنین عملکرد ویرانگر داعش بطور خاص و بنیاد گرایی اسلامی بطور عام، فرا گرفت تا بتوان از ضایعه آفرینی بیشتر توسط این گروه ها در دوران حاضر و آینده جلوگیری بعمل آورد .

بی شک دستان آشکار و پنهانی چه خواسته و چه نا خواسته در تهیه ابزار و وسایل آبیاری و بارور شدن خارستان هایی که محصول و میوه مسموم آنها داعش و القاعده و بکو حرام و طالبان هستند، شریک جرم بوده اند. که در این نوشته به مهمترین آنها اشاره خواهد شد.

مقدمه:

معمولاً در یک جامعه چندین میلیون نفری بدور از انتظار نیست که در صد کمی از مردم آن جامعه، به دلایل متعدد، گرفتار نارسایی های روحی و روانی، باورهای افراطی، عقده های فرو خورده، فقر سواد، بی ثباتی شخصیتی و عدم تعادل فکری و روحی باشند. این لایه بی ثبات جامعه به علت عدم وجود شرایط مناسب برای رشد و ظهور بیرونی شان، همواره در انزوا زندگی می کنند. در واقع افرادی که در این مجموعه قرار دارند، قربانیانی هستند که در صورت فراهم آمدن شرایط لازم برای ابراز وجود شان، پتانسیل قابل توجه ای در اجرای انتقام کشی های کور و حذف فیزیکی مخالفین فکری و حتی منتقدین خود دارند. این قربانیان به خاطر شرایط روحی و شخصیتی خاص خود معمولاً آلت دست افرادی بر خاسته از همین فئس اجتماعی قرار می گیرند که دارای قدرت هدایت کنندگی و کاریسمایی قوی ای بوده و در قساوت و خونریزی تردیدی به دل راه نمی دهند. بزرگترین وسیله کسب مشروعیت این گونه رهبران در نزد رهروانشان هم دستاویزی بنام ضرورت جهاد در راه خدا و نجات اسلام از دست دشمنان خدا و مشرکان است. از این روست که می بینیم بعضی از اعضای این جریانات خطرناک بنا به تکلیف به اصطلاح الهی خود، برای حذف فیزیکی دشمن، به عملیات انتہاری روی می آورند و در عین حال براحتمی آبخوردن آدم می کشند. چون هم کشته شدن و هم کشتن برای این مسخ شدگان دو روی سکه ورودشان به بهشت است.

آیا می توان این جریانات تروریستی - مذهبی را ریشه کن کرد؟

کسانی که مرتکب جنایت بر علیه بشریت می شوند، مسئول اعمال خود بوده و بدون استثنا باید به دست عدالت سپرده شده و جوابگوی جنایات خود باشند. اما سؤال اینست که آیا تاکنون کشتاندن ده ها تن از افراد این گروهها به پای میز محاکمه و ریختن صد ها تن از انواع و اقسام بمب های مهیب و ویرانگر بر سر آنها، به ریشه کن شدن این پدیده های شوم راه برده است؟ جواب این سؤال مسلماً منفی است. سوپر مرتجعین طالبان همچنان در حیطه های نظامی چون گذشته فعال هستند و از نطفه القاعده هم داعش و النصره و غیره متولد شده اند. این گروه ها از شمال آفریقا تا خاورمیانه و پاکستان، افغانستان، چین و حتی بعضی از کشورهای اروپایی تکثیر شده اند. لذا با استفاده از انواع و اقسام سلاح های مرگبار و بکار گیری تکنولوژی های جدید نظامی شاید بتوان برای مدتی آنها را زمین گیر کرد، اما آیا می توان به تداوم آن امید وار بود؟ با توجه به تجارب گذشته، بنظر می رسد که تا مادامیکه مسایل زیر حل نشود، راه حل های نظامی به ریشه کن شدن این گونه بنیاد گرایان سلفی راه نخواهد برد.

- 1- سیاست شیعه گستری رژیم ایران در کشورهای مسلمان نشین،
- 2- اعمال سیاست های متناقض آمریکا در منطقه خاور میانه و خلیج فارس و همچنین دخالت های گزینشی نظامی و سیاسی آمریکا در امور داخلی کشورهای مسلمان،
- 3- بن بست صلح بین فلسطین و اسرائیل و تنها جومات نظامی اسرائیل به مناطق مسکونی فلسطین
- 4 - وضعیت جنگی و هرج و مرج کنونی در کشور سوریه
- 5- سئی زدایی و شکنجه و کشتار سنی های مخالف دولت های شیعه محور در عراق

توضیحاتی در رابطه با موارد فوق

- 1- سیاست شیعه گستری و صدور انقلاب مراکز قدرت در ایران، در کشورهای اسلامی و آفریقایی



فوی کوکان کار در مدارس خالیست



[ادامه صفحه 11](#)



سعید اطلس: سونامی داعش (خلافت اسلامی) و راه بند های آن

رژیم آخوندها از ابتدای زمامداری شان تا کنون بخش عظیمی از دارایی های کشور را به گسترش شیعه گری در کشورهایی که دارای ترکیبی از مسلمانان سنی و شیعه هستند، اختصاص داده است. هرم قدرت در جمهوری اسلامی از ابتدای جنگ ایران و عراق، منویات واقعی خود را با طرح شعار «راه فدس از کربلا می گذرد» نشان داد. در این مسیر آخوند های حاکم مخارج هنگفتی را در لبنان و فلسطین و سوریه صرف کردند. با سرنگونی صدام حسین، رژیم با اِعمال نفوذ در عراق و پرداخت مستمری های کلان به مُهره های خود در این کشور، طرح ایجاد هلال شیعه را به اجرا در آورده و علاوه بر اتصال خط شیعه گسترش ایران به کشورهای عراق، سوریه و لبنان، تحریک شیعیان بحرین و یمن را هم از نظر دور نداشته است. رژیم همزمان با دهن دریدگی های مداحان اش نسبت به اعتقادات اهل سنت و بر پایی تعداد زیادی برنامه ماهواره ای برای تبلیغ تشیع، بیش از پیش بر زخم مسلمانان سنی منطقه نمک پاشیده است.

در واقع سیاست های فرقه ای رژیم حول دو محور زیر بندریح حساسیت های بالایی در کشورهای مسلمان همسایه ایران بوجود آورد،

الف: گسترش شیعه گری در کشورهای مسلمان، با سرمایه گذاری های کلان

ب: حمایت عملی از شیعیان این کشورها برای در دست گرفتن اهرم های قدرت در آن کشورها

تحریکات بی وقفه رژیم در دو زمینه فوق، نگرانی ها و نارضایتی های شدیدی در بین سران کشورهای حاشیه خلیج فارس، عربستان و حتی اردن و بطور کل سنی مذهب افراطی منطقه ایجاد کرد، که در نتیجه استراتژی مقابله با نفوذ رژیم تهران در این کشورها نیز در دستور کار این کشورها قرار گرفت. حمایت این کشورها از گروه های افراطی سنی مذهب، در سالهای پس از تسلط شیعیان در عراق و در پی آن اعمال سیاست سنی زدایی دولت مالکی، شکل جدی تری بخود گرفت.

جنگ داخلی در سوریه نیز فرصت های گرانمایی برای این گروهها و جریانات سلفی بوجود آورد تا با دست باز تری به سازماندهی خود بپردازند و فارغ از هر گونه کنترلی بر روی آنها در فضای بی سر و سامان جنگی سوریه به نیات غیر انسانی خود جامه عمل بپوشانند. اعتراضات مسالمت آمیز بخشی از مردم سنی مذهب عراق نسبت به سیاست های سنی ستیزانه مالکی در شهرهای فلوچه و تکریت که با سرکوب نظامی دولت شیعه محور عراق مواجه شد، راه را برای تعرض داعشیان و تسلط آنها در شهرهای مهم سنی نشین عراق گشود. از این رو سیاست های مخرب رژیم در منطقه و طرح ها و دستورالعمل های تفرقه افکنانه اش در عراق را می توان از پیامد های مهم رشد سلفی گری در منطقه و عراق دانست.

- بنا به شرح فوق، بدون ریشه کن کردن سیاست های تبعیض آمیز دولتمردان شیعه بر علیه مسلمانان سنی مذهب در کشور عراق و کوتاه کردن دست رژیم تهران از دخالت در امور مردم عراق و همچنین سوریه، نمی توان به خشکانیدن ریشه جنایتکاران سلفی در عراق و سوریه امیدوار بود.

2- بازتاب بسیار منفی استراتژی خاور میانه ای آمریکا در میان بسیاری از مسلمانان منطقه لشکر کشی های نظامی آمریکا به کشورهای افغانستان و عراق بویژه بعد از اشغال کویت توسط صدام حسین در سال 1990 و جنایت افراد منسوب به القاعده در 11 سپتامبر 2001 و ضایعات انسانی ناشی از آنها باعث گسترش نا رضایتی های فراوانی در بین عموم مردم نسبت به آمریکا گردید. البته این نارضایتی ها ریشه در مسایل دیگری هم داشت از جمله حمایت های بی چون و چرای آمریکا از اسرائیل در سرکوب شدید فلسطینیان و اِعمال سیاست های متناقض و تبعیض آمیز این کشور در خاورمیانه و کشورهای حاشیه خلیج فارس. این مجموعه از سیاست های نظامی - سیاسی آمریکا در منطقه خاور میانه، وضعیت بسیار مستعدی بوجود آورد که با استفاده از آن گروه هایی چون القاعده توانستند با توسل به حربه نجات اسلام و پاک کردن سرزمین های اسلامی از لوث وجود کفار، افراد زیادی را بسوی خود جذب کنند.

بنظر نداشتن طرح و استراتژی معینی از سوی آمریکا برای دوره پس از صدام منجر به عدم نارضایتی بسیاری از افسران عالی رتبه سنی مذهب ارتش و سایر ارگانهای انتظامی و امنیتی وفادار به صدام حسین شد. بعضی از آنها با چتر حمایتی آمریکا از دولت های شیعه محور عراق، دستگیر و بشدت شکنجه و تحقیر شدند، عکس های انتشار یافته در آن زمان، عکس العمل های منفی ای در بین بسیاری از اعراب منطقه، نسبت به رفتار نظامیان آمریکا در عراق بوجود آورد. شکی نیست که بسیاری از آن افراد همکنون بطور مستقیم یا غیر مستقیم راهنما و یا کمک کار این نیروهای سلفی هستند.

- آمریکا بنظر میرسد که در این زمینه به پاره ای از اشتباهات گذشته خود پی برده است. حداقل دولت اوباما در چند ماه گذشته چنین علایمی را از خود نشان داده است. هر چند که ظواهر امر نشان می دهد که آمریکا همچنان رویکرد نزدیکتری نسبت به دولتمردان شیعه از خود نشان میدهد تا اقلیت سنی در ساختار قدرت عراق.

آمریکا و غرب باید کمک کنند تا در کشور عراق، قدرت سیاسی بطور مناسب و تضمین دار بین شیعیان، کردها و سنی ها تقسیم شود، در غیر اینصورت باز بحران ها در عراق سر باز می کنند که برنده اصلی آن گروه های سلفی و بنیاد گرایان شیعه خواهند بود.

3- اشغال سرزمین های فلسطین و سرکوب ساکنان مسلمان آن توسط اسرائیل.

مجرد از تاریخچه ای که دو طرف مناقشه در مورد حق و حقوق خود ارائه می دهند، بنظر می رسد که درک و قضاوت بیشتر مردم دنیا و بویژه مسلمانان، نسبت به آنچه که در فلسطین می گذرد، حول محورهای زیر باشد:

• اسرائیل فلسطینیان را بزور از خانه و کاشانه شان بیرون رانده و بخش بزرگی از سرزمین آنان را به



سوی کورگان کار در مدارس خالیست





سعید اطلس: سونامی داعش (خلافت اسلامی) و راه بند های آن

- اشغال خود در آورده است
- اسرائیل با اعمال حصر فلسطینیان در غزه، در واقع، نبض زندگی، مایحتاج ضروری، کنترل سفرهای برون مرزی و کار و شغل فلسطینیان را در اختیار گرفته است.
- اسرائیل با گسترش آوارگ سازی های غیر قانونی خود در مناطق اشغال شده، باعث تحریک فلسطینیان می شود.
- اسرائیل کوچکترین اتفاق ناگوار بر علیه شهروندان را بهانه قرار داده و بخاطر عملکرد تروریستی تعداد معدودی از فلسطینیان افراتی، پی مهابا و بی اعتنا به اعتراضات بین المللی بر سر شهروندان عادی فلسطینی، بمب و آتش میریزد.
- ارتش اسرائیل حتی به نمایندگان سازمان ملل، مستقر در فلسطین هم رحم نمی کند و محل اقامت آنان نیز از آتش اسرائیلی ها در امان نیست
- اسرائیل علیرغم بی اعتنایی اش به قطعنامه های متعدد سازمان ملل و سازمان های حقوق بشری نسبت به اشغال بخش هایی از سرزمین فلسطین، گسترش ساخت و ساز های غیر قانونی در سرزمین های اشغال شده و نقض حقوق فلسطینیان، نه تنها تحت پیگرد و تحریمهای بین المللی قرار نمی گیرد، بلکه مورد حمایت بی چون و چرای آمریکا قرار دارد.

موارد فوق، ساخته و پرداخته دشمنان اسرائیل نیست، بلکه مواردی است که از طریق گزارش های صوتی و تصویری خبرنگاران رسانه های کشورهای غربی بارها انتشار یافته اند. دیدن صحنه های بمباران مناطق مسکونی و اجساد کودکان خردسال و ویرانی خانه های مردم عادی کوچه و خیابان و بلاخره بی تفاوتی کشورهای غربی در قبال رویداد های فوق، هریک می تواند باعث بارور شدن خشم و کینه جوانانی شود که یا ساکن آن مناطق هستند و یا با مردم فلسطین قرابت مذهبی و فرهنگی دارند. جوانانی که هیچ روزنه ای برای فوران خشم و نفرت خود از این بساط گشتار، پیدا نمی کنند، تحت فشارهای شدید روحی و انگیزه انتقام گیری، به سهولت جذب تبلیغات گروهها ی به اصطلاح جهادی می شوند.

- خاتمه دادن به تعرضات نظامی اسرائیل بر علیه مردم عادی فلسطین و برقراری صلحی پایدار بین دو کشور مستقل اسرائیل و فلسطین یکی از مهمترین عوامل موثر در جهت خنثی کردن پتانسیل جذب نیروی داعش و دیگر گروه های بنیاد گرا در منطقه است.

4 - وضعیت جنگی و هرج و مرج کنونی در کشور سوریه

جنگ داخلی در سوریه، مسلماً با کمک و هدایت کشورهای شعله ور شد که نزدیکی استراتژیکی بشار اسد با رژیم ایران را که باعث بسط نفوذ شیعیان در منطقه میشد، برای حفظ حکومت و ثبات کشور شان، خوش نمی داشتند. در اوایل خیزش های اعتراضی در سوریه به محوریت ارتش آزاد، خبری آنچنانی از گروه های جهادی سلفی نبود، اما بتدریج با ضعیف شدن مواضع داخلی و بین المللی بشار اسد و حاکم شدن هرج مرج در پاره ای از نقاط سوریه، پای گروه های سلفی به این کشور گشوده شد. در ابتدا کشورهای که خواهان سرنگونی رژیم اسد بودند، از این گروه ها حمایت هایی در جهت تقویت جبهه مخالفین اسد، بعمل آوردند. اما با ورود داعش به عراق که با بست نشینی اعتراضی مردم فلوچه و تکریت بر علیه سیاست های سکتاریستی دولت نوری مالکی همراه شد، این گروه در میان نا باوری همگان به پیروزی های نظامی چشمگیری در عراق دست یافت. پس از آن مرتکب جنایات فراوانی شدند که به علت اطلاع همگان از این جنایت ها، از پرداختن به جزئیات و تکرار آنها، می گذرم.

- وضعیت غیر قابل کنترل کنونی و فضای هرج و مرج در سوریه، باید مهار شود. این کار با خلع بشار اسد از قدرت و ایجاد یک حکومت مردمی بر پایه دمکراسی انجام شدنی است. فضای تنفسی این گروه ها از بی ثباتی و هرج مرج در سوریه و ایداً عراق تامین می شود. لذا قطع شریانهای حیاتی این گروه های ضد بشری در سوریه، از طریق حاکمیت یافتن مردم سوریه بر سر نوشت خویش و ثبات کشورشان امکان پذیر بوده و سر انجام به انزوا هر چه بیشتر این گروه ها و پراکندگی نیرو هایشان خواهد انجامید.

5- سنی زدایی و شکنجه و کشتار سنی های مخالف دولت های شیعه محور در عراق

در این رابطه توضیحات کوتاهی در محور دوم ارائه شده است. دولت جدید عراق تحت فشار آمریکا قول هایی در گسترش فضای سیاسی عراق و مشارکت سایر گروه های سیاسی این کشور در دستگاه حاکمه عراق داده است. اما باید در نظر داشت که آقای حیدر العبادی از مشاوران اصلی نوری مالکی نخست وزیر پیشین عراق بوده است. بنابراین باید دید که وی پس از گذر از این دوران سخت که در آن بخشی از کشور عراق در اشغال گروه خود خوانده خلافت اسلامی است، به سیاست های فرقه گرایانه مالکی روی خواهد آورد یا اینکه از سیاست های گذشته همفکران شیعه خود فاصله خواهد گرفت.

- مشارکت جریانات مختلف سیاسی در دستگاه حاکمیت کشور عراق باید از تضمین های لازم بین المللی بر خوردار باشد. کسانی که مسبب بوجود آمدن وضعیت کنونی در عراق بوده اند هنوز در راس دستگاه حاکمیت این کشور و وزارت خانه ها و دستگاه های امنیتی عراق ایفای نقش می کنند. این ساده اندیشی است که تصور شود، این افراد چند ماهه تبدیل به انسان هایی دمکرات می شوند.

بنظر من موارد فوق از جمله مهمترین دلایل بوجود آمدن و رشد گروه های بنیادگرای مذهبی در عراق و سوریه هستند. بدون حل این مشکلات نمی توان به یک ثبات قابل دوام در این منطقه بحرانی دل بست. صرفاً با تکیه بر راه حل های نظامی، بعید است که بتوان گروه های سلفی و اساساً بنیاد گرایی اسلامی در منطقه را منزوی و غیر عملیاتی کرد. باید به ریشه ها پرداخت که خود ریشه در بسیاری از نسخه های کشنده ای دارد، که برای مردم این کشورها پیچیده می شود.

سعید اطلس

لندن - 23 سپتامبر 2014



دای کورگان کار در مدارس خالیست





ابوالقاسم فردوسی شاعر بلند آوازه ایران در شعرى در وصف ایرانیان میگوید:

همه دین شان مردکی و داد بود

وز آن؛ کشور آزاد و آباد بود

این ملت شریف اکنون در باتلاق فساد و تباهی؛ دروغ و ریا؛ حقه بازی و کلاهبرداری؛ فحشاء و اعتیاد و در حکومت آخوندی؛ اسیر و گرفتار شده است. امروزه در کنار فحشاء؛ اعتیاد و انواع دیگر ناهنجاریهای اخلاقی مانند قلدری، زور گوئی؛ دزدی و انواع قتل و جنایت در جامعه اتفاق میافتد. مصرف غیر قابل باور مواد مخدر و روی آوردن جوانان و حتی کودکان و نوجوانان در مدارس به مصرف مواد افیونی؛ از تزلزل و تباهی اخلاق در جامعه ایران حکایت دارد.

بر خلاف تبلیغات ریاکارانه و دروغین آخوندها؛ که شب و روز از زهد و تقوی و اخلاق و معنویت دم میزنند؛ در ایران وضعیت به گونه ای است که بدون اینکه نیاز بکار پژوهشی برای درک عمق فاجعه باشد؛ میتوان فقط با مطالعه روزنامه های خود رژیم؛ به اخبار گسترده ای از فساد؛ دزدی؛ اختلاس؛ سوء استفاده از امکانات عمومی؛ تقلب تا انواع جنایت و تجاوز و دست یافت.

دستگاه قضائی که باید به امر فساد؛ دزدی؛ خلاف و انواع دیگر فساد برسد خود دستگاہی است آلوده به انواع فاسد و خود از مروجین فساد است. دامنه فساد و بی اخلاقی حتی به عرصه های علمی و دانشگاهی رسیده؛ جعل و خرید و فروش مدارک عالی تحصیلی؛ دزدی مقاله از موسسات علمی؛ پرداخت بورسیه های دانشجویی غیر قانونی به وابستگان مقامات و

خلاصه اینکه؛ انقلابی که در 22 بهمن سال 57 برای احیاء شأن و کرامت انسانی بوقوع پیوست و آخوندها و سرمداران نظامی که با ادعای گسترش معنویت و اخلاق اسلامی روی کار آمدند؛ با ترویج دروغ و ریا و انواع فساد؛ باعث شدند جامعه ایران در بحران اخلاق فرو رود و فرهنگ انسان دوستی و انسانیت و فرهنگ خیرات و حسنات در کشور ما کاملاً بفراموشی سپرده شود و تمام خصائل انسانی مانند رحم و شفقت؛ انصاف و جوانمردی؛ صداقت و امانتداری؛ مروت و مردانگی و از میان مردم رخت بر بندد و بیک شعار تبدیل شود.

امروزه بیش از هر زمانی فضیلت‌های اخلاقی؛ وفاق اخلاقی جامعه؛ همبستگی ملی که از گذشته در میان مردم شریف ایران وجود داشت از محتوا تهی گشته و در نتیجه هر نوع تلاش برای دست یابی به آرمانهای بشری؛ امنیت؛ آزادی و عدالت را با مشکل جدی مواجه کرده است. وضعیت رقت بار کنونی بگونه ای است که بعضاً افراد زیادی برای تماشای جان دادن یک انسان محکوم به اعدام جمع میشوند و نه تنها از اعتراض به شقاوت و بیرحمی آخوندها - مسببین اصلی ناهنجاریهای اجتماعی - خبری نیست؛ بلکه با طیب خاطر؛ جان دادن یکی از قربانیان این رژیم را نگاه میکنند.

جالب تر اینکه؛ در حالیکه مذهب علنا" در همه عرصه ها و حتی زوایای خصوصی زندگی حضور دارد و در حالیکه تعداد مساجد؛ مراسم مذهبی؛ عزاداری؛ نماز جمعه ها؛ سخنرانی و بحث های آخوندی در تلویزیون؛ برنامه های دینی رسانه ها و دیگر ظواهر دینی در حجم وسیعی؛ در جامعه ایران وجود دارد؛ جامعه ایران روز به روز بیشتر در باتلاقی بی اخلاقی فرو میرود.

راستی چرا مردم به موعظه های اخلاقی آخوندها و تهدید و تشویق های آنان به تقوی؛ پاکدامنی؛ فضیلت های دینی و اخلاقی؛ توجه ای ندارند؟ فساد و زوال اخلاق در جامعه ایران محصول و برآیند چه عواملی است؟

نظام جمهوری اسلامی؛ عامل اصلی انحطاط اخلاق:

با سرنگونی نظام پهلوی و استقرار جمهوری اسلامی؛ در حالیکه مردم ایران و جهان در انتظار رابطه ای مدرن و حیات بخش میان اخلاق و معنویت با سیاست بودند؛ مشاهده کردند آخوندها و حاکمان جدید در همان قدم اول؛ دستگاه ارزشی جامعه را به سطح دستگاه ارزشی خود - مبتنی بر اخلاقیات حوزه ها - تقلیل دادند و خوب و بد های کرداری و اجتماعی؛ تابع تشخیص ولایت فقیه؛ ارزش های آخوندی و مصلحت نظام دینی شد. یعنی عمل و کرداری خوب و درست است که منطبق بر تشخیص ولایت فقیه و مصلحت نظام دینی باشد.

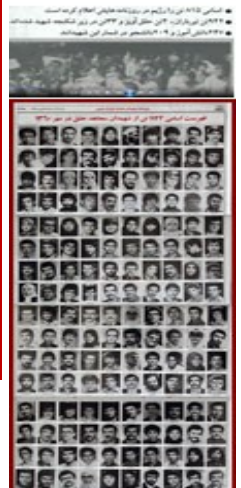
بدین ترتیب آخوندها با نفی ارزش ذاتی اعمال و کردار - که بر اساس عرف و فرهنگ جامعه تغییر و بروز میشود - جامعه ایران را با بزرگترین هرج و مرج اخلاقی مواجه ساختند. و انسان و کرامت انسانی بازیچه مصلحت سنجی های مبهم و کشدار ولی فقیه و تشخیص های آخوندها گردید. بطوریکه با یقین می توان گفت؛ بحران اخلاقی گریبانگیر جامعه امروز ایران در درجه اول محصول تبلیغات و سیستم آموزشی و تربیتی و باید ها و نباید های ولی فقیه و آخوندها میباشد.

یعنی این باید و نه باید ها و وارونه گوئی های اخلاقی که؛ ولی فقیه و آخوندهای فاسد به جامعه ایران تحمیل نمودند؛ زندگی مردم را از روال طبیعی و نرمال خود خارج کرده و ارکان پایدار زندگی اجتماعی ایرانیان را از هم گسیخت.

وقتی در جلوی دیدگان مردم بنام دین و خدا واژه هایی که تا دیروز برای مردم مقدس بودند بی ارزش میشوند؛ وقتی آخوندها و کارگزاران نظام دینی به بهانه حفظ نظام و دفاع از دین؛ حکم به سلاخی انسانها میدهند. وقتی در زندانها و شکنجه گاههای رژیم با نام محمد و خدا بر تن و جسم زندانیان سیاسی شلاق میزنند؛ وقتی بدستور مرجع دینی به زنان و دختران زندانی تجاوز میشود؛ وقتی دین به ایدئولوژی تبدیل میشود و آخوندهای فاسد و فاجر زمام امور مردم و کشور را در انحصار خود می گیرند و؛ طبیعی است با بازی گرفته شدن باورهای دینی مردم ساده؛ جامعه و مردم دچار آشفتگی اخلاقی شوند.

بعلاوه نظام جمهوری اسلامی و آخوندها با مرز بندی های دینی و تقسیم جامعه به " خودی " و " غیر خودی "؛ مسلمان و غیر مسلمان و هم بدر کینه؛ دشمنی و بی اعتمادی را در درون جامعه پراکندند و هم به مانعی جدی در راه اجرا و گسترش اخلاقیات اجتماعی؛ تبدیل شدند و راه بروز و گسترش ناهنجاریهای اجتماعی را؛ هموار نمودند.

بنابراین ابتذال و انحطاط اخلاقی که امروزه گریبان مردم ایران را گرفته است؛ در درجه اول محصول و برآیند سیاستهای بنیانگذار این رژیم ضد بشری - خمینی گور بگور شده - و آخوندهای حاکم است که با نگاه حداکثری به





حاج محمدکاظم کار در مدارس خالیست



دین - اسلام - آن را در تمام زمینه های سیاسی؛ اقتصادی؛ اجتماعی؛ فرهنگی دخالت داده و حکم صادر کرده و میکنند. یعنی تباهی که امروز بر اخلاق و فرهنگ جامعه ایران سایه افکنده است ارتباط مستقیم با اندیشه های سیاسی و فقهی خمینی پلید دارد.

و تنها با سرنگونی این رژیم ضد انسان و اخلاق و استقرار یک حاکمیت ملی و مردمی و اداره کشور بر بنیادی غیر دینی و آزاد - با تبعیت از اعلامیه جهانی حقوق بشر -؛ جامعه ایران میتواند از تعارضات و نابسامانی های اخلاقی نجات پیدا کند و اخلاق و رفتار اجتماعی انسانها از سلطه و تحمیل احکام و سنتهای عهد بوقی و باید و نبایدهای ناشی از این احکام؛ رهائی یابد.

اما جمهوری اسلامی و آخوندها چگونه و با بکارگیری چه ابزارهایی به اخلاق و روابط اجتماعی؛ چنین آسیبی رسانده اند؟

(1) روحانیت تحلیل برنده ارزش ها:

روحانیت بعنوان نماینده و نماد دین چه در گذشته (دورانی که تنها حضور معنوی در جامعه داشت و به روضه خوانی و دعا نویسی و مفت خوری مشغول بود) و چه در دوران حکومت جمهوری اسلامی که قدرت سیاسی انحصاری را در اختیار داشته و دارد؛ نه تنها به منافع مردم و کشور دل بستگی نداشته؛ بلکه دشمن شماره یک آزادی و آزاد اندیشی هم بوده است. چرا که در صورت وجود آزادی در جامعه دکان اصلی آخوندها یعنی خرافات؛ ریا و فریبکاری و تخته میشود و از رونق میافتد. بنابراین با حاکمیت آخوندها و سرکوب آزادیها؛ دکان دروغ؛ ریا؛ تملق و چاپلوسی رونق مضاعف گرفت.

با پیروزی انقلاب؛ رفتار و کردار روحانیون و سایر سردمداران نظام دینی؛ الگوئی از اخلاق و ادب را به نسل جوان تشنه معنویت و اخلاق ارائه داد؛ این اخلاق و ادب و این راه و رسم آخوندی بتدریج در جامعه نهادینه شد. روحانیون از جمله با ایجاد هراس کاذب اخلاقی از مخالفین و دگر اندیشان؛ هم عرصه فرهنگ و اخلاق جامعه را بی رقیب در دست گرفتند و هم انسانیت زدائی را موجه و مشروع جلوه دادند و با تقلیل و غیر اخلاقی نشان دادن اندیشه و باورهای دیگران؛ سرکوب و نابودی و قلع و قمع آنان را موجه و قانونی نمودند.

آخوندها با استفاده از مساجد و بلندگو های رادیو تلویزیونها و بخصوص در نماز جمعه های رژیم - که در ظاهر عملی است عبادی و باید کارکردی اخلاقی و معنوی داشته باشد -؛ و در خطبه های نماز دروغ گوئی؛ تهمت های غیر واقعی علیه مخالفین؛ دشمن تراشی؛ مرگ خواهی علیه این و آن و در جامعه رواج دادند.

کیش شخصیت آخوندها باعث شد که آنها تنها خود را معیار خوب و بد؛ خیر و شر بدانند و با تقسیم بندی دینی خوب و بد های اخلاقی به " حلال " و " حرام " های دینی؛ باعث شدند تخم اخلاق؛ نوع دوستی؛ همزیستی مسالمت آمیز انسانها؛ جوانمردی و همدلی از باروری بیافتد و در حالیکه مهر ورزی؛ همدلی و همیاری همواره از ارزشهای پسندیده فرهنگ کهن و عتی ایرانیان بوده است؛ مردم به کینه ورزی؛ دشمنی؛ بدبینی و بی اعتمادی بهم؛ روی بیاورند.

آخوندها در این 35 سال حکمرانی و مملکت داری؛ همواره دینی را ترویج و تبلیغ کرده اند که به دروغ؛ تزویر و ریا؛ نفرت و توهین؛ قتل و خونریزی؛ تجاوز و شکنجه و مشروعیت داده است. و در نتیجه آن؛ امروزه بسیاری از جوانان کشور از عارضه افسردگی؛ عصبیت؛ نفرت؛ دشمنی؛ بی اعتمادی و بی تفاوتی نسبت بدیگران؛ رنج میبرند.

(2) تقیه یا دروغ شرعی؛ اسباب توجیه بی اخلاقی:

در حالی که در هر دینی و در اسلام نیز؛ امری غیر اخلاقی تر و نا پذیرفته تر از دروغگوئی وجود ندارد؛ اما آخوندها با استفاده از حربه " تقیه " دروغگوئی را موجه جلوه داده اند. تقیه کلاه شرعی دروغ گفتن است که بشدت توسط آخوندها بکار بسته و ترویج داده میشود. در طول تاریخ هم؛ آیت الله ها و روحانیون شیعه با استفاده از همین حربه؛ بریدگی و فرار از مبارزه با ظالمان را توجیه کرده اند. تقیه یا دروغ شرعی تمامی ساختار شریعت شیعه و در این 35 سال کل بنیان نظام جمهوری اسلامی را به حیطة تصرف خود در آورده است.

کلینی صاحب " اصول کافی " و جاعل معروف حدیث در مذهب شیعه گفته بود " **تقیه به تنهایی نه دهم دین است و تمامی دیگر فرایض دین؛ یکدهم باقیمانده است** " و خمینی هم معتقد بود که " **واجب بودن تقیه از روشن ترین احکام عقلی است** " بنابراین همه متولیان و مبلغین دین و بویژه روحانیون برای حفظ قدرت و چپاول ثروت و سرمایه های کشور بدون هیچگونه شرمی با توجیه تقیه؛ دروغ میگویند و فریب و تقلب تحویل مردم میدهند و دروغگوئی را امری موجه نشان میدهند.

(3) اسلام فقاهتی؛ مشروعیت بخش بی اخلاقی:

مطابق آموزه های فقه خدا " ارباب " و " مولا " و انسان " عبد " می باشد. در صورتیکه رابطه خدا با انسان را آنطور که فقیهان میگویند؛ رابطه ارباب و بنده بدانیم. از آنجا که خدا در جامعه و در رابطه با انسانها حضور مادی ندارد؛ بنابراین انسانها باید با نمایندگانش و سخنگویان خدا - روحانیت - در روی زمین چنین رابطه ای را برقرار نمایند - اگر به مفهوم و معنایی که بشر امروز از " عدل " و " داد " می فهمد؛ خدا عادل باشد؛ نمی تواند و نباید به فقه موجود و مورد استناد آخوندها که بنیادش بر بندگی و تبعیض و نابرابری است و رابطه ارباب و عبد را موجه جلوه میدهد؛ مشروعیت ببخشد -.

بهر حال در شرایطی که برابری انسانها اساس و پایه دموکراسی و حقوق بشر است و شاخص های سعادت انسان و تعالی روح جامعه؛ " آزادی "؛ " برابری "؛ عدالت و رفاه و میباشد؛ با تشکیل جمهوری اسلامی؛ با استفاده از حقوق ویژه ای که فقه برای روحانیت در نظر گرفته است؛ آخوندها نابرابری خود با دیگران را بعنوان امری دینی موجه نشان دادند. بدین ترتیب آخوندها و آیت الله ها با برخورداری از امتیازهای ویژه روز بروز پرور تر؛ گردن کلفت تر



و توانا تر و در مقابل مردم مصیبت زده ایران روز به روز فقیر تر؛ ناتوان تر؛ بی نوا تر و پژمرده تر و به موازات آن به لحاظ اخلاق و کرامت های انسانی به قهقرا و عقب ماندگی سوق داده شدند . همچنین با تأکید بیش از حد روحانیون بر وجوه حقوقی اسلام - فقه و شریعت - و اجرای احکام وحشیانه قصاص - اعدام؛ سنگسار؛ دست قطع کردن و چشم از حدقه در آوردن و - ستیزه گری؛ خشونت؛ قتل و جنایت در کشور رواج گسترده یافت و بالعکس عشق؛ محبت و دوستی و تسامح از جامعه رخت بر بست . یعنی آخوندها بعد اخلاقی و معنوی دین را بسمت ستیزه و خشونت سوق دادند و در نتیجه آن؛ جان و مال و کرامت انسانها بی ارزش گردید .

بنابراین نظام فقهی آخوندها که بنیادش بر تبعیض و نابرابری؛ تحقیر زنان و توجیه قدرت و خشونت است؛ در آماده سازی ذهن مردم ایران برای تاریک اندیشی؛ سنگدلی و قساوت؛ دشمنی و کینه نقشی اساسی داشته است . یعنی فقه آخوندی آبشخور نظری و توجیهی فساد؛ دروغگوئی؛ قتل؛ جنایت؛ تجاوز و در کشور بوده است . خمینی با همین درک از اسلام بود که در پاسخ به اعتراض بعضی از کارگزاران نظام به اعدامهای فله ای دهه 60؛ گفت " هر کس میگوید در اسلام نباید آدمکشی باشد؛ نفهم است و از اسلام هیچ نفهمیده است "

انحطاط اخلاقی مسئولین و کارگزاران نظام به انحطاط اخلاق در جامعه دامن میزند :

در همه کشورها صرف نظر از نظام سیاسی آنان همواره در صدی از فساد سیاسی و اجتماعی وجود دارد و تا حدودی موجه است . اما گسترش انواع فساد و آلودگیهای سیاسی و اجتماعی در جمهوری اسلامی بخصوص در میان کارگزاران و مقامات دست اول نظام به مرز انفجار رسیده است . این امر آسیب های شدید به اخلاق و هنجارهای اجتماعی وارد آورده است .

حکومتی که بنام دین؛ اخلاق و معنویت بر سر کار آمد و انتظار این بود که مسئولان و مقامات بش نما و نمونه تقوی و پرهیزکاری و پاکدامنی باشند؛ نه تنها چنین انتظاری برآورده نشد؛ بلکه اکثر مقامات و مسئولین نظام حاکم از فاسدترین و بی اخلاق ترین افراد جامعه بودند . بنابراین انتظار جامعه ای اخلاقی و منزه در چنین نظامی؛ انتظاری عبث است . چرا که سلامت جامعه و مصونیت اخلاقی جامعه در گرو آن است که کسانی در جایگاه اداره کشور و در مناصب مهم سیاسی و اجتماعی قرار بگیرند؛ نظام اخلاقی سخت گیرانه ای در مورد شان رعایت شود . سعدی شاعر شیرین سخن شعر فارسی میگوید :

گر ز باغ رعیت؛ ملک خورد سببی

بهمین خاطر در کشورهای پیشرفته؛ جرم ارتکاب یک گناه اخلاقی و عمل خلاف عرف (دروغ؛ دزدی؛ خیانت در امانت و یا هر فساد دیگر)؛ از سوی یک رهبر اجتماعی؛ یک مقام مسئول نابخشودنی و بسیار سنگین تر از ارتکاب همان گناه از سوی یک فرد عادی جامعه است . وقتی مقامات یک حکومتی در برابر چشم مردم ایران و جهان براحتی دروغ میگویند فساد و فریبکاری میکنند؛ کاملاً طبیعی است که دروغ و فریبکاری تا ژرف ترین لایه های جامعه هم نفوذ می کند .

اصولاً وقتی دروغگویان و فاسدان بر کشور ما حکومت میکنند؛ وقتی در همه سطوح حکومتی - مجلس؛ رئیس جمهور؛ رئیس قوه قضائیه؛ رهبر و - دروغ گفتن؛ تقلب؛ دزدی؛ فساد کردن یک امر عادی میباشد؛ چگونه میتوان مردم عادی جامعه؛ کارمندان ساده ادارات و را از دروغ گفتن و کارهای خلاف پرهیز داد؟!

دلیل بی اخلاقی هر چه باشد؛ هم اکنون جامعه ایران با بحران جدی و خطرناک فرهنگ و اخلاق مواجه است . رژیم در سایه این بحران اخلاقی آسانتر می تواند به حکومت جابرانه اش ادامه دهد . شرط ضروری اخلاقی شدن جامعه؛ حداقلی از آزادی در حوزه عمومی است . اخلاق و آزادی از ضروریات زندگی فردی و بویژه زیست جمعی میباشد .

برای مقابله جدی با این بحران باید پیش از هر زمانی؛ حقوق بشر جدی گرفته شود و جامعه ایران بسوی یک جامعه مدنی با قوانین عادلانه؛ جامعه ای آزاد و مترقی و مبتنی بر حقوق بشر هدایت شود . امری که تنها با سرنگونی این رژیم؛ میسر میشود . پس با امید روزی که شریف غیبت؛ شرف و شهامت مردم و جوانان ایران بیدار شده و با تمام توش و توان به مصاف و هموردی با علت العلل هم نابسامانیهای کشور قیام کند .

محمود خادمی

18.09.2014

27 شهریور 1393

arezo1953@yahoo.de

حای کودکان کار در مدارس خالیست





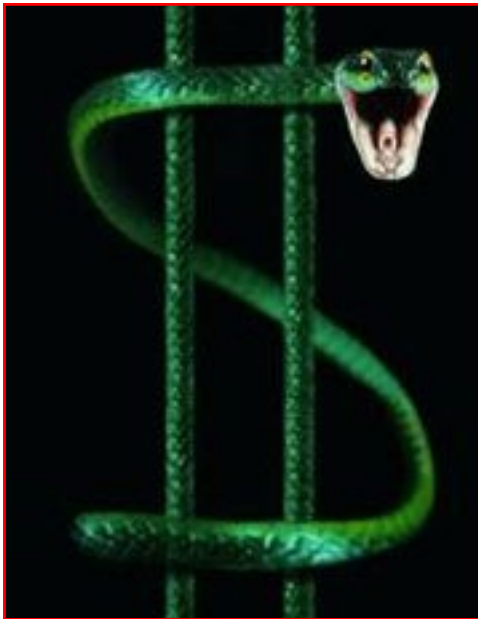
مازبار رازی: گاهی گذرا به ساختار اقتصاد جهانی—بخش 4

مرحله سوم

اقتصاد جهانی کاپیتالیستی و وابستگی اقتصادی سایر جهان

ریشه های عینی ظهور امپریالیزم

در دوران پیش، سرمایه داری کشورهای اروپایی همراه با صنعتی کردن زیربنای اقتصادی خود، و براساس نیاز و بحران آن دوره، به صدور کالاهای مصنوعی به سایر کشورهای جهان مبادرت کردند، در نتیجه این اقدامات، انباشت اولیه «جهان سوم» مسدود شد، در دوران نوین، تغییراتی در انکشاف سرمایه داری مشاهده شد: تغییر از «سرمایه داری رقابت آزاد» به «سرمایه داری انحصاری». این روند به نوبه، تغییرات مهمی در کشورهای «محیطی» بوجود آورد. با وابسته شدن روندهای انباشت اولیه سرمایه در سطح جهانی به روند تجدید تولید سرمایه کشورهای متروپل و گسترش تقسیم کار بین المللی، به تدریج اقتصادهای «ملی» تمام کشورهای جهان به بازار جهانی کاپیتالیستی وابسته شد. در واقع از این پس، تولید اجتماعی در کشورهای وابسته در خدمت تقویت نیازهای تولید کاپیتالیستی در کشورهای متروپل قرار گرفت. یعنی، عقب افتادگی معمولی کشورهای حاشیه ای، به وابستگی دائمی توأم با وابستگی اقتصادی تبدیل شد.



علل تغییرات در سرمایه داری کاپیتالیستی نیز چنین بود که، بر اثر تمرکز و تراکم سرمایه در کشورهای متروپل، کنترل بسیاری از بخش های عمده تولیدی به دست «تراست» ها قدرتمند افتاد. بدین ترتیب رقابت های سرمایه داری در بخش های مختلف تولیدی به تدریج کاهش یافته و در نتیجه، «جنگ قیمت ها» با «ثابت نگهداری قیمت ها» جایگزین شد. با این روش سرمایه داری انحصاری، سود افزونه ای، اضافه بر نرخ سود متوسط، به چنگ آورد. افزایش سود افزونه در چند بخش از تولید توسط تعداد مشخصی از سرمایه داران بدون کنترل بر تولید؛ طبیعاً در آن بخش ها منجر به اشباع تولید و پُر شدن ظرفیت تولید، شد. و آن به نوبه خود، به افت نرخ سود منجر گشت (تضاد ذاتی نظام سرمایه داری). به سخن دیگر، سرمایه داری

با «اشباع انباشت سرمایه» روبرو می شود و در نتیجه سرمایه «سرگردان» در جامعه ظاهر می گردد. این سرمایه، برای سودآوری فراتر یا «زنده ماندن»؛ یا باید در حوزه دیگری از تولید به کار گرفته شود و یا در بازار نوینی مشغول بکار گردد. بدیهی است در این دوران با تمرکز و تراکم سرمایه بازارهای درونی پس از مدتی اشباع می شود. از اینرو سرمایه داری اروپایی در موقعیتی قرار می گیرد که در راستای حل بحران خود به بازارهایی که در دوران پیش مورد تهاجم قرار داده است (غارث و صدور کالاهای مصنوعی)؛ به صورت دیگری (عمدتاً صدور سرمایه) حمله ور می شود. تهاجم اخیر کشورهای اروپایی مترادف با جهش عظیمی در «ترکیب ارگانیک سرمایه» است. افزایش شدید سرمایه ثابت، خود را در «انقلاب تکنولوژیک صنعتی» (دوم) به نمایش می گذارد (استفاده از منابع برقی به جای ماشین بخار، استفاده از موتورهای احتراق درونی و غیره). به سخن دیگر در این دوران برخلاف دوران پیش (سرمایه داری رقابت آزاد) که صنایع در بخش 2 (ماشین آلاتی که وسایل مصرفی تولید می کنند)، نقش مهمی داشت، در دوران اخیر (سرمایه داری انحصاری) بخش 1 (ماشین آلاتی که ماشین آلات تولید می کنند)، نقش تعیین کننده دارد. این روند منجر به گرایش شدیدی در کاهش نرخ سود شد.

در چنین وضعیتی بحرانی در کشورهای کاپیتالیستی (که تولید کالاها تعمیم یافته است) در مقابل سرمایه داری سه راه حل باقی می ماند: 1) ازدیاد نرخ سود (و ارزش افزونه) از طریق اعمال استثمار مضاعف بر کارگران؛ 2) تحمیل رقابت بیشتر مابین خود شرکت های سرمایه داری (به نفع انحصارات و به ضرر دیگران)؛ و 3) توسعه طلبی و یافتن بازارهای بکر در نقاط دیگر جهان. البته سرمایه داری تازه قدرت یافته انحصاری، راه حل نخست را از طریق محدود کردن دستمزدها کارگران و راه اندازی جنگ ها، استثمار مضاعف، انجام داد. اما، در این میان مبارزات کارگران و مقاومت سازمان یافته آنها این کانال از ازدیاد ارزش افزونه را محدود می کند. راه دوم، یعنی رقابت بین سرمایه داران و تقویت انحصارات (به ضرر سایر سرمایه داران) در مرزهای یک کشور، نیز محدودیت های خود را دارا است. زیرا این روش تا زمانی کارایی داشته که تعداد شرکت های انحصاری کم باشد. با افزایش این بخش ها، سود اوری کل آنها نیز کمتر و کمتر می گردد. زیرا در روند تولید جمع کل ارزش های افزونه مابین تعداد بیشتری از انحصارات تقسیم می گردد. بنابراین راه حل سوم؛ در این دوران به مثابه تنها منبع افزایش نرخ سود در مقابل سرمایه داران انحصاری قرار می گیرد. در اینجاست که نطفه های اولیه نظام امپریالیستی جهانی نقش می بندد. بحران اشباع سرمایه در کشورهای متروپل این روند را اجتناب ناپذیرتر می کند.

ادامه دارد
مازبار رازی



های کودکان کار در مدارس خالیست





مقدمه

هر سال با بازگشایی مدارس کشور، درد و رنج خانواده های محروم کشور، چند برابر می شود. چرا که این خانواده ها، توان تامین هزینه های تحصیلی فرزندان شان را ندارند. از این رو این خانواده ها و فرزندان شان، با آه و افسوس و اشک همسایه های مرفه خود را می نگرند که شاد و خندان فرزندان خود را به مدرسه می برند. در ایران امروز فاصله طبقاتی بین محرومان و سرمایه داران به حدی عمیق است که حتی تحصیل نیز طبقاتی شده است. به خصوص استان های محروم کشور مانند کردستان، سیستان و بلوچستان و... با مشکلات عدیده ای روبرو هستند و به معنای واقعی تحصیل در این مناطق بسیار سطحی و نمایشی است.

به علاوه مدارس کشور، به حوزه های علمیه تبدیل شده است به طوری که امسال دولت شیخ حسن روحانی نماز خواندن دانش آموزان در مدارس کشور را اجباری کرده است. تبعیض جنسیتی و جدا سازی دختر و پسر، یکی از سیاست های غیرانسانی حکومت اسلامی است که در همه سطوح تحصیلی به دانش آموزان و دانش جویان تحمیل می شود. محرومیت مناطق غیرفارس زبان کشور، که از تدریس با زبان مادری شان محرومند از جمله عامل مهمی ست که مانع تحصیل بسیاری از دانش آموزان در مناطق غیرفارس زبان است. به علاوه بسیاری از مدارس ایران، حتی از ابتدایی ترین ابزارهای تحصیلی و امنیتی محرومند و آتش سوزی و فروریختن سقف مدارس کلنگی جان دانش آموزان را تهدید می کند.



هم چنین فشارها و محدودیت های زیاد بر دانش آموزان به خصوص تنبیه آن ها توسط برخی آموزگاران نیز عامل دیگری در ترک تحصیل دانش آموزان و یا آسیب دیدن روحی و جسمی آن هاست.

به گزارش ایسنا، علی اصغر فانی وزیر آموزش و پرورش، در نشست خبری که به منظور بازگشایی مدارس و آغاز سال تحصیلی 93-94 ترتیب داده شده بود، خطاب به دست اندرکاران امر تعلیم و تربیت گفت: سال تحصیلی 93-94 را با قوت آغاز کنید. وی افزود: همکارانم در آموزش و پرورش از هشت ماه پیش آماده سازی مدارس را کلید زده بودند. تاکنون 12 میلیون و 260 هزار و 605 دانش آموز در سامانه

وزارت آموزش و پرورش ثبت نام کرده اند و پیش بینی ما این است که این رقم به 12 میلیون و 700 هزار دانش آموز خواهد رسید. وزیر آموزش و پرورش با بیان این که این تعداد دانش آموز در 122 هزار و 278 مدرسه تحصیل خود را آغاز خواهند کرد، گفت: یک میلیون همکار فرهنگی اعم از معلمان و سایر پشتیبانان سال تحصیلی جدید را همراه دانش آموزان خواهند بود.

فانی ادامه داد:

وزیر آموزش و پرورش با بیان این که در سال تحصیلی جدید بیش از 125 میلیون جلد کتاب درسی در اقصی نقاط کشور توزیع شده است، گفت: امسال علی رغم این که کلاس هشتم پایه جدید بود و برخی کتب چهارم، سوم و هفتم ابتدایی تجدید نظر شده و 15 عنوان کتاب جدید التالیف داشتیم، معلمان مان دوره های آموزشی لازم را گذرانده و کار خود را با قوت آغاز می کنند. فانی افزود: تعدادی از کتاب ها نیز همراه بسته های آموزشی نظیر راهنمای معلم، نرم افزار و سی دی توزیع خواهند شد.

با این مقدمه، به بحث خود با بررسی و تحلیل چند مسئله اصلی و مهم در ارتباط با سیستم آموزش و پرورش حکومت اسلامی ایران، ادامه می دهیم.

گرانی هزینه تحصیل: روزنامه شرق سه شنبه 1 مهر 1393، مطلبی با عنوان «هزینه تحصیل یک دانش آموز چه قدر است؟»، نوشت: یک دانش آموز طی هفته های گذشته تا به امروز که سر کلاس درس نشسته، چه هزینه هایی را برای خانواده خود تراشیده است؟ پاسخ به این سؤال نیازمند بررسی های میدانی است. بر اساس بررسی صورت گرفته در روزنامه «شرق» یک دانش آموز تهرانی در کم ترین حالت در مدرسه دولتی و بدون رفت و آمد با سرویس مدرسه به طور میانگین ۷۰۰ هزار تومان برای نشستن در کلاس درس در روز اول مهر، برای خانواده خود هزینه بردار است. در طرف دیگر اما برای یک دانش آموز در مدرسه غیرانتفاعی با احتساب نرخ سرویس مدرسه و شهریه دریافتی، حدود ۱۰ میلیون تومان هزینه صرف شده است. هزینه های نجومی ای که هم اکنون با افزایش سهم مدارس غیرانتفاعی و هیات امنایی از ۵/۸ درصد سال ۱۳۹۱ به ۵/۱۲ درصد از میان کل مدارس کشور در سال ۱۳۹۲، روزه روز در حال افزایش است و الزام مدارس دولتی برای دریافت هزینه هایی از خانواده ها نیز بر جمع این هزینه ها افزوده است.

یک دانش آموز در کم ترین حالت برای نشستن سر کلاس در روز اول مهر نیازهایی هم چون: خرید کتاب های درسی، خرید ۱۰ جلد دفتر تحریر، پنج عدد مداد، پنج عدد خودکار، یک عدد مدادتراش، یک عدد پاک کن، یک عدد جامدادی، یک جعبه مدادترنگی، روپوش مدرسه، کیف مدرسه، کفش، یک دست لباس ورزشی، هزینه های خوراکی دانش آموز در طول روز (یک کیک و شیرکاکائو) و هزینه های متفرقه در آغاز سال تحصیلی (جشن آغاز سال و...) دارد که جمع آنان رقمی حدود ۷۰۰ هزار تومان می شود.

علاوه بر این دانش آموزانی که سال تحصیلی خود را در مدارس غیرانتفاعی آغاز می کنند، اوضاع متفاوت تری دارند. چرا که خانواده های این دانش آموزان باید در قبال دریافت خدمات آموزشی شهریه هایی را نیز پرداخت



وی با بیان این که در سال تحصیلی جدید بیش از ۱۲۵ میلیون جلد کتاب درسی در اقصی نقاط کشور توزیع شده است، گفت: امسال علی رغم این که کلاس هشتم پایه جدید بود و برخی کتب چهارم، سوم و هفتم ابتدایی تجدید نظر شده و ۱۵ عنوان کتاب جدید التالیف داشتیم، معلمان مان دوره های آموزشی لازم را گذرانده و کار خود را با قوت آغاز می کنند. فانی افزود: تعدادی از کتاب ها نیز همراه بسته های آموزشی نظیر راهنمای معلم، نرم افزار و سی دی توزیع خواهند شد.





بهرام رحمانی: بازگشایی مدارس و باز هم درد و رنج خانواده های محروم کشور!



تأسیسات آموزشی در مدارس کارگران کوکس



کنند.

در حال حاضر بر اساس بررسی های میدانی صورت گرفته در روزنامه «شرق» میانگین شهریه های مدارس غیرانتفاعی به شرح زیر است: مدرسه غیرانتفاعی ابتدایی درجه یک ۵/۵ میلیون تومان، مدرسه غیرانتفاعی



ابتدایی درجه دو ۵/۴ میلیون تومان، مدرسه غیرانتفاعی راهنمایی درجه یک ۵/۶ میلیون تومان، مدرسه غیرانتفاعی راهنمایی درجه دو ۵/۵ میلیون تومان، مدرسه غیرانتفاعی دبیرستان درجه یک ۹ میلیون تومان و مدرسه غیرانتفاعی دبیرستان درجه دو هفت میلیون تومان (کم تر یا بیش تر از این رقم شهریه ها نیز وجود دارد اما این ارقام به صورت میانگین است). بر این اساس می توان گفت خانواده ها با هزینه های جاری دانش آموز در کم ترین حالت متحمل هزینه ۷۰۰ هزار تومانی می شوند و در مدارس غیرانتفاعی با میانگین شهریه های هفت میلیون تومانی، هزینه های جاری و هزینه های سرویس مدارس، رقمی حدود ۱۰ میلیون تومان صرف فرزندان خود برای نشستن سر کلاس درس می کنند.

علاوه بر هزینه های اشاره شده، سرویس مدارس نیز یکی از هزینه بردارترین موارد در آغاز سال تحصیلی برای خانواده هاست. بر اساس ارقام اعلام شده از سوی سازمان تاکسیرانی تهران که به تصویب شورای شهر تهران نیز رسیده است، هزینه ماهانه کرایه خودرو سواری هر دانش آموز ۸۵ هزار تومان است که جمع سالانه آن به رقمی در حدود ۸۰۰ هزار تومان می رسد. هم چنین اگر دانش آموزان با خودرو ون رفت و آمد کنند، باید سالانه رقمی حدود ۴۴۰ هزار تومان پرداخت کنند و اگر به جای ون از میدل باس یا اتوبوس استفاده می کنند باید به ترتیب سالانه ۲۵۰ هزار تومان و ۲۰۰ هزار تومان پرداخت کنند. ارقامی که تنها مربوط به مسافت های ۱۰ تا ۱۵ کیلومتر می شود و اگر مسافت ها بالای ۲۰ تا ۲۵ کیلومتر شود به تمامی ارقام حدود ۲۵ درصد افزوده می شود.

هزینه های دریافتی در مدارس دولتی مدارس دولتی طبق قانون موظف به دریافت شهریه از خانواده ها نیستند. اما شانه خالی کردن آموزش و پرورش از پرداخت هزینه های جاری مدارس اعم از هزینه های انرژی و... باعث شده مدیران مدارس دولتی راهی جز دریافت هزینه ها از خانواده ها نداشته باشند. مساله ای که هنوز از سوی آموزش و پرورش کنترل نشده است و هر سال با وجود شعارهای این وزارتخانه مبنی بر برخورد با مدیران متخلف، باز هم خانواده ها گزینه ای جز پرداخت شهریه به مدارس دولتی ندارند.

*** وضعیت اسفناک مدارس استان های محروم کشور:** خبرگزاری حکومتی مهر در تاریخ سه شنبه ۱ مهر ۱۳۹۳، در مطلبی با عنوان «وضعیت اسفناک مدارس سیستان و بلوچستان»، نوشت:

سال تحصیلی جدید در سیستان و بلوچستان هم چون سایر استان های کشور با ورود ۵۸۱ هزار دانش آموز در حالی آغاز شد که هنوز بسیاری از دانش آموزان استان از داشتن سقفی برای تحصیل محروم هستند و به دلیل عقب ماندگی های بر جای مانده از گذشته هنوز امکانات تحصیلی بر سر آن ها سایه نینداخته است.

به گزارش خبرنگار مهر، هرچه از مدارس هوشمند و استاندارد پایتخت به سمت استان های جنوبی فاصله می گیریم به همان اندازه با کمبود نیروهای آموزشی، کلاس های استاندارد و امکانات اولیه آموزشی و بهداشتی روبرو می شویم که به گفته بسیاری از کارشناسان برای حل آن ها نیاز به تدبیر ویژه و عزمی ملی است. بچه های سیستان و بلوچستان به ویژه در مناطق روستایی با واژه هایی هم چون بابای مدرسه، وسایل سرمایشی، آبخوری، سرویس بهداشتی، وسایل سمعی و بصری، سالن ورزشی و حتی پنجره ای برای پیوند نگاه شان با خورشید، بیگانه و محروم هستند.

بسیاری از دانش آموزان این استان سهم شان از این دنیای رنگارنگ و کلاس های هوشمند پایتخت تنها تک لباسی کهنه است که با دمپایی پلاستیکی کیلومترها راه را می پیمایند تا با کوله باری از خستگی دانشی بیاموزند و نقشی در توسعه کشور و استان ایفا کنند.

کودکان سیستان و بلوچستان نه با یک کوله -پشتی پر از دفتر و مداد رنگی بلکه با باری از خستگی و سختی راهی مدرسه می شوند.

در بسیاری از مدارس استان حتی آبی برای نوشیدن آن ها نیست و جای خالی لیوان های آب خوری رنگی در میان وسایل شان خالی است و آن ها هر روز در میان کیسه -های پلاستیکی که حکم کیف شان را دارد راه مدرسه را پیش می گیرند.

کمبود ۸۰۰ هزار متر فضای آموزشی و بیش از ۸ هزار معلم، عدم دسترسی مناسب، نبود سرویس های بهداشتی در بسیاری از مدارس عشایری و روستایی، جابه جایی دانش آموزان با وانت بار در مناطق روستایی و پیمودن مسافت های طولانی و بیش از ۲ کیلومتر برای رسیدن به کلاس درس تنها بخشی از مشکلات آموزشی است که سد راه دانش آموزان این استان است و به طور حتم باوریش برای دیگران سخت است. دانش آموزان سیستان و بلوچستان به ویژه در جنوب استان ساک ها است که با کلاس های خشت و گلی و غیرمقاوم که با بارش باران به تعطیلی کشانده می شوند خو گرفته اند اما سوء تغذیه و عدم تمکن مالی خانواده ها حتی برای خرید یک جفت کفش و تعصبات قومی که مانع ادامه تحصیل دختران می شود از جمله مشکلات دیگری است که هنوز راه حلی برای رفع آن ها اندیشیده نشده است.

هرچند که طی سال های گذشته به گفته مسئولان سازمان آموزش و پرورش و اداره کل نوسازی، اقدامات قابل



بهرام رحمانی: بازگشایی مدارس و باز هم درد و رنج خانواده های محروم کشور!



توجهی برای رفع کمبودهای مورد نیاز دانش آموزان سیستان و بلوچستانی انجام پذیرفته اما امکانات تحصیلی موجود در این استان فاصله معناداری با سایر استان های کشور دارد که حل آن نیازمند نگاه و تدبیری ویژه است.

در حال حاضر تعداد ۱۸ هزار کلاس درس در سراسر سیستان و بلوچستان در حالی دانش آموزان و شکوفه های ایران اسلامی را درون خود پناه داده که از این تعداد ۱۱ هزار کلاس نیاز به ترمیم اساسی دارد. کلاس های درسی فرسوده در سیستان و بلوچستان سال ها در انتظار همتی بلند برای بازسازی هستند و در حال حاضر هزینه بازسازی آن ها به رقمی معنادار تبدیل شده که به گفته رییس سازمان آموزش و پرورش از توان این سازمان و استان خارج است.



به گفته علیرضا نخعی برای ترمیم این تعداد واحد آموزشی به میزان ۳ هزار میلیارد ریال اعتبار نیاز است که پرداخت این بودجه از توان اداره کل آموزش و پرورش استان خارج است و برای رسیدن به میانگین کشوری نیاز به ساخت ۸۰۰ هزار متر مربع فضای آموزشی است که هزینه و بودجه ای هنگفت را می طلبد.

مدارس کپری از جمله مشکلات دیگری است که با وجود برپایی جشن های کهرزدایی اما هنوز در استان به دلیل پراکندگی جغرافیایی بیش از حد و متأثر از پدیده ای به نام روستازایی هم چنان گریبان دانش آموزان و سازمان آموزش و پرورش را گرفته است.

آمار مدارس کپری که در میان حصارهای از حصار خرما یا چادر برپا می شود در گفته مسئولان نیز تناقض دارد تا آن جا که مدیرکل نوسازی تعداد آن ها را ۱۵ عدد می داند، رییس آموزش و پرورش ۵۰ عدد نام می برد اما رییس شورای اسلامی سیستان و بلوچستان اعتقاد دارد تعداد مدارس کپری بیش از ۸۰۰ مدرسه است.

سیستان و بلوچستان به عنوان یکی از استان های محروم کشور در حال حاضر از نظر سوء تغذیه در شرایط بحرانی به سر می برد به طوری که معاون بهداشتی دانشگاه علوم پزشکی زاهدان از وجود اختلالات ناشی از این بیماری در میان کودکان این استان خبر می دهد.

به گفته طباطبایی طبق بررسی های انجام شده اکنون استان های سیستان و بلوچستان، هرمزگان و کهگیلویه و بویراحمد از لحاظ امنیت غذایی پایین ترین سطح در کشور را دارند.

*** کودکان کار و خیابان:** کودکان کار و خیابان عمدتاً ساکن شهرها هستند. اما عمدتاً به دلایلی هم چون فقر مالی و فرهنگی خانواده ها، بی سرپرستی یا بدسرپرستی و... از تحصیل بازمانده اند.

آمارها نشان می دهد بیش تر کودکان بازمانده از تحصیل در شهرها «پسرها» هستند که به مشاغل کاذبی هم چون دست فروشی و حتی تکدی گری مشغولند و یا در کارگاه ها و تولیدی های غیربهداشتی و بدون کنترل دولتی، به دلیل فقر مالی خانواده هایشان به کارگری اشتغال دارند.

اگرچه طبق ماده 79 قانون کار، به کارگیری کودکان زیر 15 سال ممنوع است، اما به دلیل عدم کنترل دولتی، فقر و اجبار خانواده ها و هم چنین سوء استفاده برخی کارفرمایان در استفاده از کارگر ارزان و خاموش، به جای این که راهی مدرسه شوند و قلم به دست بگیرند با این دست های لطیف و ظریف شان در کارگاه ها و سر چهارراه ها برای درآوردن اندکی پول، خون دل می خورند.

محرومیت کودکان خانواده های کارگری و فقیر از آموزش در حالی است که طبق اصل ۳۰ قانون اساسی دولت موظف است به شهروندان خود تا پایان دوره متوسطه خدمات آموزشی رایگان ارائه کند.

در واقع اشتغال کودکان زائیده شرایط اقتصادی، سیاسی و اجتماعی حاکم بر کشور است. با توجه به این که هر سال در آستانه شروع سال جدید تحصیلی هزینه های مربوط به تحصیل کودکان افزایش چشم گیری پیدا می کند، بخشی از خانواده های فقیر در تامین هزینه تحصیل فرزندان خود دچار مشکل می شوند این کودکان به جای رفتن به مدرسه، اجباراً راهی بازار کار بی رحم سرمایه داری ستم گر و استثمارگر می شوند.

*** محرومیت کودکان بدون شناسنامه از تحصیل:** حق تحصیل و آموزش از حقوق بنیادین بشر است که در بندهای مختلف در منشور «حقوق بشر»، میثاق حقوق اجتماعی فرهنگی و اقتصادی و میثاق حقوق مدنی و سیاسی به آن ها تاکید شده است.

معاهده حقوق کودک و اعلامیه جهانی حقوق کودک نیز بسیار بر این «حق» تاکید کرده و براساس آن، دولت ها موظف به ایجاد زمینه های لازم برای آموزش و تحصیل کودکان شده اند. اما متأسفانه امروزه در سراسر دنیا بسیاری از کودکان هم چنان از این حق محرومند.

در جامعه ما نیز متأسفانه کودکان بسیاری به دلایل مخالف از این حق محروم بوده و یا از تحصیل و ادامه آن بازمانده اند. کودکان بدون شناسنامه، جمعیت زیادی از دختران ساکن در برخی مناطق روستایی و محروم، کودکان کار و خیابان و... از جمله فرزندان جامعه ما هستند که با محرومیت تحصیلی مواجهند.

در حکومت اسلامی ایران، به دلیل موانع قانونی، تابعیت مادر ایرانی به فرزند منتقل نمی شود. این در حالی است که کودکان بسیاری که حاصل ازدواج زنان ایرانی با مردان خارجی (عموماً اتباع افغان) هستند و ساکن

کودکان کار در مدارس





بهرام رحمانی: بازگشایی مدارس و باز هم درد و رنج خانواده های محروم کشور!



ایراند شناسنامه ایرانی ندارند و شهروند ایرانی محسوب نمی شوند؛ فرزندی که بدون شناسنامه بزرگ می شوند و در سرزمین مادری شان بدون هویت هستند؟ مدارس از ثبت نام دانش آموزان فاقد شناسنامه سر باز می زنند و یا اگر ثبت نامی هم صورت بگیرد پس از پایان سال تحصیلی اگر کودک موفق به اخذ شناسنامه نشد کارنامه به وی ارائه نمی شود.



ثبت نام نکردن کودکان بدون شناسنامه باعث می شود آنان که عمدتاً بدسرپرست هستند با سرنوشت و آینده پرمخاطره تری را برای خود و جامعه خواهند داشت. تحقق حقوق و مطالبات این کودکان در راستای تمام مقررات و تعهدات بین المللی و قوانین مدنی از وظایف اصلی دولت و نهاد قانون گذار است. این احقاق حق، نه یک «لطف دولت و قانون گذار»، بلکه «حق مسلم و قانونی و انسانی» این کودکان است.

* تفکیک جنسیتی: اخیراً فاز تازه ای از جداسازی فضای

تحصیلی-آموزشی تحت لوای «تفکیک جنسیتی» در سطحی گسترده آغاز شده تا حکومت اسلامی ایران بار دیگر با کنترل روابط جنسیتی، موقعیت شکننده و بحرانی خود را حفظ کند.

بعد از گذشت سی و پنج سال از روزی که آیت الله خمینی، با وحشی گری و درنده خویی تمام می گفت: «اگر ما از اول که رژیم فاسد را شکستیم... قلم تمام مطبوعات را شکسته بودیم و... چوبه های دار را در میدان های بزرگ برپا کرده بودیم... این زحمت ها پیش نمی آمد و...» از نمونه- های اخیر آن می توان به جداسازی کتاب های درسی بر اساس جنسیت، محرم سازی برخی مدارس دخترانه به شیوه ایجاد حیاط اندرونی، ممنوعیت نشستن زنان در ردیفی از صندلی ها که پشت سر راننده اتوبوس قرار دارد، ممنوعیت ورود زنان به ورزشگاه، تصویب لایحه حمایت از چند همسری و آزادی ازدواج پدر و مادرخوانده ها با فرزند خوانده هایشان و... اشاره کرد.

در حال حاضر فضاهای آموزشی کشور، از کمبودهای فراوانی هم چون فقدان استادان متخصص و کمبود امکانات آموزشی و غیره به شدت رنج می برد. با توجه به فرهنگ ارتجاعی مذهبی - مردسالاری، حاکمیت فرهنگ مردانه بر سیستم آموزشی و بازار کار، زنان سهم ناچیزی در آن دارند و تحقق کامل طرح تفکیک جنسیتی، همین حد ناچیز را نیز از بین خواهد برد و سهم دختران در سیستم آموزشی و زنان از بازار کار کم تر و تعداد بیش تری از آنان خانه نشین خواهند شد.

چندی پیش محسن قرائتی رییس ستاد اقامه نماز کشور، خطاب به روسای دانشگاه ها گفته بود: «فضایی ایجاد کنید که ازدواج دانشجویی آسان و ازدواج موقت راه اندازی شود و در دانشگاه ها فضای ایجاد کنید که دخترها و پسرها از هم جدا شوند تا چندین میلیون گناه کم -شود.»

با وجود این همه تهدید و فشار، جنبش برابری جنسیتی در طی سال های اخیر در مدارس و دانشگاه ها فعال بوده در برخی مواقع اجرای طرح تفکیک جنسیتی به شکست کشانده اند و یا از اجرای آن جلوگیری کرده اند.

* **رواج مواد مخدر در میان دانش آموزان:** در حال حاضر آن طور که مسئولان ستاد مبارزه با مواد مخدر اقرار می کنند، رواج مواد مخدر در میان دانش آموزان مدارس به ویژه در حاشیه شهر، به مرحله نگران کننده ای و هشدار دهنده ای رسیده است.

داستان اظهارنظرهای اکثر مسئولین و وزاری آموزش و پرورش، درباره پاک بودن محیط مدارس و این که امکان معتاد شدن بچه ها در مدرسه وجود ندارد، به شکل عجیبی سیاست تکذیب و سکوت را در پیش گرفته اند. سیاستی خطرناک، نه تنها برای دانش آموزان، بلکه برای کل جامعه! در حالی که بیش تر کارشناسان بر این عقیده اند که سن اعتیاد در کشور پایین آمده و جوان ها و به خصوص دانش آموزان به خاطر سادگی و کنجکاوی و تنوع طلبی، خیلی زودتر می توانند به دام اعتیاد گرفتار شوند.

در حال حاضر، هم چنان آموزش و پرورش از وظایف خود به دلایل مختلف از جمله کسر بودجه و غیره سر باز می زند و نمی خواهد به اعتیاد در مدارس اقرار کند. از این رو، حتی تمام راه ها را برای انجام تحقیقات بیش تر بسته است. حقیقت تلخ این است که هیچ آمار درست و درمان و قابل استنادی از تعداد دانش آموزان معتاد در ایران وجود ندارد یا هنوز به بیرون درز نکرده است.

* **تنبیه بدنی دانش آموزان:** دانش آموزان در حاکمیت جمهوری اسلامی ایران، روزهای وحشت آوری را در مدارس از سر گذرانده اند و تنبیه های روحی و بدنی مختلفی ار تجربه کرده اند. در موارد محدودی نیز این تنبیه ها به مرگ دانش آموز و یا آسیب دیدن آن ها منجر شده است.

ناگفته نماند در اغلب موارد تنبیه های بدنی در مدارس، بیش تر با مهارت و مخفیانه مورد استفاده قرار می گیرد. اما با این وجود، صداهایی از گوشه و کنار مدارس تهران و کشور به گوش می رسد که در مدارس تنبیه بدنی دانش آموزان انجام می شود.

چندی پیش گزارش نادری از صدا و سیما حکومت اسلامی پخش شد که نشان دهنده ابعاد گسترده تنبیه دانش آموزان در مدارس و اعتراض والدین است. از سوی این صدا اعلام شد که درخواست های مکرر اولیای دانش آموزان از رسانه باعث شد تا به این موضوع پرداخته شود.

تفکیک جنسیتی در مدارس





بهرام رحمانی: بازگشایی مدارس و باز هم درد و رنج خانواده های محروم کشور!



به این ترتیب، گزارش ها در باره تنبیه دانش آموزان در مدارس ایران در حال افزایش است. وزیر آموزش و پرورش پیشین فیلم هایی که در این مورد در اینترنت پخش شده را اثر عوامل خارجی می دانست.

*** ممنوعیت زبان های مادری:** بازگشایی مدارس در اول مهرماه امسال هم بدون دروس به زبان های مادری کودکان مانند کردی، عربی، بلوچی، ترکمنی، گیلکی، لری و آذربایجانی آغاز می شود. در حالی که آزادی زبان مادری و تحصیل به این زبان در سال های اخیر به یکی از اصلی ترین خواست های ساکنان مناطق غیرفارسی ایران و نهادهای دموکراتیک و اپوزیسیون انسان دوست و برابری طلب و کمونیست ها تبدیل شده و به گفته نهادهای مدافع حقوق بشر، کسانی که در این زمینه فعالیت کرده اند معمولاً با اتهاماتی نظیر «جاسوسی برای بیگانگان» و «تجزیه طلبی» دستگیر و زندانی شده اند. بر اساس گزارشات و آمارهای موجود، از هر هزار دانش آموزی که زبان آموزشی آن ها با زبان مادری شان یکی است، تنها چهار نفر به مدرسه نمی روند، حال آن که این رقم در مورد دانش آموزانی که مجبورند به زبان غیرمادری تحصیل کنند سی و هفت نفر است. یعنی 9 برابر بیش تر! بسیاری از متفکران و دانشمندان علم تعلیم و تربیت بر این عقیده اند که شروع سوادآموزی برای هر فرد تا پنج سال اول، حتماً باید به زبان مادری باشد. این در یادگیری راحت وی و برقرارکردن ارتباط انسانی و عاطفی با معلم و محیط مدرسه و تطبیق سریع آموخته های جدید ضروری است. پس از این مرحله دانش آموز می تواند زبان های دیگر را نیز به راحتی یاد بگیرد.



*** جشن تکلیف در مدارس:** برای گرفتن جشن تکلیف برای دخترهایی که به سن 9 سالگی می رسند، مراسم هایی با محور و اولویت «نماز و سجاده و تکلیف» برگزار می کنند. یک سایت اینترنتی حکومتی به نام «تبیان»، به تاریخ 8/4/1393، درباره جشن تکلیف نوشته است: «هدف از برگزاری این مراسم زمینه سازی و ایجاد آمادگی در دختران به سن تکلیف رسیده برای آغاز دوران تکلیف به شکلی جذاب است.»

این سایت از قول محسن اعتمادی که او را استاد دانشگاه و کارشناس مسائل خانواده معرفی کرده، نوشته که مراسم سنتی مانند جشن تکلیف یک دختر به سمتی برود که ابزاری برای ایجاد انحراف در جامعه باشد یک آسیب جدی و خطرناک است. اعتمادی با بیان این مطلب به «تبیان» می گوید: در حال حاضر دو چیز آفت اصلی مراسم ها و جشن های سنتی در کشور شده است: «تشریفات و غرب زدگی.» بنا بر اظهارات وی، در این موضوع خانواده ها و والدین مقصران اصلی هستند، چرا که یک دختر 9 ساله زمانی که به سن بلوغ می رسد با بسیاری از موارد بیگانه است و این خانواده ها هستند که در شکل گیری شخصیت دختر در همان سنین بلوغ نقش دارند. زمانی که یک خانواده برای دخترش جشنی به مانند جشن عروسی می گیرد و در آن به رقص و پایکوبی می پردازد، تعاریف این دختر از جشن تکلیف با آن چه باید باشد، از زمین تا آسمان متفاوت می شود.

این «کارشناس» خانواده، بر این باور است جشن تکلیف معنا و مفهوم خودش را دارد و بر پایه نماز و نیایش و با خدا بودن بنا شده است و از سالیان دور در مراکز آموزشی و مدارس جشن هایی با این مضمون برای دخترها گرفته می شود. با توجه به این که باید خاطره جشن تکلیف يك خاطره شیرین ترین و معنوی باشد، مناسب است که والدین به ویژه مادران نسبت به این موضوع هوشیار باشند. رییس اوقاف و امور خیریه شهرستان همدان، با بیان این که «جشن تکلیف دانش آموزان مقدمه ای برای گام های استوار و بیش تر در راستای قرب الهی است»، گفته است: «سن تکلیف وارد شدن دختران در راه ایمان، تعالی و سعادت است.»

*** نماز اجباری در مدارس:** مدیرکل قرآن، عترت و نماز وزارت آموزش و پرورش از برگزاری نماز جماعت در تمام مدرسه های ایران در سال تحصیلی جدید خبر داد. او می گوید زمان نماز باید در برنامه درسی دانش آموزان گنجانده شود. برگزاری نماز جماعت در مدرسه ها و ترغیب و اجبار دانش آموزان به شرکت در آن از مسائلی است که هر از گاهی در آستانه بازگشایی مدارس مطرح می شود. چندی پیش «سند جامع تقویت و تعمیق فعالیت های اقامه نماز در مدارس کشور» در شورای عالی آموزش و پرورش تصویب و برای اجرا به تمام مراکز آموزشی کشور ابلاغ شد. مدیرکل قرآن، عترت و نماز وزارت آموزش و پرورش اجرایی کردن این سند در مدرسه های ایران را «محوری ترین اقدام آموزش و پرورش» در سال تحصیلی ۹۳-۹۴ خوانده است.

بنا به گزارش خبرگزاری دولتی ایرنا، محمدرضا مسیب زاده می گوید جذب دانش آموزان به نماز جماعت و حضور مدیران در صفوف نماز، شعار امسال این وزارت خانه است و در بند نخست سند یاد شده بر حضور مدیران، معلمان و مربیان در نماز جماعت مدرسه ها تأکید شده است. بنابراین، با همه کمبودهای و تنگناهایی که سیستم آموزشی کشور برای فراهم کردن امکانات لازم برای



بهرام رحمانی: بازگشایی مدارس و باز هم درد و رنج خانواده های محروم کشور!



آموزش کودکان و نوجوانان با آن روبروست، اما وزارت آموزش و پرورش «دولت تدبیر و امید» عزم را جزم کرده تا بخشی از بودجه ناکافی خود را صرف نمازخوان کردن اجباری دانش آموزان و آموزش قرآن صرف نماید. بر اساس تدبیری که مسئولان وزارت آموزش و پرورش اندیشیده اند زمان اقامه نماز جماعت در مدرسه ها باید در برنامه درسی دانش آموزان قرار گیرد. به این ترتیب دانش آموزان برای خواندن نماز جماعت بیش از پیش تحت فشار قرار می گیرند.

مسئب زاده از برنامه وزارت آموزش و پرورش برای احیای ۶۰۰ «مدرسه دارالقرآن الکریم» در کشور خبر داد و گفت برای این مدرسه ها پنج هزار مربی قرآن استخدام می شود.

به گفته مسیب زاده، در حال حاضر ۲۵ هزار «فرهنگی غیر روحانی» و ۲۰ هزار روحانی اقامه نماز جماعت در مدرسه ها را بر عهده دارند.



دوره آموزشی که مسیب زاده در مراسم گشایش آن سخن گفت سه روز طول می کشد و ۴۰۰ زن پیش نماز برای حضور در مدرسه ها در آن آموزش می بینند. مسیب زاده، گفته است: «در تمامی مدارس کشور باید به مدت ۳۰ دقیقه نماز جماعت اقامه شود و به هیچ وجه نباید این زمان به کار دیگری اختصاص یابد.»

مجبور کردن کودکان و نوجوانان به نماز خواندن نه تنها غیرانسانی است، بلکه مغایر با حقوق کودک و قوانین جهان شمول است. به علاوه این اجبار سبب می شود که بسیاری از دانش آموزان از تحصیل رویگردان باشند. از مجموع ۱۲ میلیون و ۳۰۰ هزار دانش آموزی که سال گذشته به مدرسه رفته اند نزدیک به هفت میلیون نفر در مقطع ابتدایی تحصیل کرده اند.

* جنبش نوین حمایت: جنبش نوین حمایت از حقوق

کودکان وجود خود را در اصل مدیون زنی انگلیسی به نام «اگلانتین جب» است. وی پس از جنگ جهانی اول به علت وضعیت فاجعه بار کودکان کشورهای حوزه بالکان و روسیه، در سال ۱۹۱۹، «بنیاد نجات کودکان» را در انگلستان تشکیل داد.

وی سپس «منشور حقوق کودکان» را تنظیم کرد و به «سازمان جهانی حفظ صلح» در ژنو فرستاد. مادر حقوق نوین کودکان نوشته خود را این گونه آغاز کرده بود: «من بر این باورم که ما باید خواهان رعایت حقوق خاص کودکان باشیم و برای به رسمیت شناختن فراگیر این حقوق تلاش کنیم.» این منشور در ۲۴ سپتامبر سال ۱۹۲۴ در نشست عمومی «سازمان جهانی حفظ صلح» تصویب و به «اعلامیه ژنو» معروف شد. اما با انحلال سازمان جهانی حفظ صلح و تشکیل سازمان ملل متحد در سال ۱۹۴۶ این بیانیه بی اعتبار شد.

در روز بیستم نوامبر سال ۱۹۸۹، که به مناسبت آن روز جهانی کودک پا به حیات گذاشت، مجمع عمومی سازمان ملل اساسنامه حقوق کودکان را تصویب کرد که بر پایه آن کودکان سراسر جهان از حق زندگی، رشد و آموزش، حمایت و مشارکت در امور اجتماعی برخوردار هستند.

این حقوق کودکان باید در سراسر جهان، با صرف نظر از تفاوت های اجتماعی، فرهنگی، قومی یا مذهبی آن ها رعایت شوند.

براساس این توافق نامه که دارای ۵۴ ماده است، تمام افراد زیر ۱۸ سال کودک به شمار می روند. مفاد این پیمان نامه برای نخستین بار مقوله حقوق سیاسی شهروندی را در پیمانی الزام آور برای کشورهای جهان، از زاویه قوانین بین المللی، با حقوق فرهنگی، اقتصادی و اجتماعی کودکان پیوند می دهد.

بر این اساس، مراقبت و کمک به کودکان دیگر فقط بر پایه همدردی یا اخلاق گرایی استوار نیستند؛ بلکه مبنای حقوقی نیز دارند. تمام کشورهای امضاء کننده این توافق نامه موظفند، اقدام های لازم را برای ایجاد شرایط زندگی ای که در شان انسانی کودکان است، انجام دهند. پیمان نامه شی حقوق کودکان بر ۴ اصل کلی استوار است:

حق رفتار عادلانه: در حق هیچ کودکی نباید به دلیل جنسیت، اصلیت، تابعیت، زبان، دین یا رنگ پوست او تبعیض قائل شد.

اولویت رفاه کودک: در هر تصمیم دولتی، اداری یا خانوادگی که به کودکان مربوط می شود، باید نخست رفاه و آسایش آن ها در نظر گرفته شود.

حق زندگی و پیشرفت: تمام کشورها موظفند، رشد و پیشرفت کودکان را تامین کنند. آن ها باید برای نمونه کمک های پزشکی، آموزش و محافظت کودکان در برابر بهره کشی و سوء استفاده را تضمین کنند.

احترام به نظر خردسالان: همه کودکان باید هنگام اظهار نظر توجه لازم را دریافت و در تصمیم گیری ها مشارکت داده شوند.

تاکنون دو الحاقیه نیز به این پیمان نامه افزوده شده که شرکت کودکان در درگیری های مسلحانه، تجارت کودکان، استفاده جنسی از کودکان و تصویربرداری جنسی (pornography) از آن ها را ممنوع اعلام می کند.

این الحاقیه ها از ماه های آغازین سال ۲۰۰۲ ضمانت اجرایی پیدا کرده اند.

تعمیر مدارس کودکان و نوجوانان





بهرام رحمانی: بازگشایی مدارس و باز هم درد و رنج خانواده های محروم کشور!



*** نقض گسترده حقوق کودکان در حکومت اسلامی ایران:** در این میان براساس گزارش دیده بان حقوق بشر، ایران که در سال ۱۳۷۳ پیمان نامه حقوق کودکان را به صورت مشروط امضاء کرده، تاکنون در صدر فهرست کشورهای قرار داشته که بیشترین میزان اعدام کودکان در آن ها رخ می دهد. ایران، عربستان سعودی، سودان، پاکستان و یمن تنها کشورهای هستند که هنوز افراد زیر ۱۸ سال را اعدام می کنند. بنابراین، حکومت اسلامی ایران، بخش عمده مفاد پیمان نامه مانند آزادی بیان، انتخاب مذهب و ممنوعیت اعدام کودکان زیر ۱۸ سال و غیره پایبند نیست. زیرا آن ها را با قوانین جاری و ایدئولوژی اسلامی اش مغایر است. براساس گزارش های رسانه ها در سه سال گذشته ۳۲ کودک در جهان اعدام شده اند. از این میان ۲۶ تن آنها در ایران به دار آویخته شده اند. در سال ۱۳۸۷ شش نوجوان در ایران اعدام شدند. در سال جاری نیز ۱۳۰ نوجوان زیر ۱۸ سال با گرفتن حکم اعدام در مسیر اجرای حکم هستند.

افزون بر این در تهران و بعضی شهرهای دیگر، در خیابان های اصلی و پررفت و آمد کودکان دستفروشی می کنند و می کوشند جنس های خود را از خوراکی و اسباب بازی گرفته تا فال حافظ یا دسته گل به مردم بفروشند یا شیشه ماشین ها را تمیز کنند و مبلغی از صاحبان آن ها دریافت کنند. اغلب این کودکان به دلیل کار روزمره و فقر خانوادگی از امکان آموزش در مدرسه ها محرومند. در ایران، گاهی از این کودکان برای قاچاق مواد مخدر نیز استفاده می شود. هم چنین حکومت اسلام در جنگ هشت ساله ایران و عراق صدها هزار کودک را از مدارس و حتی بدون اجازه و اطلاع والدین شان به جبهه های جنگ فرستاد. کودکانی که در جبهه قربانی شدند. در یک کلام حقوق کودکان به خصوص کودکان دختر، در سطح گسترده ای از سوی حکومت اسلامی ایران نقض می شود.

دولت شیخ حسن روحانی، یک دولت نظامی و امنیتی است که از طریق سرکوب های پلیسی و سانسور و اختناق می خواهد امورات خود را پیش ببرد. از این رو، روحانی چهره های امنیتی را در راس پست های کلیدی کشور قرار داده است. ظاهراً هفت نفر از وزیران او غیر نظامی هستند اما آن ها نیز داری سوابق امنیتی هستند. پورمحمدی که در راس دادگستری دولت روحانی قرار گرفته یکی از منفورترین چهره های امنیتی و یکی از سه عضو کشتار زندانیان سیاسی در سال 67 به فرمان خمینی است. یکی از مشهورترین جملات شیخ حسن روحانی در مناظرات تلویزیونی این جمله بود که گفت: «من سرهنگ نیستم، من یک حقوقدانم» در حالی که اولین ماموریت او از سوی خمینی در ماه های نخست انقلاب بهمن 57، پاک سازی ارتش بود و او از آن تاریخ در ارگان ها امنیتی فعالیت و مسئولیت داشته و آخرین مسئولیت او نیز در راس شورای امنیت ملی، یعنی بالاترین ارگان امنیتی کشور بود. البته شاید منظور روحانی از جمله فوق این بود که می خواهد بگوید من تفکر نظامی ندارم. اما اکنون کابینه پادگانی او با افزایش بی سابقه اعدام، حمله به کارگران معترض و اعتصابی، حمله به زندانیان در زندان اوین، تشدید سرکوب اقلیت های ملی و مذهبی، دست و پا بردن، سرکوب سیستماتیک زنان، جداسازی جنسیتی در سیستم آموزشی، اجباری کردن نماز حتی به کودکان مدارس ابتدایی و غیره همگی نشان دهنده این واقعیت غیرقابل انکار است که کابینه اش امنیتی و پلیسی است و از جمله در تلاش است مداری و دانشگاه ها را نیز به طادگان و حوزه های علمیه تبدیل کند. ایشان توانایی اجابت خواست تغییر مردم را خواهد داشت یا نه، در گذر زمان مشخص خواهد شد.

جمع بندی

در جمع بندی می توان تاکید کرد که باید آزادی و حقوق معلمان و کلیه کارکنان مدارس کشور، به اندازه ای باشد که آن ها بدون فشار و سانسور و هم چنین دغدغه معیشت، وقت آزاد خود را وقف بازسازی افکار خود در عرصه های فرهنگی و اجتماعی نمایند و بتوانند با خیال آسوده به تدریس بپردازند. تعلیم و تربیت کودکان و نوجوانان از اهمیت ویژه و شایانی برخوردار است. چرا که نهایتاً آن ها آینده سازان جامعه هستند و بر رشد و پیشرفت و توسعه اقتصادی، سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و تکنیکی جامعه تاثیر به سزایی می گذارند. بنابراین، آموزش و پرورش باید در تعیین سیستم و سیاست های آموزشی و تربیتی، زمینه را برای آموزش کودکان و نوجوانان و جوانان طوری مساعد سازد که آن ها از بالاترین امکانات تحصیلی مجانی برخوردار گردند.

اما در جامعه ما، چنین اهداف و سیاست هایی که به فکر تحصیل و رشد و آموزش کودکان و جوانان باشد به معنای واقعی وجود ندارد. آن چه هست ارباب و تهدید و سانسور و تنبیه و سرکوب است. بنابراین، جامعه ما به ویژه نیروی جوان، هیچ چاره ای جز مبارزه با هدف سرنگونی کلیت حکومت جهل و جنایت اسلامی و برقراری یک جامعه عادلانه انسانی، آزاد، برابر، مرفه و غیرمذهبی ندارد. بنابراین، یکی از شعارها و خواست اصلی این دوره اکثریت شهروندان جامعه ما، جدایی دین از دولت و آموزش و پرورش و سیستم قضایی است. بی تردید، برای رسیدن به این اهداف انسانی و اجتماعی از جمله در عرصه آموزش و پرورش، مبارزه و تلاش جنبش های اجتماعی، دانش آموزان و دانش جویان و والدین آن ها، امری ضروری است!

بهرام رحمانی

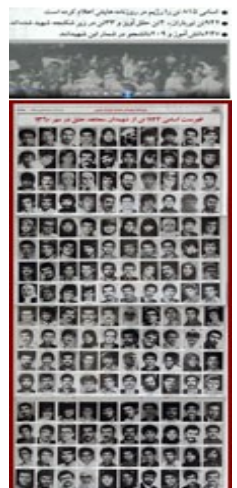
bahram.rehmani@gmail.com

تعلیم و تربیت کودکان کار در مدارس





تأسیسات
سازمان
کار
در
مدیریت
کودکان
خیابانی



دیدگاه سوم-شماره نهم - فقر در ایران، نهادینه شده و فقیر کردن مردم به یکی از سیاستهای همیشگی حکومت تبدیل گردیده . متوسط درآمدهای خانوار در نظام ولایت فقیه به پائین ترین سطح نزول کرده و در برابر افزایش جمعیت تصاعدی ایران، تامین امکانات برای پاسخگویی به نیازهای زندگی اجتماعی رقمی در حد صفر را نشان می دهد.

در بین گروههای اجتماعی در نظام جمهوری اسلامی که داعیه پیاده کردن الگوی اسلامی برای سایر کشورها را در بوق و کرنا می کند کودکان و نوجوانان، چشم براه آینده ای تیره و سیاه تر از وضعیت کنونی هستند و در بین این رده سنی، کودکان خیابانی، بی خانمان و بی سر پرست هم وضعیتی اسفناک و هولناک دارند و هم این که یکی از پرده های بی توجهی و بی خیالی نظام را در باره زندگی و سرنوشت این معصومان و معلولان اجتماعی به کنار



می زند تا چهره پلید و ریاکارانه حکومت بیشتر عریان شود. حکومتی که در تامین نیازهای اولیه زندگی شهروندان ایران ناتوان و ناکارآمد است برای تامین منافع ایده نولوژیکی و توسعه قلمرو سیاسی و جغرافیایی آن با طرح پروژه های چهارده فرزندی و تشویق افشار مردم برای تولید مثل و افزایش تعداد فرزندان بر دامنه فقر و فلاکت و ناهنجاری چندین برابر وضعیت کنونی در آینده ای نزدیک اضافه می کند. در اعلامیه جهانی حمایت از بقاء و رشد کودکان سازمان ملل متحد آمده است: " کودکان جهان موجوداتی معصوم آسیب پذیر و متکی هستند، ولی آنان کنجکاو، پر جوش و سرشار از امید نیز می باشند . دوره خردسالی آنان باید زمانی برای شادی، صلح، بازی، فراگیری

وروش باشد. آینده کودکان باید بر مبنای هماهنگی و همکاری شکل گیرد. کودکان باید همراه با گسترش بینش و کسب تجربه های نو به بلوغ برسند." کودکان خیابانی چه کسانی هستند؟

براساس تعاریف سازمان های بین المللی (سازمان جهانی بهداشت، یونیسف و آژانس بین المللی کودکان خیابانی) کودکان خیابانی را می توان بر اساس وضعیت زندگی آنها به چهار گروه تقسیم کرد:

- کودکان بی خانمان که خانه و خانواده ندارند و در خیابان زندگی می کنند. این کودکان را اصطلاحاً "کاتن می گویند.
- کودکانی که دارای خانه و خانواده هستند و به دلایلی مختلف از خانواده خود جدا شده اند و تنها به صورت گروه های کوچک و گاه زیر پوشش باند های مربوط زندگی می کنند.
- کودکانی که قبلاً بی خانمان بوده اند اما در حال حاضر در سر پناه ها و مراکز حمایتی نگهداری می شود.
- کودکانی که دارای خانواده هستند و با خانواده خود زندگی می کنند. اما به دلایل مختلف وعمدتاً فقر بیشتر اوقات خود را در خیابان می گذارند.

سیاستهای تخریب کردن فرهنگ ایرانی و جایگزین کردن فرهنگی بنام اسلامی که بر پایه دروغ، فریب، دلالتی، حقه بازی، عقب ماندگی و در تضاد آشکار با قوانین مدرن و حقوق بشری است، موجب شده تا چنین فرهنگی بر مناسبات اجتماعی و تاریخی ایرانیان حاکم شود و بی هویتی، بیگانگی اجتماعی، بی تفاوتی و بدبینی را در بین گروههای اجتماعی ایران مسلط کند.

وقتی در قلمرو علوم اجتماعی وضعیت فردی کودکان خیابانی مورد بررسی و تحقیق قرار می گیرد داده های تاسف باری بیش روی محققان قرار می گیرد که شرمساری مضاعف برای حکومت اسلامی در بر دارد. در یک تحقیق تک نگارانه که روی ۴۱۳۳ نفر از کودکان خیابانی ایران انجام گرفته است، مشخص شده که ۷۳ درصد این کودکان به بیماری های چشمی و ۶۱ درصد به بیماری های تنفسی مبتلا هستند. هم چنین ۶۴ درصد آن ها از بیماری های قلبی ۶۹، درصد از مشکل اختلال در شنوایی و ۶۱ درصد از کمبود توجه رنج می برند؛ ۸۲ درصد نیز دچار بیماری های پوستی هستند. از نظر سوادآموزی هم ۵۶ درصد آن ها بی سوادند، ۶۱ درصدشان مشکلات گفتاری دارند و در مجموع ۸۶ درصد آن ها فاقد هرگونه مهارت شغلی اند که این آمار نشان دهنده وضعیت نگران کننده کودکان خیابانی در کشور است. اما در کنار این مصائب و ناهنجاری ها موضوع تازه ای که زندگی روزمره گی کودکان خیابانی در ایران را با خطرات جدی فردی و اجتماعی روبرو ساخته است تجاوزهای جنسی و شیوع بیماری ایدز است که این کودکان به آن مبتلا شده اند و هر روز ابعاد این فاجعه انسانی در حکومت عدل اسلامی!!! گسترده تر می شود. حتی در قلمروی مثل ورزش فوتبال تجاوز به نوجوانان و کودکان توسط دلالان فوتبال به یک کار و پدیده ضد بشری تبدیل شده است.

در یک مقایسه عمومی می توان این واقعیت بدیهی را دید که تفاوت کودکان خیابانی و ولگرد در ایران با سایر کشورهای فقیر در این است که کشورهای فقیر دیگر فاقد ثروت های مادی و منابع معدنی و طبیعی لازم برای تبدیل اینها به امکانات کار و اشتغال و بهزیستی و کاهش فاصله طبقاتی هستند در حالی که ایران کشوری است که روی گنج قرار گرفته ولی بی لیاقتی و چپاول گری حکومت و باندهای مافیایی آن، ثروت های مادی و معنوی ایران را در جهت منافع ایده نولوژیکی خود به حراج و تاراج گذاشته اند.

کوروش طاهری

Korosh_ims@yahoo.com



حالی کودکان کار در مدارس خالصیت

خشونت علیه زنان به گستردگی تاریخ بشریت است. تمام اشکال خشونت (روانی، اقتصادی، عاطفی، جسمانی و ...) از قدرت طلبی و سلطه‌گری فرد آزاررسان ناشی می‌شود. خشونت خانگی به استفاده از قدرت و تحکم به معنای اعمال زور و تحمیل اراده فرد اطلاق می‌گردد. این اعمال زور بوسیله یک عضو خانواده علیه اعضاء دیگر خانواده بکار گرفته می‌شود. به استناد گزارشات و پژوهشها، زنان و کودکان قربانیان اصلی خشونت خانگی محسوب می‌شوند. آمار جهانی از این فاجعه خبر می‌دهد که 90% از قربانیان زنان و 10% مردان بی دفاع می‌باشند. کودکان از تاثیرات شکننده این خشونت در امان نیستند.

قطعه‌نامه مورخه ۲۳ فوریه سال ۱۹۹۴ مجمع عمومی سازمان ملل متحد خشونت علیه زنان را اینگونه تعریف می‌نماید: هر عمل و کنش خشونت آمیزی که به رنجاندن و آسیب رساندن جسمی، جنسی، یا روانی زنان منجر گردد و یا این احتمال وجود داشته باشد که آن کنش نتایج مخربی بجا خواهد گذاشت. خشونت یا پنهان است یا آشکار و در معرض دید عام. پژوهشهای سازمان بهداشت جهانی چنین تصویری را ارائه می‌دهد: در هر ۱۱ ثانیه یک زن مورد آزار و اذیت قرار می‌گیرد. درهند بطور متوسط سالانه ۴۱۴ زن در اثر آزار جسمی و خشونت همسرانشان دست به خودکشی می‌زنند، در تمام نقاط جهان ۱۰ تا ۵۰ درصد زنان به نحوی از انحاء مورد بدرفتاری فیزیکی همسرانشان قرار می‌گیرند. در انگلستان از هر ۱۰ زن، هفت نفر در دوره زندگی شغلی دچار آزار جنسی می‌شوند. ۴۱ درصد زنان هند بر اثر آزار جسمی شوهران، دست به خودکشی می‌زنند. در گینه‌ی نو ۶۷ درصد از زنان روستایی و ۵۶ درصد از زنان شهری مورد خشونت جسمی قرار گرفته‌اند. در بنگلادش ۵۳۴ قتل از قتل‌ها ناشی از خشونت مردان بوده و ۳۳ تا ۳۵ درصد زنان آمریکایی مورد آزار جسمی همسران خود هستند و ۱۵ تا ۲۵ درصد آنها در هنگام بارداری مورد ضرب و شتم قرار می‌گیرند؛ همچنین از هر ۱۰ زن سه نفر از آنان توسط شوهرانشان یا سایر مردان به قتل میرسند.

در ایران به علت دسترسی به آمار قابل اعتماد گفته‌ها در مورد خشونت خانگی نادقیق است. ولی امارهای موجود خبر از آن می‌دهند که ۶۶ درصد زنان ایرانی، در زندگی مشترکشان حداقل یکبار مورد خشونت خانگی قرار گرفته‌اند.

بکارگیری خشونت در طبقات متعدد جامعه، گروههای سنی، قشرهای مختلف و جنسی بوقوع می‌پیوندد.

آمران و گردانندگان صحنه در خانواده اصولاً پدر، برادر، شوهر و یا افراد مذکر در حلقه خویشان و اقوام می‌باشند. خشونت مردان علیه زنان تمه فرهنگ پدرسالاری و عشیره‌ای دیرینه است. در موارد بسیاری زنان به دلایلی چون شرم، آبرو و ترس از مجازات شدیدتر از بیان اعمال خشونت نسبت به خویش خودداری می‌نمایند. این امر باعث پژمردگی و افسردگی بیشتر آنان خواهد شد. عدم توانایی بازگو کردن رنج نیز خود نوعی از خشونت است، زنان در ستمی مضاعف زیست می‌کنند. خشونت مضاعف، آنها باید هم خشونت‌گرایان صحنه سیاسی را تحمل نمایند و هم مهاجمان "خودی" در منزل را. امارهای رسمی خبر از این می‌دهد که گشتهای متعددی (حدود 24 ارگان رسمی) زنان جامعه ما را کنترل می‌نمایند.

تداوم خشونت در خانه فاجعه‌ای است سنگین. خانه محل آرامش، عشق، بالندگی، اعتماد، ارتقاء و رشد عنصر انسانی است. خشونت همه چیز را تخریب می‌کند.

نقطه آغاز خشونت واژه و کلام است. زبانی پرخاشگر، زورگو و بدون منطق از روحی خشونت‌گرا و پرخاشگر خبر می‌دهد. پرخاشگر در پی به کرسی نشاندن ادعای خویش است. او از موضع قدرت بر بی دفاعان می‌تازد. حقوق شنونده را پایمال نموده و منشی مستبدانه دارد. "چشم را می‌بندد" و هر آنچه که می‌خواهد می‌گوید. محیط امن خانواده برای او "صحنه تئاتر" است. او خود محور است و تلاش دارد خود را در مرکز توجهات قرار دهد. با توسل جستن به دفاع از دیگری، بقیه را به باد انتقاد می‌گیرد. به خود اجازه می‌دهد در منصب کرسی قضاوت نشسته، حکم صادر کند.

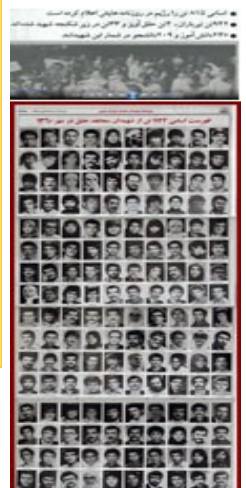
او شنونده خوبی نیست و ظرفیت شنیدن گفتار طرف مقابل را ندارد. تحملی بسیار نازک برای انتقاد از خود نشان می‌دهد. تلاش در محکوم نمودن دیگری دارد و رویکردی حذف‌کننده را نمایندگی می‌کند. منطق اش این است: طرف مقابل باید به سکوت کشانده شود (حفه خون بگیرد).

خشونت هموار فیزیکی نیست. خشونت کلامی، روانی و جنسی بسا خشن تر از خشونت فیزیکی اند. ابزار اعمال خشونت غیر فیزیکی: توهین، تهدید، دشنام، محرومیت، قهر، افتراء و تهمت و رفتاری آمرانه. این رفتار موجب کاهش درجه اعتماد به نفس و افسردگی قربانی میگردد. بعلت عوارض روانی و جسمی افراد تحت خشونت گاهی دست به خودکشی می‌زنند.

در جوامع مدرن فرد مهاجم و پرخاشگر با راهبند های قانونی کنترل می‌گردد. دادگاه می‌تواند او را مجبور نماید که تا 500 متری منزل محل اقامت زن حضور نیابد. در صورت نقض و سرپیچی از حکم، مجازاتهای دیگری به دنبال خواهد آمد.

روانشناسی خشونت‌گرا:

خشونت‌گرا به ترور شخصیت کمر می‌بندد. او ابزارهای متعددی را بخدمت می‌گیرد. در پهنه اعمال خشونت ابزارهای متعددی وجود دارند. مهاجم با توجه به توانایی‌ها و ظرفیتهای نهفته در درونش این ابزارها را بکار می‌بندد. هرچه درجه خشونت بالا به همان میزان هم ابزارها بکار گرفته شده خشن تر می‌گردند. آنکه شلاق در





دست دارد، آنکه با سادیسمی غیر قابل تصور در بند افتادگان اسیر بر تخته شکنجه می بندد، آنکه تجاوز را مشروع دانسته به آن جنایت هولناک دست می یازد و آنکه انسانها را تا فرا سوی طاقت انسانی شکنجه می دهد، حتما از نقطه ای آغاز کرده است. آن نقطه بدون شک خانه بوده است. قلدری در منزل، تحکم به خواهر و مادر و نزدیکان تمرینی است برای آینده این سنگدلان. بررسی زندگی افسران اس اس در دوران مخوف تسلط فاشیسم هیتلری نشان می دهد که آنان زندگی کودکی و جوانی مملو از خشونت را پشت سر گذاشته بودند. همین پدیده را هم می توان در نوجوانان به خدمت گرفته شده در ارگانهای سرکوب میهنمان مشاهده نمود.

خالقین "کهریزک" گذشته ای بسیار تاسف بار داشته اند. آنها در حین مجرم بودن خود قربانیان خشونتی دیگرند. این خشونت سیستماتیک در اندیشه و نگرش معماران نظام جای دارد.

انواع خشونت و چهره های کره آن:

بکارگیری کلمات توهین آمیز و رکیک، ایجاد جنجال و فریاد، بد اخلاقی، مسموم نمودن فضای منزل، تهاجم به کرامت انسانی و اعتماد به نفس، ایجاد حس گناه، رفتار تحکیم آمیز و منت نهادن، سیلی، هل دادن، لگد، خجالت زده کردن، ایجاد حس شرم، عدم مراقبت در دوران بیماری، بایکوت نمودن و حرف نزدن، عدم مراعات بهداشت زناشویی، اجبار به سقط جنین و یا حاملگی، شک و بد دلی، تجاوز به حریم شخصی (باز کردن نامه، کنترل موبایل، و تلفنها و غیره)، ممانعت از کارپایی و اشتغال، اتهام زدن، امتناع از طلاق علی رغم اصرار زن، پنهان کردن مدارک شخصی، اخراج از منزل، ایجاد محدودیت در رابطه با ادامه تحصیل، ایجاد محدودیت در ارتباطات اجتماعی (فامیلی، دوستان).



در خاتمه باید بر نقش یکایک اعضاء جامعه در کنترل خشونت خانگی انگشت گذاشت. هر شهروندی مسئولیتی به دوش می کشد. باید مهاجم را با شدیدترین کلام مواجه نمود. برخوردی شفاف و صریح با مهاجم از جانب جمع، کارکردی آموزشی دارد. به پرخاشگر باید فهماند که حساسیت جمع نسبت به کارگیری خشونت بالا است. هر فرد می تواند با کسب مهارت ها و پرورش آنها در راستای مبارزه با خشونت اقدام نماید. مطالعه و ارتقاء سطح آگاهی نخستین گام در این کوشش جمعی برای تغییر است. باید در رابطه با اعمال خشونت در اطرافمان حساس و کنجکاو باشیم و به یاری قربانیان خشونت همت گماریم.

وقتی دستگاه حاکمه اعمال خشونت را تبلیغ و نهادینه می کند، ریشه کن کردن آن کار آسانی نیست.

ابتدا باید از دست حاکمه خلع قدرت نمود. رفع خشونت در جامعه ما در قدم اولی از این نقطه می گذرد.

عزیز فولادوند
کلن/آلمان
15 سپتامبر 2014

جای کودکان کار در مدارس خالیست





علی فیاض: تداوم نقض حقوق بشر - در زیر سایه چانه زنی های هسته ای و داعشی!

پیشگفتار

حقوق بشر در مفهوم کلی و اساسی آن، حق آزادی فرد در تعیین سرنوشت خویش و رعایت "عدالت" می باشد. آزادی های فردی و اجتماعی، همانند بودن در برابر قانون، عدم سوء استفاده از قدرت، رعایت حقوق شهروندی، برابر و آزاد بودن در ابراز عقیده سیاسی، مذهبی و قومی، از جمله مواردی به شمار می روند که امروزه از آن زیر عنوان حقوق بشر - که برای نخستین بار در سال 1948 میلادی تدوین و به تصویب رسید - یاد می شود.

البته حقوق بشر در شکل تدوین نیافته آن از دیر باز تا کنون وجود داشته است. چه از سوی ادیان، و چه از سوی فلسفه ها و اندیشه های بشری. اینکه به یکدیگر تجاوز نکند، حق و حقوق دیگران را پای مال نکند، ظلم و ستم نکند، و ... بر همین اساس، قتل، تجاوز، آزار، سرکوب و ... در بیشتر موارد در تاریخ اعمالی نامشروع و منفی به شمار می رفته است. از قانون حمورابی گرفته تا شعارهای انقلاب کبیر فرانسه، همه جلوه هایی از حقوق بشر را در خود مستتر داشته اند. قانون مند شدن پاداش ها و مجازات های اجتماعی، زمینه ساز آن چیزی است که امروزه از آن تحت عنوان قوانین اساسی مبتنی بر حقوق بشر یاد می شود. اما از آن جایی که بشر همیشه با بینشی هرمنوتیکی و تفسیری - توجیهی با قوانین برخورد می کرده است، در نتیجه بسیاری از این حقوق و دستورات دینی، اخلاقی، مدنی و ... را یا نادیده می گرفته و یا به شکلی که خود می خواسته، توجیه و تفسیر می کرده است.

حقوق بشر در فراخای زمان، از قوانین کلی و قابل توجیه، اینک شکل تدوین یافته و شفافیتی به خود گرفته است، که به سادگی نمی توان آن را توجیه و تاویل نمود. اما البته زیر پا می توان گذاشت! و می توان آن را نادیده گرفت. کما اینکه بسیاری از دولت ها و حکومت ها چنین می کنند. هم دولت های مدعی دموکراسی مثل آمریکا، و هم انواع و اقسام دیکتاتوری های جهان سومی و رسماً دیکتاتور!

آگاه نمودن مردم به حق و حقوق خود، و نیز آشنا نمودن آنان با مواد تصریح شده در اعلامیه جهانی حقوق بشر و اینکه رعایت آن چه آثار ارزشمندی دارد، نشان دادن الگوهای عینی کشورهایایی که آن حقوق را رعایت می کنند و رضایت شهروندان آن کشورها از اجرای این قوانین، را می توان مهم ترین گام در تلاش برای استقرار حقوق بشر ارزیابی کرد. هر چه بیشتر مردم با حق و حقوق و آزادی های مدنی آشنا شوند، گام های استوارتری را به سوی استقرار حقوق بشر و دموکراسی برخواهند داشت. طبیعی است در این میان نقش روشنفکران، سازمان ها، احزاب سیاسی و فعالان فرهنگی - سیاسی بسیار تعیین کننده می باشد. تشکیل انجمن های صنفی و اتحادیه های کارگری و شغلی، در کشورهای عقب مانده که حقوق بشر در آنها رعایت نمی شود، می تواند مردم را تا حدودی نسبت به حقوق و نیازهای اجتماعی خویش آگاه سازد. رعایت حقوق شهروندی، آزادی های سیاسی، فرهنگی، مذهبی و برابری شهروندان در مقابل قانون، از مهم ترین ملاک های حقوق بشر به شمار می روند. البته بدون عدالت اجتماعی و استقرار نظامی دموکراتیک، و نیز بدون عدالت اقتصادی و توزیع عادلانه ثروت و نفی استثمار، سخن از برابری شهروندان و رعایت حقوق بشر گفتن، ناتمام خواهد بود.

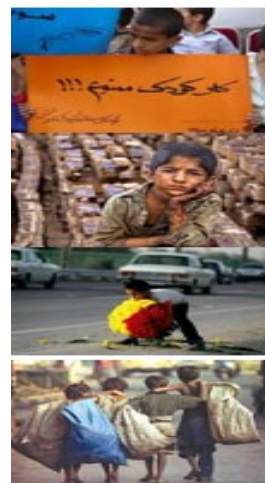
اما در ایران تنها چیزی که رعایت نمی شود همین حقوق بشر است! ما قرن هاست در سرزمینی زندگی می کنیم که به قول احمد شاملو در آن "مزد گور کن از آزادی آدمی افزون تر" است. ما در زمینه حقوق بشر، پس از انقلابی که با نام استقلال و آزادی شکل گرفت، نه تنها پیشرفت که پسرفت داشته ایم. فقر روز افزون، فساد و تباهی، ظلم و جنایت، زندان، شکنجه و اعدام، سرکوب هر چه بیشتر طبقات محروم و فقیر، گرسنگی اکثریت در کنار رفاه غیرقابل توصیف حکومتگران و ... و دستگیری منتقدان حتی "خودی"، زندانی کردن روزنامه نگاران، نویسندگان و اندیشمندان، قتل های زنجیره ای سیاسی، برپایی سلطنت دینی تحت عنوان ولایت فقیه و ... هزاران موارد دیگر که همه می دانیم، تنها موارد شناخته شده ای است که حقوق بشر را به طور عریان به چالش می کشد.

فراموش نکنیم که آنها بارها رسماً حقوق بشر و اعلامیه جهانی را به صراحت رد کرده اند. خمینی بارها حقوق بشر را به تمسخر گرفت و از حقوق "اسلامی" و قانون "قرآن" سخن گفت. جانشینان وی نیز با سوء استفاده از تفاوت های فرهنگی و دینی، جهان شمول بودن اعلامیه جهانی حقوق بشر را مورد انکار قرار داده و هیچ وقعی به آن نمی نهند. بنابر این رعایت حقوق بشر در رژیم جمهوری اسلامی، بیشتر به یک رویای کاذب شبیه است.

تداوم سرکوب

بیش از سی و چند سال است که رژیم جنایتکار و سرکوب گر "جمهوری اسلامی" نه تنها حقوق بشر را نقض می کند، که حتی حق حیات برای مخالفان و منتقدان خود نیز قایل نیست. بیش از سی و چند سال است که در سیستم سیاسی پس از انقلاب - همچنان که پیش از آن - شکنجه، کشتار، نقض حقوق شهروندان، بی عدالتی، ظلم و ستم، فقر و نابرابری گسترش می یابد و هر روز از روز پیش ابعاد گسترده تری به خود می گیرد. و سی و چند سال است که قطعنامه های گوناگون در محکومیت این رژیم صادر می شود. اما یک پرسش اساسی که در پی این همه قطعنامه و محکومیت ها می توان مطرح نمود این است که از این همه قطعنامه ها چه سودی عاید مردم ایران و مبارزان راه آزادی و دموکراسی می شود؟ و چرا با جنایتکارانی که مال، جان، ناموس و حقوق ابتدایی انسان ها را نادیده گرفته اند، یک برخورد موثر، عملی و فعال نمی شود؟ به راستی چه سری در جهان دیپلماتیک و روابط سیاسی نهفته است که از این همه قطعنامه و بیانیه، آب از آب تکان نمی خورد و جنایتکاران همچنان به جنایات خود ادامه می دهند؟

در تعریف "جنایتکار جنگی"، چنین بیان می شود که کسانی که قوانین جنگی را زیر پا گذاشته و نادیده می گیرند، اسیران را به قتل می رسانند، از قتل و غارت دریغ نمی ورزند، سلامتی غیر نظامیان، کودکان، زنان و ... و ... را تضمین نمی کنند، جنایتکار جنگی به شمار می روند و باید در دادگاه های صالحه مورد محاکمه قرار گرفته

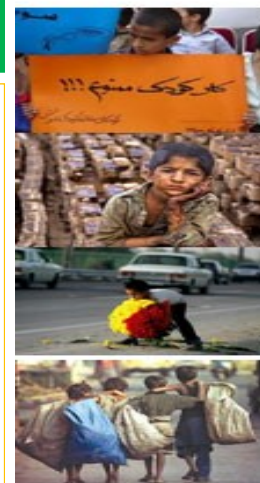


کودکان کربلا در مدارس خالی





علی فیاض: تداوم نقض حقوق بشر - در زیر سایه چانه زنی های هسته ای و داعشی!



و به مجازات برسند. اما این که جنایتکاران سیاسی، دیکتاتورها و کارگزاران آنها، در کجای این تعریف قرار می گیرند، و چگونه باید به مجازات برسند، پرسشی است که پاسخی اساسی، آن هم بر اساس معیار و ملاک های حقوق بشری می طلبد. می توان چنین پاسخ داد که دیکتاتورها و جنایتکاران سیاسی را مردم همان کشورها باید از اریکه قدرت به زیر بکشند و تکلیف خود را با آنها روشن کنند. در این که چنین استدلالی منطقی و اصولی است، تردیدی وجود ندارد. اما اگر قرار بر این باشد که همه انسان ها و ارگان های مسئول و قانونی، مسئولانه و متعهدانه در برابر ظلم، نابرابری و بی عدالتی از خود واکنش نشان دهند، تکلیف چیست؟ و اگر قرار است هر جنایتکار جنگی را از هر کوی و برزن و سوراخی بیرون کشید و به مجازات رساند، با دیکتاتورها و همدستانشان چه باید کرد؟

و اما اگر معیار و ملاک "جنایتکار جنگی" شناخته شدن در عرف بین المللی نقض حقوق شهروندان، نقض حقوق غیرنظامیان، کودکان و ... است، با رژیم ها و سردمداران حکومت های دیکتاتوری چون رژیم جمهوری اسلامی، چه باید کرد؟ و آیا این حاکمان از جمله مصادیق جنایتکار جنگی به شمار می روند یا خیر؟ آنچه تا کنون بر ایرانیان رفته است و می رود بی رحم تر و خشن تر از عملیاتی است که در جنگ های ویران گر اعمال می شود. اینان بر اساس اعمالی که تا کنون انجام داده اند، نه تنها جنایتکار جنگی به شمار می روند، بلکه جنایتکارانی به شمار می روند که بشریت را در قرن بیست و یکم به دوران جاهلیت بازگردانده و از هیچ نوع تحقیر و توهین نسبت به آن خود داری نمی ورزند.

آنها نه تنها تمامی مردم ایران را به عنوان گروگان، اسیر و رعیت خویش می پندارند که در اعمال هیچ جنایتی در حق آنها روی گردان نبوده و نیستند.

در ایران کنونی جنگی اعلام نشده و غیر رسمی در جریان است؛ جنگی که یک سوی آن توده های محروم و سرکوب شده قرار دارند و سوی آن رژیمی تا بن دندان مسلح، که هر اعتراضی را با ددمنشانه ترین شکل ممکن پاسخ می دهد. قتل و غارت و جنایت با ده ها نام مستعار انجام می شود، شکنجه، قطع عضو، زندان، اعدام، به دار آویختن و ... که همه با نام خدا و دین انجام می پذیرد و از هر جنایت جنگی تکان دهنده تر، هولناک تر و ضدبشری تر است.

در واکنش به این اعمال بارها قطعنامه صادر شده است. در این شکی نیست که این قطعنامه ها و محکومیت ها توجه جهانیان را به فجایعی که در ایران می گذارد، بیش از پیش معطوف می دارد و ملایان جنایتکار را در برابر پرسش هایی قرار می دهد که از سوی مجامع معتبر بین المللی مطرح می شود، و در مقطعی در رابطه با مواردی خاص به عقب نشینی وادار می سازد و یا آنان را دچار نگرانی و پریشان گوئی می کند. اما تاریخ و زمان به ما یادآوری می کند که صدور قطعنامه و محکومیت های بدون پشتوانه و ذهنی و غیر عملی کافی است. هنگام عمل فرا رسیده است. و البته آن عمل، جنگ و درگیری نظامی و ویرانی تمام عیار ایران - همچون عراق - نیست.

پیش از این هم یادآوری کرده بودیم که راه هایی برای عملی و اجرایی شدن مجازات رژیم بر اساس این قطعنامه ها وجود دارد؛

فرا خواندن جنایتکاران به دادگاه های بین المللی، صدور احکام غیابی بر اساس قوانین حقوقی و قضایی، انسداد تمامی روابط سیاسی با جنایتکاران، ممانعت از رفت و آمد آنان به دیگر کشورهای عضو سازمان ملل، بستن سفارتخانه ها و مراکز فرهنگی، مذهبی و سیاسی وابسته به جنایتکاران می تواند از جمله عملیاتی باشد که بدون آسیب رساندن به مردم رنج دیده ایران، زمینه ساز فروپاشی رژیمی باشد که با تکیه ی بر زور و دیکتاتوری به حیات ننگین خود ادامه می دهد.

چانه زنی های جدید!

متأسفانه شرایط جهانی و منطقه ای و رشد گروه های افسارگسیخته ی "جهادی" - القاعده ای، و ناتوانی سازمان ملل متحد در حل این مسائل و بی عملی آن در منازعات جهانی، باعث شده است تا همان کشورهای که بر اجرای قطعنامه علیه رژیم های استبدادی اصرار می ورزیدند، دست به دامان همان رژیم ها شوند. ائتلاف های صوری، مقطعی و ناپایدار، به رژیم های استبدادی منطقه - به ویژه در خاورمیانه - این امکان را می دهد تا با خاطری آسوده تر، به روند سرکوب ملت های خویش ادامه دهند. رژیم های حاکم بر ایران، سوریه و عربستان، نمونه هایی از این رژیم ها به شمار می روند که اینک با توجه به شرایط جدید عراق و سوریه، خود را به کشورهای غربی نزدیک می سازند. دیدار رییس جمهور رژیم حاکم بر ایران با رییس جمهور فرانسه، ملاقات وزرای خارجه ایران و عربستان، دیدار مجدد ضریف با کری، اظهارات جدید آمریکایی ها مبنی بر قائل شدن نقشی برای ایران در نبرد با داعش، رضایت آژانس اتمی از مذاکره با ایران و ... بازتابی از رویکردهای جدیدی است که به ناپایده گرفتن نقض حقوق بشر و سرکوب شهروندان منجر خواهد شد.

میزگردها، نشست ها و کنفرانس های بین المللی که با حضور مسببین پیدایش تروریست ها و بنیادگرایان برپا می شود و با شور و مشورت و چانه زنی سعی در ایجاد نیروی ائتلافی منطقه ای - جهانی دارند، یک نتیجه ی قابل پیش بینی دارد؛ چشم پوشیدن بر نقض حقوق بشر و سرکوب شهروندان!

در چنین رابطه ای است که مسئولیت نیروهای متعهد و آگاه اپوزیسیون، چند برابر می شود. فعالان سیاسی و فرهنگی وابسته به جبهه سرنگونی طلب می بایست با توجه به رویکردهای جدید، بر فعالیت ها و تلاش های خود بیفزایند. و گر نه در زمانه ای که جنگ با بنیادگراهای دولت اسلامی "دشمنان" دیروز را به یکدیگر نزدیک ساخته است، بازنده اصلی میدانی خواهند بود که در آن حداقل با تکیه بر افشاگری ها و تلاش های خود، زمینه ساز قطعنامه های - هر چند بدون پشتوانه عملی - در محکومیت رژیم می شدند.

حقوق کودکان کار در مدارس خراب





"چرخش به راست میانه" یک میثت عینی است و فقط به "خواستن" برای بهبود سیستم اقتصادی، ختم نمی شود. چرخش به راست میانه، میثتی پیچیده، چند لایه، و چند بُعدی است. موفقیت این "خواست" از مسیر تعهد به قانون (هدفمند کردن قوانین و تعامل بین سه قوه)، بهزیستی (کارآفرینی، بهداشت و بیمه برای همه)، حقوق بشر (از جمله حقوق کارگران، کارفرما، صاحب سرمایه)، آزادی های فردی (از جمله حق اعتراض به پوششش، و تساوی حقوق زن و مرد)، آزادی مطبوعات (از جمله حق نقد بی هراس و گسترش توانمندی اینترنت)، و تعریف و تدوین "جرم سیاسی" (از جمله آزادی زندانی سیاسی، و نه ضرب و شتم زندانیان در بند 350) می گذرد. در صورتیکه حسن روحانی نتواند به وعده های انتخاباتی (آزادی زندانیان سیاسی و تلطیف صدور احکام) خود جامه عمل بپوشاند، تمامیت نظام مجبور به عقب نشینی استراتژیک خواهد شد. (علی ناظر - از خواستن تا توانستن - بخش 2). در عین حال، در رژیم اسلامی "پدیده فساد دغدغه همه دستگاه هاست"، و این سوال دور از عقل نیست اگر پرسیده شود "آیا در توان رژیم هم می تواند باشد. آیا می تواند از پس چالش های واقعی برآید؛ از جمله اقتصاد مقاومتی بدون قانونمند شدن روابط لازم، و یا حقوق زنان در عرصه بهره وری و تولید؟" (علی ناظر - از خواستن تا توانستن - بخش 3). اما شاید بتوان گفت که شاه کلید و مانع اصلی چرخش رژیم به راست میانه، را می توان در سخنان رفسنجانی جست، که بخش نخست این سلسله نوشتار به آن اشاره ای کوتاه شده بود "انحصار قدرت اقتصادی توسط مافیا و پاسداران سرمایه - رفسنجانی، ام الفساد را مافیا و سپاه پاسداران معرفی می کند "حالا نبض اقتصاد، سیاست خارجی و داخلی را در دست گرفته و به کمتر از کل کشور راضی نیست." وی تأکید می کند که سپاه قرار نبود "تبدیل به رقیبی آن گونه در مالکیت شوند". ساده اینکه، توسعه اقتصادی و چرخش به "راست میانه" بدون حذف سپاه پاسداران، با مشکل روبرو خواهد شد. (علی ناظر - از خواستن تا توانستن - بخش نخست)

بانوجه به این نکات، رژیم چاره ای ندارد بجز ورود به 1- قانونمدار کردن کارتلها، آفازاده ها و رانتخورها، و البته بیت رهبری؛ 2- و یا حذف و ورود به یک گردگیری طولانی مدت و فرسایشی با نهادهای وابسته به نظام که بنا به قول پورا بر اهریمی معاون کمیسیون اقتصاد مجلس، نزدیک به 70٪ از سرمایه کشور را در دست دارند.

در این رابطه و "به منظور تسهیل سرمایه گذاری در ایران"، اصلاحیه اصل 44، سعی بر این دارد که با بازنویسی مواد 1، 6 و 7، سیستم اقتصادی، سرمایه و تولید را از کنترل نهادهای وابسته به نظام خارج کند (منظور نهادهای دولتی نیست، بلکه نهادهایی مانند سپاه، بنیاد شهید، بیت رهبری و...). این اصلاحیه ظاهراً در اول تیر 93 به تصویب مجلس، با مهر تأیید شورای نگهبان، و حمایت خامنه ای، به تصویب رسیده، و از اوائل دیماه لازم اجرا است، و قاعدتاً وزیر اقتصاد هم مستلزم به پیگیری اجرایی شدن این قانون است. حال، آیا زور وزیر اقتصاد به سپاه و بقیه می رسد یا نه، امر دیگریست، و خود می تواند دلیلی برای تشدید شکاف و بحران فروپاشی شود.

بدون شک، اصل 44 نمی تواند ضمانت اجرایی داشته باشد، مگر اینکه، دولت حسن روحانی بتواند برنامه خود را از سد کارتلها عبور داده، و سطح توانمندی و بُرش این نهاد ها را، بنا به محتوای این اصلاحیه، به 40٪ تقلیل دهد. این ها همه امکان پذیر است، اگر خامنه ای بخواهد و به وعده ای که داده عمل کرده و بگذارد اصل 44 عملیاتی شود.

با اصلاح ماده 6 قانون اصل 44، شرکت های وابسته به شهرداری ها، بنیادها، تأمین اجتماعی و حتی موقوفات بزرگ مثل استان قدس رضوی، و بیت رهبری را موظف می کند مانند شرکت های بورسی، به طور مرتب اطلاعات مالی خود را به سازمان بورس ارائه دهند؛ اما، اگر خامنه ای هم راضی بشود، و همانطور که پیش از این نوشته ام، چرخش به راست میانه یک استراتژی طولانی مدت، باشد، باز هم از خواستن تا توانستن راهی پر خطر است. بطور مثال، موجودیت فولاد مبارکه، و یا تعاونی سهام عدالت، با 350 شعبه، به خطر می افتد، که باعث بیکاری بخش زیادی از نیروی کار این بخش می شود، مگر اینکه، برنامه ای موازی برای تبدیل ماهیت این نهاد ها، و جایگزین کردن و یا انتقال نیروی کار در نظر گرفته شده باشد. ظواهر امر خبر می دهد که دولت روحانی به این نکته توجه نداشته است. نکته مهم دیگر اینکه، زمانبندی برای تعدیل کنترل این کارتل ها است. بسیاری از این نهادها، 100٪ از سرمایه و سهام و کنترل را در دست دارند، حال آنکه بنا به این اصلاحیه، حداکثر سقف 40٪ است. کلاه شرعی که اصلاحیه حاضر برای این قبیل موردها دوخته اینست که این نهادها موظفند در عرض 4 سال آینده کنترل خود را به 40٪ برسانند. به زبانی دیگر، تا 4 سال آینده کی مرده و کی زنده؟ تا آنروز می شود چندین اصلاحیه جدید به تصویب رساند، مگر اینکه در عمق استراتژی نظام، امر خصوصی سازی سرمایه، گنجانده شده باشد، و نظام به راستی بخواهد این مسیر را طی کند. اگر چنین باشد، شفاف سازی، مالیات بر درآمد، و بیلان سرانه کارتل ها بخش اصلی چرخش به راست میانه می شود، که ما را دوباره باز می گرداند به همان میثت اصلی، 1- قانونمند شدن، 2- ضمانت اجرایی داشتن. تا به امروز، دولت روحانی در این دو مورد، کاربرد لازم و کافی را نداشته و بیشتر وقت را به بازچینی ویتترین ها گذرانده است، بطور مثال، هنوز نتوانسته خودروسازان، و بانک ها را مجبور به پیروی از مصوبات مجلس و قانون و حقوق گردش سرمایه، و نظام سرمایه گذاری بکند. حال آنکه ایسنا گزارش می کند "38 صنعت ضعیف ترین عملکرد خود را از ابتدای سال تاکنون نشان داد و با زیان 27 صنعت (بیش از 70 درصدی) مواجه شد."

در عین حال، اگر به ریز مفاد "مصوبه کمیسیون بودجه مجلس درباره «احکام ثابت لوائح بودجه سنواتی»» دقت شود، با تبصره هایی برخورد می شود که کارتل ها را از زیر تیغ اداره مالیات معاف می کند، و در نقش کلاه شرعی برای فرار کارتل ها از فشار سیاسی طراحی شده است. در کنار این ناتوانایی ها، چهار پارامتر می توانند پروسه این چرخش را کند و یا تسریع، کنند؛ بنا به شواهد امر، این ابهام تا مارس 2015 ادامه خواهد داشت.

1- مذاکرات اتمی، آمانو از گنبدی روند مذاکرات خبر می دهد؛ و شیلی معاون سخنگوی وزارت امور خارجه آلمان، نشست نیویورک را کلیدی ارزیابی کرده است "18 سپتامبر در نیویورک مشخص خواهد شد که آیا نیت سیاسی لازم برای دستیابی به توافق نهایی در مذاکرات برقرار است یا خیر."

2- ائتلاف نیم بند علیه داعش و بدون رژیم اسلامی (ظاهراً آمریکا می گوید آری ولی مشروط، بریتانیا و فرانسه به دخالت ایران می گویند آری، خامنه ای ناز می کند، رفسنجانی می گوید "اگر آمریکا از خود صداقت نشان دهد، می توان همکاری کرد"، همه اینها هنگامی است که سپاه عملاً در جنگ رودر رو در عراق و سوریه قرار دارد، و اخبار اعزام نیرو به داخل مرزهای عراق گزارش می شود، و ظریف از "گشایش فصل تازه ای در روابط دو کشور" ایران و عربستان خبر می دهد).

3- سازمان همکاری شانگهای، قراردادهای اقتصادی، و شکسته شدن محاصره تحریم ها، و روند عضویت ایران در این سازمان.

4- قانونمند شدن حقوق زنان در چرخش نیروی کار، و به رسمیت شناختن حقوق زنان در سطح اجتماع. عقب نشینی انصار حزب الله از گسیل چماقداران به خیابان ها و ضرب شتم "بدحجابان"، حاکی از درگیری درونی نظام در برخورد با معضل "حقوق زنان" است.

هرکدام از این چهار پارامتر می تواند در عملیاتی کردن "چرخش به راست میانه" دخالت مثبت و یا منفی داشته باشد.

ادامه دارد
علی ناظر
اول مهر 1393
23 سپتامبر 2014

مازبار رازی؛ مفهوم سوسیالیزم - بخش 3

نقش دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا

در مرحله انتقال از سرمایه داری به سوسیالیزم، از میان رفتن دولت با رشد اقتصادی، همگام با یکدیگر باید طی شوند. اما، این روند شاید بطور ایده آل پیش نرود و جامعه بطور اجتناب ناپذیر - با برخی از ناهنجاری های معین بورکراتیک مواجه شود. زیرا که، در جامعه سرمایه داری، چنانچه پرولتاریا عموماً در موقعیتی قرار می گرفت که می توانست به محض کسب قدرت به مثابه یک طبقه بر کلیه امور زندگی اجتماعی و اقتصادی نظارت کند، این ناهنجاری های بورکراتیک اجتناب ناپذیر نمی بود. اما، متأسفانه چنین نیست. نظام سرمایه داری کارگران را در کلیه سطوح زندگی بیگانه می سازد و از طریق تحمیل حداقل 8 ساعت کار روزانه (مضافاً بر وقت هدر رفته برای ایاب و ذهاب به محل کار و زندگی)، کارگران را از رشد فرهنگی - که آنان را قادر به عهده گیری فوری اداره جامعه می سازد - محروم می کند. کارگرانی که پس از ساعت ها کار طاقت فرسا به محل مسکونی خود باز می گردند، دیگر فرصت مطالعه و ارتقاء سطح فرهنگ خود را نخواهند داشت. تا هنگامی که مدت زمان کار، آگاهانه کاهش نیابد، ابتدائی ترین وضعیت مادی برای مدیریت کارگری جامعه زیست نمیکند. بنابراین، شکلی از ثبات قدرت - که بنوع خود می تواند به ناهنجاری های بورکراتیک منجر شود - اجتناب ناپذیر است.

اما، این قدرت که به نایب جامعه - در این مرحله - برای از بین بردن تدریجی خصوصیات منفی موروثی جامعه سابق گام های مؤثر بر می دارد - می باید شکل ویژه ای داشته باشد. چنین قدرتی می باید دمکراتیک ترین قدرتی باشد که تاریخ به خود دیده است. دمکراسی ای بسیار عالی تر از "دموکراسی بورژوازی" حاکم بر کشورهای سرمایه داری. در این مرحله آزادی بیان و تجمع و اعتصاب و غیره برای کلیه ی قشرهای اجتماعی توسط قدرت دولتی نوین باید تضمین گردند (مگر برای آنان که مسلحانه قصد براندازی قدرت اکثریت مردم را دارند). این قدرت، "دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا" نامیده می شود. قدرتی است که به نمایندگی از کارگران و زمینکشان و متحدین آنان (اکثریت جامعه) - براساس تضمین دمکراسی کارگری (قدرت شورایی) - روند عبور از سرمایه داری به سوسیالیزم را تسهیل و عملی می کند. به قول مارکس تنها ضامن انتقال از سرمایه داری به سوسیالیزم همانا استقرار دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا است. هر شکل دیگری از قدرت و یا جایگزینی دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا و قدرت شورایی با "دیکتاتوری حزب" و یا "خبرگان روشنفکر" و سرکوب مخالفان سیاسی به نام طبقه کارگر محکوم به شکست است و امر انتقال به سوسیالیزم را مسدود کرده و وضعیت را برای بازگشت سرمایه داری هموار می کند.

در شوروی چنین شد. اختناق استالینیستی علیه طبقه ی کارگر و زمینکشان و ملیت ها و سرکوب دمکراسی کارگری، مرحله انتقال به سوسیالیزم را متوقف کرد و جامعه را نهایتاً به عقب (یعنی سرمایه داری) باز گرداند. در جامعه ی شوروی، رهبری حزب بلشویک - به نمایندگی شوراهای کارگران، دهقانان و سربازان - قدرت سیاسی را بدست گرفت و اقدامات اولیه در راستای استقرار قدرت شورایی و امر انتقال به سوسیالیزم را عملی کرد. اما به علت انزوای انقلاب در سطح جهانی و جنگ داخلی که منجر به از بین رفتن پیشروی انقلابی و کارگری شد، در این جامعه به تدریج ناهنجاری های بورکراتیک غالب شد. مبارزه نئین علیه بورکراسی نیز با مرگ وی متوقف شده و مبارزه اپوزیسیون چپ به رهبری تروتسکی نیز شکست خورد. استالین و دار و دسته به نمایندگی از قشر بورکرات (و بازماندگان رژیم تزار) به نام طبقه کارگر و متکی بر اعتبار انقلاب اکتر، قدرت را از طبقه ی کارگر غصب کردند و جامعه را عاقبت "در ماریچ بوروکراسی" (سرمایه داری) به عقب برگرداند.

مازبار رازی
ادامه دارد



علی قیاض؛ نسبت و رابطه ی دین و حکومت - بخش 6

"کار قیصر را به قیصر و کار خدا را به خدا واگذارید!"

این جمله منتسب به عیسیای مسیح پیامبر مسیحیان می باشد. آیا این گفته به مفهوم تفکیک و جدایی دین از حکومت بوده است؟ و عیسیای مسیح - به هر دلیلی - بر چنین روشی تأکید داشته است؟ اگر چنین باشد، که گفته فوق نیز بر صراحت آن تأکید دارد، پس چگونه است که قرن های طولانی قرون وسطای اروپا با حاکمیت پاپ های مسیحی سپری شد؟ و جانشینان چاه طلب مسیح چندین قرن دین و دولت را در هم ادغام کردند و با "تفتیش عقیده" و انگیزسیون، جنایاتی مرتکب شدند که تاریخ از بیان آن شرم دارد؟! ... و او که هیچگاه خود شمشیری در دست نگرفته بود، جانشینانش، قرون بسیاری شمشیر بر کف، جهانی را از دم تیغ گذراندند!

مفوله "قدرت" هم در مفهوم فردی و هم اجتماعی آن، بدون تردید نقشی اساسی در چنین فرایندی داشته است. چنانکه در اسلام نیز پس از خلفا راشدین، با روی کار آمدن بنی امیه و بعدها بنی عباس، ساده زیستی و مدارا جای خود را به استبداد، ستمگری و بی عدالتی داد. ادغام دین و دولت در اسلام نیز کار را به همان جایی رساند که پیش از این در دوره ساسانیان بر دین زرتشت و در قرون وسطا بر دین مسیحیت رفته بود.

دکانداران و سرمداران "رسمی" مذهب، از آن جایی که خود همواره یکی از سه قطب حاکم بر تاریخ بوده اند، و نقشی اساسی در تحکیم پایه های زور و سرمایه و قدرت سیاسی - داشته اند، بر تمامی مناسبات استثماری نیز صحنه می گذاشتند و به نام دین مردم را به صبر، و پاداش اخروی وعده می دادند. با اینکه قدرتمداران مذهبی همواره در مرکز قدرت قرار داشتند و دستشان در دست حکام و سلاطین و پادشاهان بوده است، با این حال از و قدرت طلبی بی پایان آنها، آنان را در موقعیتی قرار می داده است تا همواره منظر فرصت باشند تا قدرت را به تمامی در اختیار خویش بگیرند. این است که می بینیم هنگامی که قدرت را به تمامی در دست می گیرند، خود به تنهایی تبدیل به هر سه طبقه حاکم می شوند!

بدهی است که فرایند همپوستگی قدرت سیاسی و دینی، بیش از اینکه ناشی از ذات دین باشد، نشأت گرفته ی از قدرت طلبی است. در طول تاریخ تفسیر گوناگونی از نقش و جایگاه دین به عمل آمده است. ما هم برای دین حکومتی و هم دین غیر حکومتی استدلال و دلایلی می توانیم بیابیم. نه تنها در دین مسیحیت، که حتا در دین اسلام نیز، مفسران و متکلمان را می یابیم که در اثبات یا نفی حکومت دینی سخن گفته و نظر داده اند. همانطور که در مذهب مسیحیت، کسانی چون لوتر، کالون و زان هوس، با ایجاد رفرم مذهبی به حاکمیت پاپ ها پایان بخشیدند و در عرصه اندیشه های اصلاح طلبانه در مذهب مسیح و ایجاد پروتستانتیسم، زمینه ساز تفکیک و جدایی دین از دولت شدند، در جهان اسلام نیز کسانی بوده و هستند که به چنین تفکیکاتی دست زده اند.

اقبال لاهوری، یکی از تاثیرگذارترین اصلاح طلبان دینی در کتاب احیای فکر دینی در اسلام بر این باور است که:

"عقیده شخصی من آن است که این فرض که فکر دولت و حکومت در دستگاه اسلامی غالب تر باشد و بر همه اندیشه های دیگر مندرج در این دستگاه فرمانروایی کند، مبنی بر اشتباه است. (1)

او در ادامه تفسیر خود از "حکومت الهی"، آن را به گونه ای توضیح می دهد که هر حکومتی را که به مسئولیت مشترک، آزادی و مساوات متکی باشد، و نه بر پایه ی تسلط، حکومتی الهی قلمداد می کند.

"جوهر "توحید"، به اعتبار اندیشه ای که کارآمد است، مساوات و مسئولیت مشترک و آزادی است. دولت، از لحاظ اسلام، کوششی است برای آنکه این اصول مثالی به صورت نیروهای زمانی - مکانی درآید، و در یک سازمان معین بشری متحقق شود. تنها به این معنی است که حکومت در اسلام حکومت الهی است، نه به این معنی که ریاست آن با نماینده ای از خدا بر روی زمین است که پیوسته می تواند اراده استبدادی خود را در پشت نقاب منزه بودن از غیب و خطا مخفی نگاه دارد". (2)

"دولت و حکومت، بنا بر نظر اسلام، کوششی است برای اینکه به آنچه روحانی است در یک سازمان بشری جنبه فعلیت داده شود. به این اعتبار، هر حکومت که تنها بر پایه تسلط بنا نشده باشد، و هدف آن تحقق بخشیدن به اصول عالی مثالی باشد، حکومت الهی است". (3)

در ایران عصر مشروطه نیز ما خود با رویکردهای گوناگونی مواجه بوده ایم. آخوندها در دوره مشروطه دو جناح شده بودند و هر کدام از منظری با جنبش مشروطه همراهی می کردند. جدایی و رویارویی آنها با یکدیگر در قالب مشروطه طلب و مشروطه خواه تجلی یافت. این دوگانگی و نوع نگرش تا جایی پیش رفت که به فتوای اعدام سردرسته مشروطه طلبان، شیخ فضل الله نوری - که الگویی برای خمینی به شمار می رفت - منجر شد.

در دوره نخست وزیری مصدق نیز مذهبی هایی فعالیت داشتند که در تضاد بین سیاست های ملی گرانه مصدق و سیاست های مذهب گرانه کاشانی - که با فداییان اسلام هم که در آن زمان دنبال حکومت اسلامی بودند رابطه نزدیکی داشت - به حمایت از مصدق برخاسته بودند.

محمود طالقانی، شریعتی های پدر و پسر و تعداد دیگری چون مهندس بازرگان، سحابی و ... در این میانه کاشانی ها را رها کرده و ارز حامیان مصدق به شمار می رفتند. شریعتی بعدها از حکومت مذهبی و استبداد روحانی با نفرت یاد می کرد و آن را جزو بدترین نوع حکومت ها به حساب می آورد.

منابع و توضیحات:

- (1) احیای فکر دینی در اسلام، ترجمه احمد آرام، ص 176
- (2) همان، ص 177
- (3) همان، ص 177



چندیست که نگاه به تغییر رژیم در ایران دچار بازنگری شده است، بخصوص پس از آغاز "ترمش فهرمانانه" جمهوری اسلامی. برخی از فعالین سیاسی دلسردانه به این نتیجه رسیده اند که ابوزیسیون خارج از کشور ضعیف و ناتوان شده، و رژیم، قدرتش از آنست که محاسبه می شده است. به نظر این هموطنان، سرنگونی تمامیت نظام امریست غیر ممکن، و هرگونه فعالیتی می بایست در راستا و هماهنگ با مبارزات رهبری شده در داخل کشور باشد.

همکاران دیدگاه سوم، سرنگونی تمامیت جمهوری اسلامی را با حضور ملموس آزادیخواهان در صحنه برای سمت و سو دادن خیزش های خودجوش مردمی امکان پذیر می دانند؛ اما سرنگونی را تنها برای سرنگونی نمی خواهند.

اهداف عالیله آزادیخواهانه، تنها با گذار از خودآگاهی عمومی، ارتقاء فرهنگ مبارزاتی، و تحمل دیدگاه مخالف امکان پذیر است. به باور ما، گفتمان سازنده و فعال، آزادی اندیشه، بیان و مطبوعات، از اصول پایه یک جامعه سالم هستند؛ و بدون باور عملی به آزادی های فردی و شهروندی، بدون باور عملی به عدالت اجتماعی و بدون باور عملی به تحمل دگراندیشان، امر سرنگونی، به تنهایی یک فعل رفرمیستی است که به استبداد در شکلی متفاوت می انجامد.

به نظر ما، ابوزیسیون خارج از کشور با یک برنامه مشخص و هماهنگ، می تواند فراتر از یک گروه فشار مداخله گر باشد. سرنگونی، بدون در نظر گرفتن نقش آفرینی ملیون لائیک و نیروهای چپ و سکولار در تشکیل جبهه وسیع آزادیخواهان، اگر هم موفق شود، نمی تواند تضمین کننده ایرانی آباد و آزاد بشود. حضور و همبستگی تلاشگران برای احقاق حقوق سیاسی و مدنی، نه تنها خواست های تهیدستان و آسیب دیدگان جامعه را برجسته می کند، بلکه نوید دهنده کثرتگرایی و تعامل در ایران فردا است.

دیدگاه سوم بر حضور فعال رسانه ها، در ارائه نقطه نظرات تحلیلیگران، دگراندیشان، و پژوهشگران سیاسی-فلسفی، تأکید دارد. ما بر این باوریم که با احترام متقابل، و با منابت و سعه صدر، می توان هر نظر و دیدگاهی را شنید، مورد بررسی قرار داد، و با توجه به اصول و باورهای خدشه ناپذیر فردی و گروهی، دیدگاه های غیرواقعی، انحرافی، و مسموم را به چالش کشاند. نقش آفرینی رکن چهارم در زدودن جو نومیدی، در معرفی فعالیتهای نیروهای دگربر در تشکیل جبهه وسیع آزادیخواهان، در ایجاد کانال تماس بین شخصیتها و نهادهای سیاسی، و ارائه برنامه های پیشنهادی احزاب و تلاشگران سیاسی-مدنی غیر قابل کتمان است.

رسانه های وابسته به رژیم اسلامی، در یک طرح از پیش برنامه ریزی شده، سعی دارند بر این باور که هرگونه فعالیتی بی نتیجه و باطل است، دامن بزنند. دیدگاه سوم از نقاط ضعف جنبش آگاه است و آن را نادیده نمی گیرد، اما تلاش رژیم برای ایجاد جو نومیدانه را دلیلی بر وجود نقاط مثبت و تعیین کننده جنبش سرنگونی طلبانه ارزیابی می کند.

همکاران دیدگاه سوم، طبیعتا در کلیه امور هم نظر نیستند، و در برخی از موارد تحلیل کاملا متفاوت دارند. اما این اختلاف دیدگاهی را گرامی داشته و همکاری با یکدیگر را بخشی از اندیشه حاکم بر ماهنامه می دانند؛ اندیشه و دیدگاه همگرایی، همسویی، و اتحاد برای سرنگونی.

امید است انتشار ماهنامه دیدگاه سوم برای حداقل یک زمانبندی شش ماهه، بتواند زمینه ساز تشکیل گروه تماس مابین نهادهای سیاسی و شخصیت های آزادیخواه، و ابزاری برای تشکیل جبهه وسیع آزادیخواهان بشود. ما از کلیه شخصیتها، تلاشگران برای نهادینه شدن حقوق سیاسی-مدنی، و نهاد های سیاسی دعوت می کنیم تا ماهنامه دیدگاه سوم را بعنوان ابزاری برای بیان خواسته های خود پذیرفته و با همکاری مثبت و مستقیم با ما، زمینه را برای برداشتن گامهای مثبت در آینده فراهم آورند.

**دیدگاه سوم را از طریق ایمیل
به داخل ایران ارسال کنید.**

